

هفت روز با رهبر

گفتگوی نبیل الملحم با عبدالله اوجالان

رهبریت و خلق

ترجمه: شهید هیرش آمد (دیاکو بختیاری)

مرکز نشر آثار و اندیشه های عبدالله اوجالان

این اثر ترجمه‌ای است از

سمرۆك و گهل (حهوت رۆژ له گهل ئاڤۆ دا)

گفتگوی نیبیل الملحم له گهل سمرۆك ئاڤۆ دا

ناماده‌کردن و وه‌رگێڕانی: رۆژنامه‌ی وڵات – تشرینی دووهمی ۱۹۹۹

عنوان عربی

قائد و شعب

چاپ عربی

۱۹۹۶-۱۵ ر‌أخیل - آنن

هفت روز با رهبر

رهبریت و خلق

گفتگوی نیبیل الملحم با عبدالله اوجالان

برگردان/ شهید هیرش آمد (دباکو بختیاری)

انتشارات مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان ۱۳۸۷ هـ.ش، ۰، ص.

۱. مختصری از زندگی عبدالله اوجالان

۲. سیاست حزب کارگران کردستان، روابط خارجی و دیپلماسی

۳. نگرش رهبر آڤو به تاریخ، دین و فلسفه

۴. اصول حزبی آڤوئیستی

ویرایش: مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

حروف چینی و صفحه‌آرایی: مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

طرح جلد: بخش هنری مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

محل چاپ: چاپخانه آزادی

آگوست ۲۰۰۸ / شهریور ۱۳۸۷

اوجالان و آثارش

عبدالله اوجالان با آثار بسیاری در میدان اندیشه‌ی خاورمیانه به عنوان نماینده‌ی خلق کرد و تمامی خلق‌های ستمدیده ظاهر گشته و با اندوخته‌ی عظیم فکری خویش مسیری را ترسیم کرده و شیوه‌ای را ابداع نموده که ضامن موفقیت جنبش آپوئیستی گشته است. سرگذشت شکل‌گیری افکار و تدوین و تحریر آثار اوجالان خود روایتی است بی‌همتا.

به موازات پیشرفت انقلاب که از نظر فکری با "راه انقلاب کردستان" آغاز گشت، با مبارزه در ابعاد فکری و عملی آثاری همچون "سازماندهی" و "نقش خشونت در کردستان" واکنش‌های بعدی بود که بر ریل انقلاب غلتیدند. این آثار مطابق هر مرحله و در جوابگویی به نیازهای ایدئولوژیکی-سیاسی-دیپلماتیک و حتی نظامی شکل پذیرفته و با آغاز اسارت اوجالان و زندانی شدن در جزیره‌ی امرالی وارد دورانی از دگرگونی گشت. این دوران که در عین حال تحول فکری محسوب گشته و اوجالان خود از آن بعنوان "تولد سوم" نام می‌برد، با ارائه‌ی چند اثر بزرگ و مهم در قالب دفاعیاتی که به دادگاه‌های گوناگون ارائه گشت، میراثی فکری را برای خلق‌های منطقه و بویژه خلق کرد برجای نهاد که بدون شک شیوه‌ی اندیشیدن ستمدیدگان را در مقابل تفکر فرادست و یا قدرت‌محور شکل می‌بخشید.

در طول سیر شکل‌گرفتن این افکار، آثار گوناگونی مطرح گشتند که بالغ بر دویست و یا دویست و پنجاه جلد است. علی‌رغم اینکه تمامی این آثار موجود می‌باشند اما متأسفانه تاکنون مرکزی بوجود نیامده که بصورت تخصصی و در قالب زبان اصلی یعنی ترکی بر روی این آثار کار کرده و آن‌ها را تنظیم نماید.

در چارچوب فعالیت‌های مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان سعی کردیم با تحقیق و پرسش ابتدا لیستی از این آثار تهیه کرده و در هر موضوعی چند اثر را ترجمه کرده و به چاپ برسانیم. هدف آخر این است که کلمه‌ای از رهبر آپو باقی نماند که به زبان فارسی ترجمه نشده باشد. در طی این تحقق و پرسش و بازبینی کتابخانه‌های کوهستانی، لیست چندین عنوان را تهیه کردیم، از جمله:

راه انقلاب کردستان، نقش خشونت در کردستان، مسئله شخصیت در کردستان، مسئله زن و خانواده، چگونه باید زیست؟ (دو جلد)، عشق کرد، جمهوری الیگارشیک، رهنمودهای پیروزی، سازماندهی چیست؟، مسئله رهایی خلق کردستان و راه حل آن، رهنمودهای آزادی، رهبریت و سیاست آپوئیستی، رهبریت و فلسفه مبارزه، کردار و گفتار انقلابی، تصفیه‌ی تصفیه‌گر، منتخبات (سه جلد)، اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسانیت، برخورد انقلابی با مسئله دین، تاریخ در روزگار ما و ما در ابتدای تاریخ نهانیم، دگرگونی عظیم (گفتگو با مهری بللی، انقلابی چپ ترکیه)، رهبری و خلق (مصاحبه طولانی نبیل الملحم روزنامه‌نگار سرشناس عرب سوریه‌ای با اوجالان)، داستان دوباره زیستن (مصاحبه طولانی پروفیسور یالچین کوچوک با اوجالان)، راپرت سیاسی تقدیمی به کنگره پنجم PKK، مخاطبی می‌طلبم، شخصیت مبارز در مبارزات رهایی‌بخش خلق، سرهلدان^۱ خلق در انقلاب دمکراتیک، مبارزه با اشراگری و دفاعیات متفاوت ایشان: راه حل دمکراتیک در حل مسئله کرد، از دولت کاهن سومری به سوی تمدن دمکراتیک، اورفا سمبل قداست و لعنت، کرد آزاد هویت نوین خاورمیانه، دفاع از یک خلق، مسائل گذار از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و روند دمکراسی.

^۱ سرهلدان در زبان کردی به معنی قیام است. مترادف انتفاضه فلسطینیان و به همان معنا.

اوجالان مقالات خویش را در ترکیه با نام "علی فرات" و در سایر جاها با نام اصلی خویش منتشر می نمود. این حجم کاری در کنار صدها نوار ویدئویی و صوتی و ثبت تمامی دوران زندگی رهبری پشتوانه نظری و فکری عظیمی شد تا جنبش آپوئیستی به واسطه آن به راه خویش ادامه دهد.

از آثار اوجالان، کتابهای زیر به فارسی برگردانده شده اند:

راه انقلاب کردستان، اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسانیت، چگونه باید زیست؟، عشق کرد، رهبری و سیاست آپوئیستی، مسائل خودسازی حزبی و وظایف ما، مبارزه با اشرارگری و دفاعیات ایشان: از دولت کاهن سومری به سوی تمدن دمکراتیک، کرد آزاد هویت نوین خاورمیانه، اورفا سمبل قداست و لعنت، دفاع از یک خلق، و کتاب حاضر.

به سبب اینکه برحسب نیاز و با توجه به شرایط دشوار کوهستان، برخی کتب در جاهای مختلفی به چاپ رسیده اند، گاه چندین چاپ از یک کتاب در دسترس است که بعضا همخوانی کامل ندارند و یا بخشی از یک کتاب به صورت یک جزوه چاپ گشته است. سعی داریم در چاپ فارسی این آثار به دقیق ترین صورت و مطابق استانداردها کار ترجمه و چاپ این آثار را پیش ببریم.

عبدالله اوجالان در ۴ آوریل ۱۹۴۹ در روستای عمرلی (آمارا) بخش خلقتی از توابع شهر تاریخی اورفا چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را تا پایان دبیرستان در کردستان به اتمام رساند و تحصیلات عالی را در آنکارا در رشته علوم سیاسی ادامه داد. در دوران دانشجویی از فعالان جنبش چپ به شمار می رفت. در ماه مارس سال ۱۹۷۲ به سبب شرکت در تظاهراتی که به مناسبت اعدام ماهر چایان از سران جنبش چپ برگزار شده بود دستگیر و به شش ماه زندان محکوم شد. پس از سپری کردن دوران محکومیت خویش تصمیم به مبارزه ای مستقل از چپ های ترکیه گرفت و گروهی ایدئولوژیکی را سامان داد که به "آپوئیست"ها مشهور شدند. این تشکل گروهی، شش سال بعد بسوی ایجاد یک تشکیلات حزبی رفته و حزب کارگران کردستان PKK را در ۲۷ نوامبر ۱۹۷۸ در روستای فیس از توابع شهر دیاربکر بنیانگذاری نمودند. اوجالان در سال ۱۹۸۴ پس از مهاجرتی به خارج از میهن که جهت مصونیت از کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۲ ژنرالهای ارتش ترکیه نموده بود، تصمیم به مبارزه مسلحانه گرفته و در سال ۱۹۸۶ ارتش رهایی بخش خلق کردستان (ARGK) را سازماندهی نمود. علی رغم مراحل متفاوت، این جنگ تا سال ۱۹۹۹ در یک خط سیر ادامه پیدا کرد و از آن تاریخ به بعد با استراتژی "دفاع مشروع" در چارچوب نیروهای مدافع خلق (HPG) تداوم یافت. در سال ۲۰۰۲، PKK به KADEK (کنگره آزادی و دمکراسی کردستان) و در سال ۲۰۰۳ به کنگره خلق تغییر نام و ساختار داد و فعالیت های خلقی و دمکراتیک خویش را گسترده تر ساخته و ادامه داد. در نوروز سال ۲۰۰۵ اوجالان نظام سازمانی خویش را تحت عنوان کنفدرالیسم دموکراتیک جامعه کردستان اعلام نمود که کنگره ای خلق بعنوان مجلس خلق در آن ایفای نقش می نماید. کنفدرالیسم دمکراتیک از بخش های مقننه، مجریه و قضائیه تشکیل شده و روابط و مناسبات سازمان های تشکیل دهنده آن از راه قرارداد و قوانین تعریف شده است. تعریف و شناساندن این نظام خود نیازمند مجالی مفصل است.

اوجالان در سال ۱۹۹۹ طی یک توطئه بین المللی از نیرویی پایتخت کنیا ربوده شده و به نیروهای ترکیه تحویل داده شد. هم اکنون نزدیک به نه سال است که در جزیره امرالی واقع در دریای مرمره محبوس است و در

طی دوران زندانی انفرادی خویش با مجازات‌های دیگری نظیر محرومیت از هواخوری، روزنامه، رادیو، ملاقات و ... مواجه شده که خود از آن به عنوان "انزوا در انزوا" تعبیر می‌نماید. دوران زندانی اوجالان که تنها در روایت‌های تاریخی و گاه افسانه‌ها دیده می‌شود، مقطعی طاقت‌فرسا و طولانی و سخت از مقاومت بی‌نظیری است که در راه خلق خویش متقبل می‌گردد. نه سال بسر بردن در اتاقی که توسط دوربین‌ها کنترل گشته، هیچگاه نور آن قطع نشده و حتی شب‌ها نورانی است، ماه‌ها کسی را ندیدن، گرفتن رادیوی تک‌موجی و کتاب‌ها از ایشان و اجرای انفرادی بدین صورت هنگام سخن راندن از موضوعاتی که دولت نسبت به آن حساس بوده و آن را جرم محسوب می‌کنند، زندگی در محیط جزیره‌ای دریایی که نمناک بوده و برای بیماری‌های ایشان نظیر سینوزیت و ناراحتی‌های تنفسی و گوارشی ایشان مزید بر علت است، ایجاد فشار روانی، عدم وجود ارتباط با جهان خارج و دهها مورد که حاکی از سختی فشارهای وارده بر ایشان است، بر اهمیت آثار ایشان می‌افزاید. مطالعه، تفکر و نوشتن در شرایطی اینچنین دشوار بدون شک عملی تاریخی و بی‌همتاست. افکاری که در چنین شرایطی و با این سطح بلند از آگاهی ارائه شوند، بدور از فانتزی‌ها و موارد اضافی بوده و در جهت حل مسئله‌ی خلقی است که رهبرشان دچار چنین شرایطی گشته است. شرایط مذکور این سخن اوجالان را به یاد می‌آورد که "کرد بودن تلخ است اما گریز از آن نامردی."

تلاش جهت ترجمه و چاپ این آثار می‌تواند بخشی از انجام وظیفه‌ای باشد که در مقابل این انسان آزاده و بزرگ و بزرگ‌اندیش داریم....

آگوست ۲۰۰۸

مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

یادی از مترجم

شهید هیرش آمد (دیاکو بختیاری) در سال ۱۹۷۸ در شهر مهاباد از پدری کرد و مادری آذری به دنیا آمد. دوران تحصیل خویش را در همان شهر به پایان برده و در سال اول دانشگاه ترک تحصیل نمود. در محفل جوانان انقلابی شهر مهاباد شرکت کرده و همراه با جوانانی چون هیرش حیدری (همین شیردل که پسرعمه‌ی ایشان بوده و در سال ۲۰۰۰ به شهادت رسید) و سایر جوانان شهر به فعالیت‌های آماطور انقلابی پرداختند. بعد از انقلاب فوریه ۱۹۹۹ و سرهلدان‌های خلق در تمامی شهرهای کردنشین، بخشی از این جوانان به صفوف انقلاب پیوستند. در سال ۲۰۰۰ و در حمله نیروهای اتحادیه‌ی میهنی کردستان YNK به مواضع حزب کارگران کردستان PKK چندتن از این جوانان شهید شدند از جمله هیرش حیدری (با کد سازمانی همین شیردل) و سوران چیره (با کد سازمانی زانان مهاباد) و چندین شهید دیگر....

این واقعه رفیق دیاکو بختیاری را عمیقا تحت تاثیر قرار داد و بر آن داشت که او نیز اجازه ندهد اسلحه هم‌زمانش بر زمین بماند. به سبب دوستی و رفاقت عمیق خویش با این رفقای شهید با کد سازمانی هیرش که همان نام اصلی شهید همین بود در سال ۲۰۰۰ در صفوف حزبی مشارکت جست. پس طی دوره‌ی آموزشی و شرکت در دوره‌ی آموزشی خاورمیانه و شرکت در کنفرانس خاورمیانه در فعالیت‌های نظامی جای گرفته و در سال ۲۰۰۳ در فعالیت‌های شرق کردستان و دوران تأسیس حزب حیات آزاد کردستان PJAK مشارکت نمود. در منطقه موکریان به خدمت پرداخته و پس از کنگره‌ی اول حزب در سال ۲۰۰۴ و در کنگره به عنوان عضو کمیته‌ی انضباطی انتخاب گردید. سپس در یک دوره‌ی آموزشی در کمیته‌ی سیاسی کنگره‌ی خلق شرکت کرده و به عنوان نماینده در کنگره‌ی دوم حزب مشارکت نموده و مدتی را در مرکز آموزش خلق گذراند. در این دوران بود که کتاب حاضر را ترجمه نمود. پس از آن مجدداً به فعالیت در بخش موکریان روانه گردید. پس از این دوره و مدتی بسر بردن در دوره‌ای از تفکر و تعمق به فعالیت در بخش جنوبی کردستان پرداخت. بهار سال ۲۰۰۸ رفیق هیرش بعنوان عضو مرکز مطبوعاتی حزب مجدداً به فعالیت‌های مطبوعاتی و رسانه‌ای پرداخته و بدون اینکه آثاری از خستگی پس از اینهمه کار در او مشاهده شود، با جوش و شور و شعفی وافر آغاز به کار کرد. هنوز مدت چندانی از فعالیت‌های او نگذشته بود که در بمباران هوایی روز ۱ می ۲۰۰۸ همراه با پنج رفیق دیگرش در قنديل به شهادت رسید.

بدون شک نه هم‌راهان او، نه خلق کرد در سراسر شرق کردستان رفیق هیرش را از یاد نبرده و او بعنوان یکی از افتخارات خانواده‌ی خویش، شهر مهاباد و خلق کرد همچنان در اذهان باقی خواهد ماند. او نیز یکی از دهها سمبل عرصه‌ی مبارزات فکری آپوئیستی خلق کرد گردیده و میراثی گرانبها برای خلق خویش شد. یادش گرامی!

مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوچالان

مقدمه‌ای بر چاپ فارسی

متن فارسی این کتاب در حالی آماده چاپ می‌گردد که راهی دراز را پیموده است، این کتاب از جمله آثار رهبر آپوست که تنها به زبان عربی موجود بود. نبیل الملحم ادیب و روزنامه‌نگار اهل سوریه برای مصاحبه با رهبر آپو راه درازی را پیموده و با کنجکاوی که از مقدمه عربی آن پیداست در پی یافتن جواب سوالات خویش تلاش کرد تا از نزدیک پاسخ‌های خویش را بیابد. مقدمه عربی کتاب و خود متن کتاب روایت این جستجو است. این کتاب توسط انتشارات "دارأخیل" در سال ۱۹۹۶ در آتن به چاپ رسید.

متن مذکور سال ۱۹۹۹ توسط روزنامه "ولات" به زبان کردی (لهجه سورانی) ترجمه و چاپ گردید. ترجمه‌ی کردی کتاب فاقد هرگونه توضیحی است. تنها تاریخ و نهاد مترجمه ثبت گردیده‌اند. متن کردی آن حاوی مشکلات عدیده‌ای از نظر ویرایشی است. گویش محلی که بیشتر به کردی شهر کرکوک شباهت دارد، خود سبب گردیده که گاه فهم آن دشوار باشد. متن کردی کتاب با این معضلات همراه بود.

در چارچوب تدارکات تأسیس مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوچالان تصمیم به ترجمه این اثر به زبان فارسی گرفته شد. شهید گرامی رفیق هیرش آمد (دیاکو بختیاری) این کار را در زمستان و بهار سال ۲۰۰۶ برعهده گرفته و در پایان دست‌نوشته‌ها، تاریخ اتمام ترجمه را ۲۰۰۶-۰۴-۰۸ ثبت نموده است. ایشان این ترجمه را در شرایط دشوار کوهستانی، در قندیل و منطقه شهید آیهان (که روستائیان آن را سویسی می‌نامند) انجام داد. کتاب به سبب مسائل و معضلات فراوان مرکز مطبوعات و حادثه‌ی سیل در پاییز سال ۲۰۰۶ که به شهادت رفیق سیروان ناری (فهمی رستمی) انجامید، همچنان به صورت دست‌نوشته باقی ماند.

در بهار سال ۲۰۰۷ متن کتاب حروف‌چینی شده و برای مطابقت دادن با متن کردی آماده گشت اما متأسفانه فایل آن همراه با چندین فایل دیگر در یکی از کامپیوترها که به سبب شرایط کوهستانی فاقد کارایی گشت، مفقود شد. جای خوشحالی بود که متن دست‌نوشته‌ی آن باقی مانده بود و تابستان همان سال مجدداً کل کتاب حروف‌چینی شده و کتاب در ردیف کتاب‌هایی که برای روند تدارک جهت چاپ هستند قرار گرفت. بهار سال ۲۰۰۸ خود رفیق هیرش نواقص آن را برطرف نموده، مرتب کرده و به بخش کنترل تحویل داد.

هنوز کنترل کتاب آغاز نشده بود که رفیق هیرش و پنج رفیق همراهش در بمباران وحشیانه‌ی هواپیماهای ارتش ترکیه در تاریخ ۱ می ۲۰۰۸ در دره‌ی شهید هارون واقع در کوهستان‌های قندیل به شهادت رسید. شهادت ایشان انگیزه‌ی بیشتری را جهت تلاش برای چاپ کتاب فراهم نمود. جهت کنترل، متن فارسی با متن کردی مقایسه گردید. گاه به سبب اینکه متن عربی آن در دسترس نبود، مشکلاتی پیش آمد اما تمامی این مسائل برطرف گردیده و جهت ویرایش آماده گشت. ویرایش کتاب نیز با تلاشی به یادبود رفیق هیرش و دقتی که در خور ایشان است صورت گرفت. سپس کتاب توسط رفقا مجدداً مورد بازبینی قرار گرفت تا اغلاط آن اصلاح گردند. در حروف‌چینی، کنترل، ویرایش، آماده‌سازی، صفحه‌آرایی، طرح جلد و چاپ، همگی در پیوند با سوگندی که برای پایبندی به یادبود شهدا یاد کرده‌ایم، سعی نمودیم تا هرچه زودتر این کتاب منتشر گردد.

کتاب حاوی مطالب گوناگونی است. گفتگو درباره‌ی دوران شکل‌گیری شخصیت رهبر آ‌پو، دوران تشکیل گروه آ‌پونیستی و سپس تأسیس حزب کارگران کردستان، شیوه و نگرش رهبر آ‌پو به مسائل منطقه و مسائل فلسفی، سیاست‌های حزب، شیوه‌ی کادرسازی و نوع ساختار حزبی هر کدام مضمون بخشی از این گفتگو را تشکیل می‌دهند.

کتاب رهبر آ‌پو عموماً بصورت تدریس برای رفقا بوده و نوع خطاب و مخاطبان آن، در شکل‌گیری شیوه‌ی متن تأثیرگذار بوده است. مصاحبه‌های گوناگونی که شخصیت‌های فکری و سیاسی و یا روزنامه‌نگاران با رهبر آ‌پو انجام داده‌اند و گفتگوی رهبر آ‌پو با روشنفکران و هنرمندان و سیاست‌مداران، شکل دیگری از متونی است که افکار رهبر آ‌پو در آن‌ها بازتاب یافته‌اند.

کتاب حاضر یکی از این متون است. به اقتضای مخاطب گفتگو، در توضیح مسائل و روایت رویدادها، تا رسیدن مخاطب به جواب خویش، مطلب ادامه دارد. این مطلب درباره‌ی سایر آثار مصداق ندارد. زیرا جایی که مخاطبان شاگردان رهبر آ‌پو بوده و از مسائل آگاهند، بیشتر تلاش برای تحلیل و تفهیم است. روانی متن، سادگی و صورت پاسخ و پرسش امکان پیگیری مطلب و درک آسان‌تر آن را فراهم آورده است. اثر حاضر با این خصوصیات خویش در حوزه‌ی زبان عربی نیز با استقبال کم‌نظیری مواجه شد. این یکی از نقاط عطف کار روزنامه‌نگاری "نبیل‌الملحم" نیز محسوب می‌گردد.

ترجمه‌ی فارسی آن با هدف رساندن محتوای این متن به خوانندگان فارسی‌زبان و مشارکت در گفتگو پیرامون رهبر آ‌پو از سوی رفیقی شهید صورت گرفت. پیگیری روند چاپ آن وظیفه‌ای است که باید در مقابل رفیق دیاکو بختیاری بجای آوریم. رفیقی که روز ۱ می ۲۰۰۸ قربانی خصومت نظام جهانی و منطقه‌ای گردید.

رفیق هیرش آمد (دیاکو بختیاری) همراه پنج رفیق خویش: رامان جاوید (رحیم برنا)، فرات گووندی (بهجت آلپ‌تکین)، آرگش باور (کاردو علیالی)، آرمانج مریوان (جمال رسولی) و وداد آمد (محمد گورگین) در نتیجه‌ی بمباران هواپیماهای ارتش ترکیه، با پشتیبانی ایران و استفاده از خاک ایران و اطلاعات جاسوسی ایالات متحده در مرکز مطبوعاتی PJAK به شهادت رسیدند.

این رفقا هر کدام سرگرم کاری در مرکز مطبوعاتی بودند. در کنار کارهای روزانه‌ی مرکز مطبوعاتی، هر رفیق کاری دیگر را در دست داشت. رفیق هیرش در حال تدارک چاپ کتاب حاضر بود.

رفیق رامان جاوید ترجمه‌ی کتاب "مسئله شخصیت در کردستان" را به اتمام برده و سرگرم حروف‌چینی آن بود. صد صفحه از کتاب مذکور بصورت تایپ شده باقی مانده است، در میان خرابه‌های بعد از بمباران حدود ۱۵۰ صفحه دیگر از کتاب بصورت دست‌نوشته یافت شده که برخی از صفحات آن آسیب جدی دیده‌اند. مابقی

دست‌نوشته‌ها در اثر آسیب فراوان از بین رفته و قابل استفاده نیستند. تایپ دست‌نوشته‌ها و تدارک مراحل چاپ این کتاب از وظایفی است که مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان به عنوان یکی از اصلی‌ترین کارهای خویش بجای خواهد آورد.

رفیق آرگش باور، بخش‌هایی از کتاب "گفتگویی با روشنفکران" را ترجمه کرده و در کنار کار در مرکز مطبوعات PJAK و واحد مطبوعاتی کنفدراسیون جوان شرق KCR، سرگرم ترجمه‌ی مابقی آن بود. متأسفانه تمامی متن مذکور مفقود شده و بعد از بمباران نیز یافته نشد.

رفیق آرمناج مریوان و رفیق فرات گووندی در حال تدارک یک برنامه‌ی تصویری و انتقال و مونتاژ تصاویری بودند که قبلاً فیلمبرداری نموده بودند. همچنین کار بر روی تصاویر سومین کنگره حزب نیز یکی از کارهای آنان بود. تصاویر مذکور همگی بعد از بمباران بصورت کاست یافته شده و رفقا با همان هدف، کار آنان را به پایان بردند.

رفیق ودات آمد بعد از دوران سخت بازداشت و گریز از زندان رژیم ایران و عمل جراحی در ناحیه‌ی زانوهای خویش - که هنگام پرتاب از ساختمان بازداشتگاه آسیب دیده بود- و مرحله‌ی آموزش و فعالیت مجدد در میان خلق، تصمیم گرفت تا زندگی‌نامه‌ی شهید هورام ژیان (فرزاد قبادی) را که در زمستان سال ۲۰۰۸ به شهادت رسیده بود، در قالب خاطرات فعالیت‌های سازماندهی در میان خلق بنویسد. بخشی از این خاطرات که به زبان ترکی است بصورت کامپیوتری سالم باقی مانده است.

حمله به مرکزی فکری و کسانی که به فعالیت‌های روشنفکری و روزنامه‌نگاری مشغول هستند، چهره‌ی بدون نقاب خدایان مکار نظامی را نشان می‌دهد که نضج‌گیری افکار ستم‌دیدگان را برنرفته و با تمامی قوا و درنده‌خویی در پی ممانعت از آن هستند. این پیام بسیار روشنی برای خلق ماست. حمله به پیشاهنگان فکری یک خلق، تصمیم به نابودی کامل آن‌ها حتی در میدان ثبت تاریخ و اندیشه نیز می‌باشد. تلاشی خشونت‌آمیز برای ممانعت از رشد تفکرات ستم‌دیدگان نشان از وحشت و واهمه‌ی فرادستان از این افکار است. اما عزم به تدام این کار و اینکه "تنها در کوهها جستجو نکنید، آپوئیست‌ها همه جا هستند" مانع از این است که از نظر فکری نابود شویم. رهبر آپو با پرورش کادرهای بی‌شمار از مدت‌ها قبل تدابیر لازم را در مقابل نابودی خصمانه اتخاذ کرده و چنان شرایطی مهیاست که با اندکی تلاش می‌توانیم مانع از به هدر رفتن خون شهیدان شویم. همانگونه که شدیم. تداوم فعالیت‌های فکری و توسعه‌ی فعالیت‌های مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان به یادبود این شهیدان، نقش بر آب ساختن هوس نابودی اندیشه‌های آپوئیستی است.

آگوست ۲۰۰۸ - شهریور ۱۳۸۷

مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

بعد از هفتمین روز

- دشوار بود این مرد و مسئله اش را در هم نیامیزیم. واضح است که تاریخ ملت‌ها از سرگذشت افرادی که آن را آفریده‌اند، جدا نیست. اما آفرینندگان تاریخ هم، از ما می‌خواهند تا سرگذشت را به بوته‌ی فراموشی بسپاریم. - می‌گوییم خاطرات را فراموش می‌کنیم. انگار ما و خاطراتمان دو چیز مجزا هستیم و هر کدام به سویی در حرکتیم.

- تنها به این بسنده نکرده‌اند، بلکه قوانین ویژه‌ای برای افشای این خاطرات گذاشته‌اند. همانگونه که در روم باستان قانون مشهوری را نوشته و آن سرگذشت را محکوم به مرگ کردند. چونان تلاشی مبتکرانه برای نظارت بر چیزهایی که مستقیماً بر صفحات سفید به نگارش در می‌آیند.

شاید بگوییم؛ برای یادآوری این حقیقت که خاطراتمان را ننگشته‌ایم، سرگذشت دیگران را باز می‌گوییم و باز می‌نویسیم. شخصیت‌های تاریخی چونان کوره راهی مسکوت از دیده‌ها ناپدید گشتند، آنگاه که صفحات و به تبع آن قوانین برای همیشه آنها را گم کرد. - افشای سرگذشت.

- دوست داشت با پرسش آغاز کنیم.

- با خاطراتی خوش. پیش از آنکه از گذشته سوال کنیم.

آن لحظه پایان ناپذیری که در آنکارا و زیر بارش برف و هذیانهای ناشی از تب و لرزم، در کنار تندیس بزرگ مصطفی کمال آتاترک قرار داشتیم، نخستین شوک وارده بر من بود. آن تندیس رو به درب بانکی بزرگ داشت که مدام پول و سود به کامش می‌ریختند.

- مجسمه ساز به انسانهایی که ظاهراً جهانگردند و دوش‌هایشان را با کیف و پالتویی از پوست خرگوش پوشانده‌اند، چه خواهد گفت؟

- می‌شد پرسش‌ها را روشن‌تر نمود.

- نسل کشی ارمنی‌ها و وقایع کیلیکیه و رسوایی الحاق اسکندرون به خود و احیای اسرائیل در سرزمین عرب.

- پرسش در مورد استقبال کم نظیر بلشویسم از مصطفی کمال آتاترک.

بی شک نمی‌توان از سرنوشت آن کردها چشم پوشید که در جنوب شرقی آناتولی آواره گشتند و از هنگامه پیدایش افسانه آن جنی که آنان را از ارتفاعات کوهها رانده تا به امروز در گورستان سرگردانند.

آن روز زمستانی طولانی برای خاطره شدیدتر از آن بود که در حیطه قانون روم بگنجد، که ما را وامی دارد بنابر قانونش، فراموشش کنیم.

مصطفی کمال که اکنون در زمان خسییده است، نمی شد با وزیر اعظم سلطان عثمانی (سیف السلطان) آمیخته اش نکنیم که نامش (مدحت پاشا) بود و شورش های بلغار و کرد و ارمنی ها را به خاک و خون کشاند. هم او یهودیان را به عمق سلطنت عثمانی آورد و با همیاری "سیمون دوپچ" آن مستشرق یهودی ساکن وین که گهگاه به پاریس می رفت و بر علیه باب عالی دسیسه می افکند و ترکیه را به جولانگاه دسایس تبدیل می نمود و در نهایت مصطفی کمال آتاترک را بر سریر جمهوری ترکیه نشاند تا ضرب المثل های یهود را جامه عمل پوشاند.

- گاو هر جا که رود، گوساله اش از آن ماست! مادر مصطفی کمال یهودی بود.

- لاشه مار را به سوی خود می کشاند.

این سخن بایستی تو را جذب نماید، آنگاه که می دانی آتاترک بر لاشه مرده امپراتوری عثمانی - که اساسا بر نابودی خلق های دیگر (کرد، ارمنی، عرب و آشوری و ...) بنا شده بود- صعود کرده بود.

- محرک ما برای گفتن همه این ها چیست؟

- آن تندیس ... در اینجا تندیس بازنمایی سرگذشتی است که رمزوار در محیط آنکارا جای می گیرد. یعنی زبان رمز به زبان تاریخ نزدیک می شود تا فیگور مسی و سرد پدر ترکیه نوین در مرکز پایتختی قرار گیرد که در هر سالگرد مرگش، پنج دقیقه ای می ایستد و خود به هیأت تندیس درمی آید.

- عجب ... چرا جانشینان آتاترک اجازه دادند که رمزی جای خاطره را بگیرد، در حالیکه دیرزمانی بود که

می خواستند با رمزهایشان بشکنندش؟

xxx

نامه کوتاهی در کیف دستی ام بود، از برلین به دستم رسیده بود. در نامه آمده بود:

«نبیل عزیز! از این شهر سرد دلزده ام ... آرزو داشتم به بلندای کوه های کردستان روم تا بدون دغدغه هوایی

استنشاق کرده و به آرامی بخوابم.»

نامه از طرف جوان کردی بود که با زنی آلمانی ازدواج کرده و با وی مهاجرت کرده بود. عکس فجیع جمعی از گریلاهای کرد در ظرف نامه وجود داشت، سربازان ترک پیکرهای شان را مثله کرده و سرهای شان را بریده بودند. حتی پس از دیدن این عکس ها هم تردید داشتم که از تهوع رها شوم.

این بهار در کردستان چه رخ می دهد؟

این پرسش دیگری بود که ساکنان دیاربکر و فرمانده کل آنکارا را به خود مشغول ساخته بود. ژنرال (چویک بیر) سیصد هزار سرباز را به از میر فرا خواند تا طی نقشه ای آنان را به جنگ با نیروهای حزب کارگران کردستان

گسیل کرده و در ضمن مردم مدنی کرد را نیز قتل عام نمایند. ترکیه حول شخصیت عبدالله اوجالان غوغایی عظیم به پا کرده بود و لیست قرمز اینترپول که خواهان وی بود، در صفحه نخست روزنامه ها چاپ می شد:

- عبدالله اوجالان ... جرم قتل انسانها، اقدامات تجزیه طلبانه و برهم زدن امنیت شهروندان، همچنین مسبب اختصاص ۱۰ میلیارد دلار بودجه سالانه برای جنگ با گریلاهایی که در جنگل ها و ارتفاعات کوهستانی سنگر گرفته اند.

قبل از رسیدنم به ترکیه، با یکی از اعضای حزب کارگران کردستان قرار گذاشته بودم. طبق آن قرار، آن مرد ملاقاتم با عبدالله اوجالان را مهیا می نمود. سپس می بایست از دیوارهای خاردار می گذشتم و به آن مرد افسانه ای می رسیدم و خود را به وی نزدیک می ساختم، تا از ابعاد این واقعیت که قاتل و مقتول را از هم تفکیک می نمود و از این مرد و مسئله اش مطمئن می شدم.

- چنین مردانی چگونه زندگی می کنند؟

- از زندگی چه می خواهند؟ از اصول چه می خواهند؟

- چگونه حقایق یک ملت در یک شخص می گنجد؟

قبل از این پرسش ها، سخنان یکی از رهبران یک جنبش کمونیستی عربی در گوشم طنین انداخت که به من گوشزد نمود: قبل از دیدار با اوجالان، کتاب جورج اورول را بخوان... من هم در فرصتی رمان "۱۹۸۴" را مطالعه کردم. این رمان از شخصیت دیکتاتور ستمکاری حکایت می کند که نفس های اطرافیانش را می شمارد. پس از اتمام کتاب به این نتیجه رسیدم که خودکامه ترین دیکتاتورهای جهان غیر از کاریکاتوری زشت چیزی دیگر نیستند.

صدایی دیگر طنین انداخت، صدای آن رهبر کمونیست تا کنون بوی دل بستگی وافرش به "زوزف استالین" را می دهد. دل بستگی به خاطرات نادرش و تلاش های بسیارش برای رسیدن به خدای یکتا و آن ده سالی که در تبعید و در زندان ها سپری کرد و ایام گذشته آن انقلابی جوان نفرین شده.....

همانند اختلاط اصواتش، رنگ هایش هم درهم می ریختند. در طول عمرم - که به غیر از روزنامه نگاری هیچ شغل دیگری نیاموخته ام - به دنبال زندگی روزمره شخصیت های برجسته بوده ام. اذعان می دارم که صدها ساعت گفتگو با شخصیت های برجسته سیاسی، دینی، فلسفی، ادبی، علمی، هنری و حقوقی را بازنوخته ام. ساعت های پیشین به شخصی شباهت داشتم که در سکوتی فرومی رفت که هیچ صدایی را در آن یارای حرکت نباشد. به ویژه با سیاستمدارانی که جانشان در چنگال عقاب خطر است. بدون آنکه به یاری آرزوی زندگی بشتابند که اندک فریادی یا اندک اشکی در آن است و اکنون ما با دو موضوع رودررویم:

- مردی سرگذشت شخصی را، سرگذشت ملتی را داراست.

پرسش دیگر چنین بود:

- آیا ترکیه در مقابل این شیخ فروخواهد ریخت؟ نقشه‌ای که این مرد به دنبالش است، چیست؟ در پشت دیوارهای آنکارا چه حراج بازاری شعله‌ور خواهد شد؟

همه‌ی این پرسش‌ها که ظاهری سیاسی دارند، در پی این فرصت بودند. اگر تشکیل یک کوندومنیوم اسرائیلی - ترکیه‌ای برای نظارت بر منطقه، پرسشی در خور پژوهش و سنجش باشد... اگر مسئله‌ی کرد با همه ابعادش آستان پرسش‌هایی باشد که از آن پرسش دیگر کمتر نباشند. اما چیزی متفاوت از اینها مرا مشغول کرده است.

- همیشه می‌توانستم سرداری را ببینم که به سیاست می‌پردازد و سکان مبارزه را می‌چرخاند، برای اینکه درب گورستان را بگرداند.

چنین نگرشی تا حدود زیادی صحیح می‌نمود، خصوصا هنگامی که مسئله به سرگردگان مربوط می‌شد. وانگهی چند پیشوای کرد با یک مارش نظامی فریب خورده‌اند و چندی دیگر بر قالی قرمز واپس افتاده‌اند. - بگذار بر روی قالی قرمز راه بروند! این نصیحت هنری کیسنجر بود و به خوبی اجرا شد.

xxx

عبدالله اوجالان متفاوت است، زیرا هم تحول و هم مسئله است. این جوان که از یک روستای دور افتاده کردنشین و از خانواده‌ای گمنام آمده است. پیشوایان کرد نوادگان بزرگان عشایر بودند و از آنجا به محفل توافقات بین المللی راه می‌یافتند و از یک بازیگر به بازیچه‌ای تبدیل می‌شدند. این سوال دروازه‌ای خواهد بود برای پرسش‌های دیگر:

- چه کسی اولاف پالمه را به قتل رساند؟!

هنگامی که آنکارا این اتهام را به حزب کارگران کردستان زد و دادگاه‌های مشهور آلمان برپا شدند تا عبدالله اوجالان را از موضع یک انقلابی به دخمه‌های قتل و جنایت پایین کشند. از آن روز می‌بایست آپو (نام مستعار عبدالله اوجالان) از سنگری به سنگری دیگر و از مکانی به جایی دیگر می‌رفت و ترکیه هم با اختیار بیشتری هرگونه کشتار جمعی را بر گریلاها و هواداران و خلقش اعمال کند.

- بیش از ۲۵۰۰ روستای کردنشین را تخریب کرده و بیش از ۳۰ شهر را تا آستانه ویرانی برهم زده‌اند. در حملات سال‌های ۱۹۸۴ - ۱۹۸۶ ترکیه هزاران کرد کشته شدند. علاوه بر مهاجرت اجباری پنج میلیون از خانه و کاشانه شان و آوارگیشان در گوشه و کنار جهان.

روزنامه اوزگور گوندنم اسناد محرمانه بسیاری از وزارت خانه‌های داخلی ترکیه را افشا نموده است. در یکی از آن اسناد که شامل ملاحظاتی برای نهادهای ذریبط می‌باشد و (بسیار محرمانه) است، مختصرا چنین آمده:

- "باید جوی مناسب آفریده شود که هر کردی را تروریست خوانده یا مستحق سر بریدن بداند." در اسناد ترکیه چند ملاحظه آمریکایی هم موجود هستند. مسئولان آمریکا علی‌رغم اندک تلاششان برای حل مسئله‌ی کرد، برای این مقصود شروطی مقرر داشته‌اند:

- می‌توان برای مسئله کرد چاره‌ای یافت، اما نه با مشارکت PKK. اگر با PKK هم باشد، نباید با آپو یا از طریق وی باشد.

از اینجا می‌توان دریافت که عبدالله اوچالان دشمن درجه اول برخی مراکز بزرگ بین‌المللی قلمداد می‌گردد.

- آیا تاریخ امپراتوری عثمانی تکرار می‌شود؟

- آیا تاریخ مسئله کرد و پیشوایانش از ماد تا اردلان و از بدرخان تا قاضی محمد و حال حاضر را دوباره می‌کنیم؟!

- اینگونه در خواهیم یافت که حزب کارگران کردستان از چه قدرت عظیمی برخوردار است. اگر به موقعیت آپو درون حزبش هم پی ببریم، می‌بینیم که چه قدرتی به دست آورده است. پرسش‌هایی که اینگونه پی‌درپی می‌آیند، ما را به این سوال می‌رسانند که بیشتر به عبدالله اوچالان مربوط است.

- این مرد مرموز کیست؟

- آیا هیچ مرکز جهانی وجود دارد که وی را به این موقعیت رسانده و به یکی از اسرار عصر ما بدل ساخته باشند؟ و یا چند خصوصیت فردی وجود دارند که ملتی را در اطرافش گرد هم آورده‌اند؟

- محرک‌هایی که وی را به تکاپو می‌اندازند کدامند؟

- اهدافی که به دنبالشان می‌گردد، چه هستند؟

- مردی که این همه در هدف دیگران قرار گرفته است، چگونه زندگی می‌کند؟

- آیا شخصیتی کارزماتیک است. تا جایی که سرکردگان کرد را که وارث نیاکانشان هستند، پشت سر گذاشته و کمرنگ‌شان می‌کند؟

- آیا قاتلی حرفه‌ای است یا فیلسوفی انقلابی؟

- چگونه رفتار می‌کند؟ کجا زندگی می‌کند؟ چگونه به صحنه مسایل بزرگ آمد؟

xxx

ساعت یک بامداد شبی تاریک، اتاقم را در هتل "بیلدز" ترک کرده و به یک کلوب شبانه رفتم تا با عطر رقص ترکی خود را بشویم. از کنار باغچه‌ای دل‌انگیز رد شدم و همه چیز را مضحک دیدم. وقتی که گوش به جوانی فلسطینی سپردم که همسری ترک داشت و تصمیم داشت بقیه عمرش را در آنکارا به سر ببرد... این جوان با حزب رفاه اسلامی رابطه داشت... تا آنجا که فهمیدم بیش از حد به من خدمت می‌نمود، کم و کیف این رابطه را

نمی دانستم... از وی خواستم برای دیدارم با نجم‌الدین اربکان راهی بیابد. روز بعد قرار ملاقاتی با عبدالله اوغال مرد دوم حزب رفاه اسلامی تنظیم کرد. دیداری طولانی بود. اوغال اهداف حزبش را بیان نمود که عبارت بود از؛ احیای رابطه اسلامی، مشروط بر محوریت استانبول و سرزمین‌های اسلامی پیرامونش. مردی تیزهوش و خشکه مقدس بود. هنگامی که گفتگویمان به نقطه معلومی رسید، از وی پرسیدم چه راه حلی برای مسئله کرد در ترکیه برمی‌گزیند و در خصوص خود او جلالان پرسیدم:

- نظرتان در مورد عبدالله او جلالان چیست؟

فورا چهره اش رنگ باخت. آخرین کلمات گفتگو را - که در ساختمان پارلمان ترکیه انجام شد - بازنویسی کردم و به اتاقم در هتل بیلدز بازگشتم. خدمتکار را که جوانی خوش ترکیب و بشاش بود داخل اتاق دیدم. پرسیدم؛ توران اینجا چه می‌کنی؟ با کمال خونسردی گفت اتاق را تمیز می‌کنم.

- لازم بود هیچ یک از اعضای حزب کارگران کردستان را که برای بردن پنهانی من به کوهستانها می‌آمدند، نینیم... آگاه بودم که کسی نمی‌تواند از چنگ "میت" ترکیه نجات دهد. کافی بود سرگذشت ییلماز گونای و یاشار کمال را بدانی، تا بر راهکارهای ترکیه در برابر کسانی که به چنگش می‌افتند، اطلاع یابی. دولت ترکیه در سال‌های گذشته شمار بسیاری نویسنده، متفکر و آکادمیست را دستگیر کرد. برخی به حبس ابد و دیگران نیز به حبس‌های طولانی محکوم گشتند. اینان مدام با ماده ۳۵۱۷ قانون مبارزه با ترور محاکمه می‌شدند که آن هم دنباله قانون روم است... قانون نسخ سرگذشت... از جمله نویسندگانی که می‌شناسم اینان هستند: اسماعیل بشکچی، هالوک گرگر، پرفسور یالچین کوچوک، دکتر فکرت آلتشکایا و خلیل انلیشو. علاوه بر شمار زیادی از روزنامه نگار و وکیل و استاد دانشگاه که بالغ بر ده هزار زندانی می‌شود. همچنین قتل روزنامه‌نگاران و اعضای مجامع حقوق بشر. از مقتولین؛ "حسن کایا" و "چتین کافی" جسدشان زیر پلی در منطقه تونجلی (درسیم) پیدا شد. پس از چند روزی جسد کمال کیلیک هم پیدا شد که همان عاقبت را داشت. سپس داو فان سیفلیت و ایبو دمیر ربوده شده و به همان شکل به قتل رسیدند. واضح است که نویسندگان یا روزنامه‌نگاران کراواتی به دنبال چنین دردهای حساسی نمی‌افتند.

- ولی من کراواتی نیستم.

بعد از بررسی آخرین رشته افکارم، این تصمیم من بود.

سی و شش پزشک عرب در سالن هتل جمع شده بودند. آنان از آزمون یک مرکز علمی وابسته به دانشگاهی آمریکایی بازگشته بودند. مردی در آن محیط آهنگین دزدکی به کنارم آمد و گفت:

- مرا می‌شناسی؟

دیدن یک هموطن در کشوری که میهن تو نیست، همانند آن است که دفترهای کهنه دبستانی خویش را

مرور کنی.

- اینجا مردم مرا نمی شناسند، گذشته‌ای در این شهر ندارم و خوشبختانه در روزنامه‌ها هم سراغی ندارم. لیکن این جوان از خود راضی باعث شد که جمعی دیگر اطرافم را بگیرند. خدمتکاران هتل هم از سر کنجکاوای با نگاه‌های فضولشان به من نگریستند. می دانستم که چرا خدمتکاران هتل و گارسون‌های رستوران و رانندگان تاکسی کار اضافی می کنند. بی شک به خاطر روابطی که با سرویس‌های مختلف اطلاعاتی داشتند.

- برای رفت و آمد مشکلی پیش آمد؟ حکایتی در مورد بازار پوست ترکیه را در هتل بیان کردم. معلوم بود که کسی حکایتم را باور نکرده بود.

همان شب چشمم به دختری خبرنگار افتاد، در روزنامه ترکی "ملیت" کار می کرد. به نحوی اتفاقی با وی آشنا شده بودم. در هوایمایی که از مسکو می آمد وی را دیدم. برای اولین بار در زندگی‌م و اجباراً پولی بیشتر از حقوق ناچیزم پرداخت کردم و روی صندلی درجه یک نشستم ... گمان کرده بود که خیلی مکارم ... یا متفکری برجسته‌ام و یا مردی سر به زیر ... حساسیت زمانی را در برخوردش مدنظر داشت ... دختر مذکور فرصت خوبی را برایم فراهم نمود تا با یکی از کارمندان مجامع حقوق بشر گفتگویی طولانی داشته باشم. آن مرد پنهانی در رفت و آمد بود و چند گزارش طولیل در خصوص زندان‌ها و شکنجه و کشتارهایی که ترک‌ها از گروه عبدالله اوجالان و کردهای مدنی تهیه کرده بودند را در اختیارم نهاد، حکام ترکیه آنان را بر دوراهی گذاشته بودند: یا محافظ روستا شوند و یا کشته شوند.

علاوه بر این یک زندانبان ترک را به من معرفی کرد. زندانبان وضعیتی نیمه روانی و هذیان‌گو داشت. اعترافاتی کرد که باور کردنشان سخت بود. آشکارا از وضعیت زندان‌های دیاربکر سخن گفت. رویداد خودسوزی چهار عضو PKK با شعار تنویر زندان‌ها را بازگو کرد. در با اهمیت‌ترین مرحله توسعه PKK که مرحله مقاومت در زندان‌هاست. این مرحله دوشادوش جنگ و حشیانه نیروهای ترک بر علیه گریلاهای PKK در جریان بود و دموکرات‌ها و محافظه کاران هم با آنان بودند. هنوز هم چند عکس از گریلاها را که با مسلسل سربازان ترک کشته شده و جسدشان را در ملاء عام گذاشته اند، نگه داشته‌ام.

- بایستی به دنبال دانشجویان دانشگاه‌های ترکیه می گشتم. آنان نماینده جریانی هستند که از پدران‌شان بازتر هستند. لیکن دشوار است آشکارا حرکت کنم. ممکن بود مانع از رسیدنم به هدف شوند. اما آن دختر جوان روزنامه‌نگار می توانست کمکی به من بکند.

بندرت خجالت می کشیدم. ولی در مقابل این دختر احساس شرمی داشتم که دریافتم رابطه عمیقی با شکل گیری شخصیتم دارد. احساس می کردم با این دختر یکی هستم.

- دوست داشتم همه چیز را به وی بگویم. شاهکارهای عظیمی که به زمینم زدند ... نگرانی‌هایی که مدتی مدید خواب از چشمم می ربایند. زبان عربی کج و کوله‌اش تنها وسیله ایجاد رابطه صوتیمان بود و مسئله زبان وحدت‌مان را می شکست. آگاهی و شناختش از تاریخ دیکتاتوری‌های جهان سوم مرا به حیرت و می داشت.

تندیس مسی مصطفی کمال آتاترک ناراحتش می کرد. می پنداشت همه ترک‌ها مانند وی سخن می گویند، می ایستند و از وی تقلید می کنند و همان اصواتی را باز تولید می کنند که او برای آنها می فرستد. حتی گویی هرگز انسان ترک نخواهد تواست در آینده بر ضد کمالیسم هیچ انقلابی برپا کند... وقتی که از سرنوشت تاریخی ترکیه بحث نمود، همان سخنان را تأیید نمود. سرنوشت وی را به آستانه اروپا می رساند و همزمان در ضمیمه دیکتاتوری‌های تاریخی استبداد شرق جای می گیرد. در ضمن سخنانش وقوع تغییراتی جدی در ترکیه را بعید می دانست.

پس از ساعتی چند دختر اظهار داشت که عرب تبار است. از رسانه‌های گروهی که بر افکار و علایق مردم نظارت دارند و آنان را جهت دهی می کنند، حرف زد. از شبکه رسمی ترکیه تا شبکه بی پرده "شو تی وی" و با کمال صراحت از قدرت بی حد و مرز روزنامه "ملیت" گفت که محافل بزرگ فراماسونری منبع درآمدش بودند. چیزی نمانده بود در مقابل نیروی جاذبه مبتکرانه آن دختر روزنامه نگار جوان بیفتم. اگر بر حسب ضرورت لب فرو نمی بستم، از انگیزه رفتن نزد او جلالان می گفتم. آن مرد سخت و سنگینی که همین قدر می دانم که نمی شناسمش... در نهایت محکم کاری انگیزه‌هایم را در اختفا گذاشتم و دختر هم نوشته مهمی برایم گردآوری کرد که عادات در اختیار نویسندگان پژوهشهای راهبردی روزنامه‌ها قرار می دهند و شامل معلومات ارزشمندی می شود.

در این نوشته‌ها معلومات فراوانی در مورد "آپو" و پروژه کردی‌اش موجود است و بخشی هم شامل جایزه‌ای برای کسی که محل اقامتش را لو دهد و یا در مورد آن اطلاعاتی بدهد، یا برای کشتنش ... از دختر جوان روزنامه نگار پرسیدم:

- اگر محل اقامتش را بدانی و یا بتوانی مسمومش کنی، چنین کاری خواهی کرد؟

به سردی و آرام پاسخ داد:

- اگر چنین کنم روسپی‌ام.

پی بردم در خصوص او جلالان بسیار می داند و معلومات زیادی در رابطه با شخصیت این مرد کسب نموده است. از یادداشت‌هایی که در دفترش بود این جمله را به خاطر دارم:

- "زندگی‌اش عملی صرفاً هوشمندانه نیست. نتیجه‌ی خیال خود وی است که به خیال ما بدل گشته است."

کافی بود همین قدر در مورد این دختر بدانم تا چیزهای بیشتری را دانسته و با خود تصمیم بگیرم که سفر آینده‌ام را با وی ادامه دهم.

آمدن این خانم که گردنبندی از مروارید نایاب داشت و پستان‌هایش را به شیوه‌ای زننده برجسته کرده بود و به پستان‌های یک گاو شبیه بودند، به نگرانی تازه‌ای تبدیل شد. دختر را با خود برد و دیگر هرگز وی را ندیدم و نفهمیدم این خانم - گاو که بود؟!

می‌بایست به دنبال جزییات مکان و زمان این سفر می‌رفتم. لازم بود در کنار رخدادهای موضوعی داشته باشم. روزی که در رستورانی مشغول صرف غذا بودم، مردی بدون رخصت در کنارم نشست و گفت:

- مرحبا حسن.

وقتی که سیگارم را روشن کردم، برق تیز چشمان سیاهش را دیدم. مشکل نبود بدانم که وی یکی از اعضای PKK است. این اسمی بود که طبق قرار قبلی با آن مرا مخاطب قرار می‌دادند. اما چیزی در من شکست و تکه تکه شد.

- بندرت لحظاتی چنین جدی و آرام زیسته‌ام. برای اینکه با شتاب کارها را شروع کنیم به او گفتم که برای سفر آماده‌ام. برای رسیدن به جایی که از آن به حوزه‌ی کاری او جلالان یاد می‌کنم، قریب ۵۶ ساعت را طی کرده و خود را به راهنمایم سپرده بودم که علاوه بر اینکه روزنامه‌نگار بود، کارهای سنگینی هم بلد بود. سرانجام من به نزدیکی افسانه‌ای رسیده‌ام که از جایی به جایی دیگر در جولان است و به سوی خطر دست می‌یازد.... پرسش‌هایی که چونان گرگ‌هایی در اطراف پرسه می‌زدند و آنچنان سریع بودند که یارای گرفتن‌شان را نداشتم: تنها چیزی که بر ذهنم حکم می‌راند، پرسش‌هایی از این دست بودند:

- چگونه چهار ژنرال را پس از کودتای ۱۹۸۰ به قتل رساندی؟

- چگونه در سرزمین‌های خاورمیانه و اروپا حرکت می‌کنی؟

- چگونه این عملیات‌های نظامی بزرگ را هدایت می‌کنی؟

- منابع دارایی و درآمدت چیستند؟

- چگونه با این ارتش بزرگ زنان که پیرامونت هستند، برخورد می‌کنی؟

- آپو! ترس چیست؟

ترس آن حیطة وسیعی بود که زیر سایه‌اش در جنب و جوش بودم. لحظه‌های فراوانی وجود دارند که از ترس می‌جوشند... تکرار چنین لحظاتی سخت است:

- در ترس ذات‌مان را می‌یابیم.

- در ترس سرگذشت‌مان را آماده می‌کنیم.

- در ترس معانی مسایلی دیگر زنده خواهند شد. مانند آنکه به دنبال کفش کودکی باشی و آن کفش به شکل یک قصیده درآید. یا شکل پتویی که کودکی بر روی آن زاده شده. در ترس به دنبال معانی سرگردان هستی که در هزارتوی افکار، انسانیت را مجدداً زنده کرده و عدالت را بر انسانها تقسیم می‌کنند.

- همینکه آپو نزدمان آمد، فوراً چیز دیگری بر سر پرسش‌ها آمد.

خیالی تازه برای پرسش‌هایی تازه که قبلا در خاطرم نبود، در برم گرفت. بر آستانه پرسش‌ها نظاره‌گر تمدن‌هایی باستانی بودم که از لجنزار چند قرن گذشته و در تصادم بودند... آ‌پو در جستجوی ساختن تندیس‌ی از خویش و یا اقتدار مطلق خویش نبود. تاریخ در گزینش افرادی که خواهانشان است، اختیار تام دارد... بیش از آن واقع‌بین بود که در پرسش‌هایم گم شود. با وجود این واقف بود که شخصیتی است که در تاریخ خلقش دارای جایگاه و منزلتی ویژه بوده و مردی است که در بحرانی‌ترین روزهای مسئله‌کرد و در بحبوحه مسائل و معضلات عدیده بشری به میدان آمده است.

- این اوجالان است در مقابلم.

- سیگار نمی‌کشد و مهمانانش را وامی‌دارد سیگار نکشند. جز این چیز دیگری را تحمیل نمی‌کند.

- پس اولین نقطه شروع با اوجالان از کجا خواهد بود؟

این مرد به تأثیر قهر انقلابی معتقد بود که همیشه دشمنان را مرعوب خود ساخته است. پس چطور است از قهر انقلابی شروع کنیم؟ این نقطه را برای سرآغاز گفتگویی برگزیدم که گمان نمی‌بردم کتابی شود. اما او تک و تنها در این مسیر قدم نهاد. این هم اوجالان است که مرا به سرآغازی برمی‌گرداند که خودش خواست. نه آنچه من برگزیدم. اکنون دست‌نوشته‌های کتاب را می‌خوانم تا نتیجه‌ای روشن و غیرقابل انکار از آن بگیرم:

- نمی‌توانی بخوانی‌اش، اگر با دید گذشته‌ات بنگری...

- بایستی با دیدی آینده‌نگر بخوانی.

آیا من خواهان خواننده‌ای بدون سرگذشت هستم یا خواننده‌ای زیر بار سنگین قانون تحریم سرگذشت؟

- نه... من برای سرگذشتی تازه فرا می‌خوانم. کسی که اوجالان را بخواند و در تضادهای عمیق شخصیت این مرد فرو رود، باید در جستجوی سرگذشتی تازه باشد. کسی که اوجالان را بخواند در ضمن در خواهد یافت که ما بیش از نیاکانمان در واقع‌گرایی که از روی افکار زود هنگام پرده برمی‌دارد و تاکنون اسیرشان هستیم، گرفتاریم. صدها مرد را دیده‌ام... برای اولین بار مردی را دیدم که به من گفت:

- این منم.

- راز قدرت در چیست؟ راز این مرد ناشناخته‌گره مانند چیست که می‌کوشد گره کور خود را بگشاید؟

این هفت روز را با دید آینده‌بخوانیم. اگر با دید گذشته هم بیندیشیم. به پیشواز روزهای پس از نخستین روز بیاییم تا زمان را از دست ندهیم.

نبیل الملحم

روز نخست با آپو

نبیل الملحم: حلقه از هر جا که شروع شود، به همانجا نیز ختم می‌شود همانطور که می‌دانیم هر نقطه حلقه، مناسب برای شروع حرکت است. به نظر من دایره و حلقه کامل‌ترین شکل هندسی در اکثر فلسفه‌ها و ادیان است. حداقل در فلسفه "ایزدیان" که با فلسفه زرتشت قرابت بسیاری دارد. شاید زندگی عبدالله اوچالان نقطه شروعی در حلقه باشد. بهتر می‌بینم که گفتگویمان را با خود وی آغاز کنیم. مردی که تا کنون سرگردان بدنبال مادرش براه افتاده است. آیا این حرف درست است که تا کنون بدنبال مادرت سرگردانی؟

رهبر آپو: مادر، زیربنای زندگی انسانیت را تشکیل می‌دهد. اما برای من، مادرم برای من مسئله است. اولین و مهم‌ترین سوالم از وی این بود: این دنیا، آماده نیست که از من استقبال کند، چرا مرا دنیا آوردی؟ در کنارش زندگی نکردم و هیچ‌گونه مهری از وی در دلم نبود و همیشه از وی شکایت کرده و گفته‌ام: تو مسبب به دنیا آمدن من بودی. ارتباطم با وی فراتر از ارتباطی دوستانه یا غیر دوستانه بود، تضاد و درگیری دایمی در بین ما حاکم بوده است. این درگیری‌ها برخی جوانب مثبت و برخی جوانب منفی داشته و مجموعه اینها در ساختن شخصیت من تأثیرگذار بوده‌اند. مادرم نیز از این وضعیت بیزار بود. اولین کلمه‌اش که بر من تأثیر گذاشت این بود: اگر انتقام خودت را نگیری، حق زندگی کردن را نداری.

- انتقام از چه کسی؟

رهبر آپو: از دشمنانمان در روستا.... زنی پرخاشگر بود.

- تو وسیله‌ای برای خالی کردن عقده‌های نهفته در درون وی بودی؟

رهبر آپو: بله مرا به دنیا آورد تا برای انتقام زندگی کنم نه برای زندگی. احساس می‌کرد که من حق زندگی کردن را ندارم. بخاطر این مرا بزرگ می‌کرد بدون اینکه هیچ مسئله دیگری در ذهنش باشد. معلوم است که خواسته‌های وی بزرگ و دست نیافتنی بودند و من نمی‌توانستم آنها را عملی کنم. چرا این زن چنین چیزهایی را از من می‌خواست؟ در حالیکه من هنوز خردسال بودم؟

- چرا آرزوهایش را برآورده نساختی و برایش تلاش ننمودی؟

رهبر آپو: من نمی‌توانستم جنگی را انجام دهم که وی از من می‌خواست. بهمین سبب بطور دائم در حالت هجومی بسر می‌برد. پیوسته با من درگیر می‌شد. بسیار خوب بیاد دارم: آنچه را که می‌خواست برایش انجام دادم، اما کاملاً برعکس. به وی گفتم: آنطور که تو می‌خواهی من خصومت و دشمنی پیشه نمی‌کنم.

- پس چگونه آرزوهای وی را به حالتی معکوس عملی نمودی؟

رهبر آپو: آنانی را که دشمن برمی‌شمرد، خصومت‌شان را به پایه‌ای اساسی برای ایجادرفاقتی صمیمانه و پایدار تبدیل کردم. آن دشمنی‌های که از همان دوران خردسالی‌ام می‌خواست در مقابلم قرار دهد، خصومتی دیوانه‌وار بود و هیچ دلیل معقولی نداشت. برای این مسئله بسیار به تفکر پرداختم و گفتم: اگر چنین دشمنی‌هایی

وجود نمی داشت، زندگی رنگ بهتری بخود می گرفت. در خانواده ای که با آنان دشمنی دیرینه ای داشتیم و مادرم نیز دشمنی آنانرا جزو وظایف مقدس خود می دید، پسر می همسن و سال من بود که به یکی از صمیمی ترین دوستانم تبدیل شد. او را مجذوب خویش ساخته بودم. این برخورد باعث ناراحتی مادرم شد... به یاد دارم، مادر بزرگم روزی مرا با پسر دشمن مان دید، مادرم را مطلع کرد و گفت: پسر بی آبرو و بی حیثیت است چرا با این پسر دوست شده است؟

زمانیکه خاطرات دوران کودکی ام را بیاد می آورم، می بینم که ارتباطم با پسر می که از قرار معلوم می بایست دشمن من باشد، ارتباطی صمیمانه بود و حرکتی بود که راهگشای پیشرفت های بعدی شد، در بطن ارتباط مذکور حرکتی سیاسی نهفته بود. با این ارتباط بود که بر علیه بعضی از مسایل شوریدم و توانستم از بروز احتمالی بسیاری از مسایل منفی جلوگیری کنم که می توانستند در شخصیت من پیشرفت کنند. کاملاً برعکس آنان عمل می نمودم، جهت بسیاری از دشمنی های بی معنا را عوض کرده و آنها را از خود دور ساختم. دشمنی آنها را به یک زندگی آکنده از رفاقت و سرشار از امید تبدیل نموده و بجای کین و نفرت، دوستی، صفا و صمیمیت و اعتماد و افری را جایگزین نمودم.

- این شیوه تفکر از دیدگاه و زاویه دید کنونی است.

رهبر آپو: در حال حاضر با این مسئله چنین برخورد می کنم: اگر چنین دشمنی های ساده را با مردم قبول می کردم و به این شیوه دشمنی متقاعد می شدم، توانایی و مهارت لازم برای تکامل کنونی را کسب نمی کردم. اگر در آن زمان این را قبول می نمودم، نمی توانستم ذهنیت عشیره گرایی را از خود دور کرده و به این سطح از میهن دوستی دست یابم.

- اما مادرت که تو را به انتقام و دشمنی دعوت می کرد، باید بخاطر جو حاکم موجود دست به چنین کاری زده باشد نه بخاطر عقده های شخصی. این نیز ما را وامی دارد تا از فضای حاکم جو یا شویم، چون این یک واقعیت است که دشمنی با خواست و آرزوی فرد ایجاد نمی شود، دشمنی دوطرفه است.... به عبارتی دیگر واکنش و پاسخی است به خصومت ورزی طرف مقابل.... حال که اینطور است بهتر است که بگویم مادر عبدالله او جالان قسمتی است از خاطرات... یا به عبارتی دیگر در مرکز خاطراتی قرار دارد که گاه افراد و جاهای مخصوص را در برمی گیرد... دقت کنید شما که از مادران بحث می کنید، از وجود پدرتان هیچ خبری نیست. انگار پدرت آماده نبوده است و یا وجودش بسیار کم رنگ و بی تأثیر است.

رهبر آپو: مادرم در دوران کودکی بسیار بر من تأثیر گذاشت.... باید در اینجا مادرم را از لحاظ روحی و روانی مورد ارزیابی قرار دهم... مادرم دوبار ازدواج کرده بود: زمانیکه برای بار اول ازدواج می کند، سن کمی دارد. فکر کنم که همسر اولش فوت کرده است. اما همسر دومش یعنی پدرم بسیار پیر بوده و مادرم چیزی به

حسابش نمی‌آورد. از اینکه به همسری وی در آمده بود سرشکسته بود و فکر می‌کرد که لیاقت وی را ندارد، در هر زمانی با وی بر سر مسئله رد و یا قبول کردنش در گیر بود و دعوای زنانه خود را تا به آخر انجام می‌داد.

- دعوای زنانه تنها در مقابل پدرت؟! -

رهبر آپو: نه... بلکه در مقابل تمام مردان... مردان را هیچ می‌انگاشت... همانند زنی مستقل و قوی بود. در اینگونه دعوها جسور بود. هر انسانی هنگام جنگیدن، برخی از مسایل را مدنظر قرار می‌دهد. اما مادرم هیچ حسابی را برای هیچ نتیجه‌ای نمی‌کرد.

شخصی که متوجه شود نیروهای مقابلش قوی هستند، باید تمام محاسباتش را بر این اساس پی‌ریزی کند، همچنین باید این مسئله را مدنظر داشته باشد که احتمالاً ضربه شصت محکمی نشان وی داده خواهد شد. اما اگر مادرم می‌دید که حشش پایمال می‌شود حتی اگر مسئله بسیار ساده هم بود، عصبانی شده و مرافعه برپا می‌کرد. هنگامی که کودک بودم، از این شیوه برخورد بسیار می‌ترسیدم. در دوران کودکی خجالتی و بی‌تأثیر بودم و نمی‌توانستم تا به آخر با وی مبارزه کنم. به کناری کشیده و از خود می‌پرسیدم: این زن چگونه در مقابل این مردم می‌ایستد و با آنها می‌جنگد؟! در این غوغاها پدرم حضور نداشت. اینطور بود که حاکمیت خویش را بر تمام اهالی روستا ایجاد کرد. کسی نبود که از وی نترسد.

- اسمش چی بود؟ -

رهبر آپو: عایشه، "عُویش" خطابش می‌کردند.

- زیبا بود؟ -

رهبر آپو: نه. چهره‌ی زمخت و خشنی داشت.

- این مسائلی که از آنها بحث می‌کنی در چه سالی بودند؟! -

رهبر آپو: در دهه ۶۰ (۱۹۶۰ میلادی).

- روستای شما در کجا قرار دارد؟! -

رهبر آپو: روستای ما حدود ۵ کیلومتر از رودخانه فرات دور بود. اگر به موازات رود فرات نیز حرکت کنیم،

تقریباً ۸۰ کیلومتر از مرز سوریه دور بود.

- این روستا هیچ خصوصیتی دارد که آنرا از روستاهای کرد مجاور متمایز کند؟ یا بخشی از

مکانی است که در آن خصوصیت و اعتقادات مخصوص بخود را دارد؟

رهبر آپو: روستای ما دارای چند خصوصیتی است که بدین وسیله از دیگر روستاها متمایز می‌شود. ۶ روستا در اطرافش واقع شده‌اند. یکی از آنها ارمنی‌نشین، دو روستای ترک‌نشین و سه روستای کردنشین. نام روستای ما "عمرلی" است. روستای دیگری هم وجود دارد که اسمش "عینو" است، به نظرم این عنوانی عربی است و دقیقاً در کنار رودخانه‌ی "فرات" قرار دارد. روستاهای ارامنه اسمشان "جین" و "آرام" است. احتمالاً در دوران قدیم ارمنی یا آشوری‌نشین بوده باشند. زیرا اسمشان ترکی نیست. این سه روستایی که از آنها بحث می‌کنم از طرف ترک‌ها

مورد تعرض قرار گرفته‌اند. روستاهای دیگر نیز که نزدیک کوهستان هستند، کردنشین‌اند... شخصی درباره خانواده و روستای ما کتابی نوشته و گفته است که خانواده‌ی "اوجالان" برای جنگیدن با ترک‌ها به وجود آمده‌اند.

- این مسئله ردپایی تاریخی دارد یا شما می‌گویید؟

رهبر آپو: حدس می‌زنم در تاریخ خانواده ما درگیری‌هایی با ترک‌ها وجود داشته است. در این خانواده چند مرد بزرگ زندگی کرده‌اند... بنابه اقوالی پادشاهی نیز از میان آنان برخاسته است. پدر بزرگ پدری‌ام مردی عاقل و هوشیار بوده و نظرات روشنگرانه‌ای داشته است. همچنان که پدرم از پدر بزرگم می‌گفت: پدر بزرگم در سوارکاری مهارت داشته است، همیشه در مسابقات اسب‌دوانی مقام اول را کسب کرده، در سوارکاری استاد و مردی تیزهوش و عاقل و انسانی به تمام معنا بوده است.

- اینطور به نظر می‌رسد که باید پدر و پدر بزرگت را با هم مقایسه کنیم.

رهبر آپو: اگر پدرم را با پدر بزرگم برآورد کنیم، باید بگویم که پدرم همچون سایه وی بوده است و هرگز با هم قابل مقایسه نیستند. حتی عموهایم نیز از پدرم متفاوت‌ترند. عموهایم مردان با ابهتی بوده‌اند، اما پدرم به هیچ کدام از آنها شباهت ندارد.

پدرم در سایه‌ی پدر بزرگ و عموهایم بزرگ شده است. در اسرع وقت نمازش را ادا می‌کرد... مسلمانی راست کردار و مومنی با ایمان بود. بسیار آرام و متین و از جار و جنجال و خرابکاری بدور بود. از این لحاظ بسیار صداقت داشت اما در عین حال منفعل بود و اراده‌ای ضعیف داشت.

- روستای شما اختلاطی از چند تمدن است... خانواده شما نیز ترکیبی از چالش‌هاست و خود شما نیز ترکیبی هستید از عشق و کینه... بعنوان مثال از پدرت که می‌گویی از پاکی و صداقت و متانت وی بحث می‌شود، اما هنگامی که از مادرت صحبت می‌کنی از خشونت و درگیری‌های وی بحث می‌شود که این مایه خجالت تو بوده و پدرت نیز مردی منفعل بوده است.

رهبر آپو: این مسایل بنظر من با هم در ارتباطند... می‌توانم بگویم که منطقه من تمدنهای بسیار و ملت‌های گوناگونی را بخود دیده است؛ عرب و ارمنی و ترک و کرد و حتی آثار آشوری‌ها نیز در آنجا زندگی کرده‌اند. این تمدن‌ها در منطقه‌ی ما با هم درآمیخته‌اند. اما بیگ‌های ترک، ملل منطقه را تحت سلطه‌ی خود در آوردند. ابتدا ارامنه را سرکوب کردند و بعد از آنها خواستند تا کردها را سرکوب نمایند. در این مرحله است که احتمال دارد خانواده‌ام دارای نقش مهمی بوده باشد. این خانواده جنگی را بر علیه ترک‌ها پیا کرده است... چرا این را می‌گوییم؟ نام خانوادگی‌ام این را بازگو می‌کند... می‌دانی "اوجالان" به چه معناست؟

- نه.

رهبر آپو: اوجالان یعنی "انتقام گیرنده". می‌گویند این خانواده به این سبب دارای جایگاه و مقامی تاریخی بوده است. تاریخ اجداد ما می‌گوید که: این خانواده چند جنگ طولانی را برضد ترک‌ها برپا کرده‌اند. معلومات

دیگری نیز که وجود داشته و بر آن به خوبی واقفم این است که پدرم ارمنی‌ها را بسیار دوست می‌داشت. دوست ارمنی‌هایی بود که در جای خود ماندگار شده و ضعیف بودند... در میان آن‌ها بودند کسانی که دچار کوری و لالی و کوری شده و بیچاره و درمانده گشته‌اند. پدرم آشنا و دوست آن‌ها بود و هرگز با قشر ثروتمند ترک میانه‌ای نداشت. اگر چه مسلمانی اصیل و پاک بود، اما ارمنه را بسیار دوست می‌داشت و همچون انسان‌هایی برگزیده یا باتجربه به آنان می‌نگریست. از این رفتار می‌توان درس‌های بسیاری آموخت. خانواده‌ام راضی به قربت و ارتباط با قشر حاکم ترک نبودند و حکام ترک نیز در مقابل به نفی و انکار آن‌ها می‌پرداختند.

- این خانواده به مثابه یکی از مراکز قدرت و تاثیرگذاری بر روی اطرافیان چه جایگاهی داشت؟! -

رهبر آپو: این خانواده از لحاظ مادی دارای قدرت چندانی نبود که بتواند توسعه یابد اما از لحاظ معنوی خانواده‌ام بسیار با نفوذ بودند. دارای روحیات بسیار بزرگی بوده و نفوذ بسیاری بر اطرافیان‌شان داشتند. اما زیربنای مادی چندانی نداشتند تا بتوانند در ساختار عشیره‌ای منطقه صاحب زمین باشند. در زمان تولد جنگ بین خانواده‌ی ما و ترک‌ها خاتمه یافته و حدودی برای آن ترسیم شده بود.

ارمنی‌ها و عرب‌ها در این زمان در منطقه از بین رفته بودند و کردها نیز در مرحله آسیمیله شدن قرار گرفته بودند. هنگامی که چشم به جهان گشودم، چیزی نبود که بتوان اسم کرد را بر آن نهاد. حتی از خود خجالت کشیدم. هنگامی که به هویت خود فکر می‌کردم، می‌گفتم: کرد بودن بالای بزرگی بر سرم خواهد آورد... از طرفی دیگر می‌گفتم: اگر هویت خود را انکار کنم برایم عیب بزرگی است. پس کرد بودنم چه معنایی خواهد داشت اگر نتوانم برایش کاری انجام دهم؟! -

- دوباره برمی‌گردیم به دنیای درونی ... هنگامی که آپو به این دنیای سرشار از صداها، چالشها برمی‌گردد، می‌تواند تمام این چالشها و تضادها را گرفته و دوباره آنها را از نو پایه‌ریزی کند؟! -

رهبر آپو: بدون شک این تضادها تنها در شخصیت من وجود ندارد، بلکه در کل جامعه وجود دارد زیربنای محکمی نیز دارند. جامعه از لحاظ شکل‌گیری و پیشرفت بسیار فقیر و درمانده است... بهترین چیزی که از این تابلو می‌توانم بفهمم اینست که تاکنون کسی نتوانسته این جامعه را تحت سیطره‌ی خویش درآورده و تا به آخر پیش رود. مردسالاری حاکم است. مادرم این راه و رسم را از هم فروپاشید و توانست مرد را تحت سلطه‌ی خویش درآورد. این بخشی از تابلو است. تابلو بخش‌های دیگری هم دارد. روستای ما روستایی زارع‌نشین و فقیر بود. آغا^۲ هم نداشت. خانواده ما هم اگر چه از لحاظ مادی فقیر بودند، اما مادرم هیچگونه بدی را در حق این خانواده نمی‌پذیرفت. پشت گرمی مادرم پنج برادرش بودند. وقتی از شهر به روستای ما می‌آمدند، روستاییان از آنها

^۲ لفظ ارباب در زبان کردی

می ترسیدند. از یک نظر مادرم بخشی از قدرت خود را از بستگانش می گرفت. اگر به موزاییک ملیتی منطقه نظری بیفکنیم، می بینیم که هیچ ملتی بر ملت های دیگر تسلط نداشته است. تمام این ملت ها در یک مکان جمع شده و همه ی آنها درگیر نوعی پسروی و ناتوانی بودند. بطوری که بی قدرتی مهربی بود بر پیشانی همه ی آنها. اگر بخواهیم موضوع را برگردانیم و از خود بگویم، می توان گفت خانواده ام نمی توانست بر شکل گیری شخصیت من کنترلی داشته باشد. هنگامی که بزرگ شدم هیچ نوع نظارتی بر من وجود نداشت. مدت زمانی طولانی بود که توانسته بودم راه خود را از میان این همه تضادها باز کنم. نفع بسیاری از تضاد میان پدر و مادرم بردم. از درگیری بین آنها دانستم که چندان فهمیده نیستند. از این جا بود که می بایست راه خود را باز می نمودم. معلوم است زمانیکه محیط اطراف اینگونه پراز تضاد باشد، باید بدانی که چه چیزی داری تا بتوانی خود را سر پا نگاه داری.

- آیا در این تابلوی پر از تضاد و درگیری، نمونه ی دیگری برای گذار از خود وجود داشت... نمونه ای که توجه عبدالله اوجالان را بسوی خود جلب کند... آیا نمونه دیگری پیدا کردی که زیباتر و به تو نزدیکتر باشد؟ نمونه ای که در برابر این همه تضاد و هیاهو بتواند آرامش و تفاهم و همرنگی را تداعی کند؟

رهبر آپو: در این مورد هیچ به پشت سر نگاه نمی کردم تا بدانم آیا کسی دنبالم می آید یا نه؟ به آینده ی خویش می نگرستم. می بایست این خلق را می ساختم... می بایست از دختران جوان پیرامونم، شخصیتی می ساختم که خواستار آن بودم. جوانی که پسر یکی از دشمنان خانواده ام بود، یکی از رفقایم بود. می توانم بگویم که فکر کردم در این مرحله بسته به شکل مناسباتی بود که من آنها را انتخاب می کردم، نه ارتباطاتی که نتیجه و محصول روابط خانوادگی بودند.

- فعالیت می کردی برای اینکه انسان مورد نظر را بسازی... اما آیا نزد تو اشخاصی وجود نداشتند که از قبل درست شده باشند... همانند اشخاص پیرامونت... در افسانه ها... یا در داستانها حماسی ملی یا داستانهای زندگی؟!

رهبر آپو: این وجود نداشت... این نمونه ای که تو از آن بحث می کنی وجود نداشت... اما از مادرم می پرسیدم چرا خانواده ما همچون خانواده های دیگر نیست؟ بنظرم وضعیتم در زندگی خانوادگی معضل بزرگی بود. حال این را می گویم که اگر این تضادها در زندگی نبودند، فهم من از مسایل اجتماعی به این سطح نمی رسید... اگر پدرم مرد حاکم و با اقتداری بود و در محیطی آکنده از ذهنیت پدرسالارانه مرا آموزش می داد، به مرحله کنونی که تو مشغول گفتگو با آن هستی، نمی رسیدم. از همان ابتدا چند ویژگی مخصوص بخود را داشتم... تمام رفتارهایم بر اساس آداب و رسوم اطرافیانم نبودند.

- می توانی مثالی بیاوری؟

رهبر آپو: به هیچ فرد روستایی دیگری شباهت نداشتم. صاحب آزادی و اراده خود بودم. در این مرحله برچسب های بسیاری به من زدند. می گفتند: خداوند هیچ یک از فرزندانمان را همچون پسر عایشه نکند. یا

می گفتند: اگر پسر عایشه را دیدی که از راهی می رود، تو از راه دیگری برو. برخی می گفتند: دیوانه دشت و صحراست. تنها در پی شکار گنجشکان است، از دست رفته است.

- در راهی که تو را می دیدند از تو دور می گشتند... دنبالشان می کردی؟ و یا آنها را آزار می دادی؟

رهبر آپو: نه. من هم از آنها فاصله می گرفتم. دوست نداشتم با آنها کنار بیایم و با زندگی روستاییان یکی نشدم. هنگامی که به آنها نزدیک می شدم می خواستم کمی آنها را به تحرک وادارم. حیات اجتماعی روستا با هر حرکت من، به لرزه در می آمد. به نظرم اهالی روستایمان باید این مسایل را بیاد داشته باشند.

- تنها پسر خانواده بودی یا برادر دیگری داشتی؟

رهبر آپو: برادران دیگری داشتم، اما من برادر بزرگ آنها بودم. یکی از خصوصیاتم این بود هنگامی که کاری می کردم هیچ مانعی را در مقابل نمی دیدم... در مسجد روستا پیش نمازی داشتیم. من از همان دوران کودکی شروع به نماز خواندن کردم. در آن زمان بیشتر از سی دعا را حفظ کرده بودم. این دعاها کوتاه بودند و حال آنها را از یاد برده ام. ... دعاهای بسیاری را حفظ کردم. هنگامی که پشت سر امام جماعت نماز می خواندم، می گفت: اگر اینگونه به نماز خواندن ادامه دهی، بال گرفته و پرواز خواهی کرد.

- در این سنین گریه می کردی یا غمگین می شدی؟ غم و غصه می خوردی یا می خواستی از دیگران دور شوی؟

رهبر آپو: گریه ای در کار نبود... اما بدنال پرسش های دیگری بودم. سوالاتی جداتر از سوالاتی که انسان را به گریه بیندازد.

- چه سوالاتی؟

رهبر آپو: زندگینامه حضرت محمد مرا متأثر می ساخت. شخصیت حضرت محمد سوالات بزرگی را در ذهنم درست می کرد.

- کدام جنبه ی آن حضرت تو را به لرزه در می آورد؟ جنبه شخصیتی، روانی، یا فکری و عقلی و لاهوتی؟ و یا وضعیت وی و رشد و درگیریهای وی؟

رهبر آپو: زیرا من نیز در کوه و غار زندگی می کردم، فکر می کردم رفتار من و او به هم شباهت دارند. شباهت هایی را در رفتارهایمان می دیدم.

- اما تو در دوران جوانی خشن و جنگ طلب بودی؟

رهبر آپو: خشن و جنگ طلب نبودم... گشت و گذار و بازی را دوست داشتم. در شکار مارهای صحرايي و نیز شکار گنجشک ها اول بودم. لانه ای وجود نداشت که من پرنده ای را در آن صید نکرده باشم. ... هرکسی که ماری را می دید به من پناه می آورد تا آنرا بکشم. در بازی چست و چابک بودم. در مورد درگیری با دیگران هم،

با اصرار و فشار مادرم با چند نفر درگیر شدم. چند تن از بچه‌های روستا سرم را شکسته بودند. مادرم به من می‌گفت اگر انتقام خودت را نگیری بار دیگر حق قدم گذاشتن به خانه را نداری.

- تا این مرحله از زندگیت معلوم نبود که شخصیت تو چگونه خود را شکل دهی می‌نماید؟ شخصیتی بود که تحت تأثیر رفتار و عملکرد خوب یا بد دیگران شکل گرفته بود. چه وقت خودت را شناختی و به آن پی بردی و گفتی: این منم؟ برای مثال کی احساس کردی بودن در تو شکوفا شد؟

رهبر آپو: در آن دوران در منطقه ما هویتی کردی وجود نداشت. انتقام‌گیری بر اساس اندرزهای مادرم بود. اگر سر آن کسی را که سر تو را شکست، نشکمی، تو را پسر خودم محسوب نمی‌کنم. در مقابل مادرم درمانده بودم. واقعه‌ای را که آن پسر، سرم را شکست. بیاد دارم. شاید بخشی از مسایل با این واقعه شفاف شوند. روزی در میان تاکستان بودم و آن پسر هم آنجا بود. پسری قوی‌هیکل به اسم "جمو"^۳ بود. هنگامی که وی را دیدم، مقدار زیادی ریزه‌سنگ را در جیبم گذاشتم و خود را پنهان نموده و آهسته خود را به او نزدیک کردم و سنگی را بسویش پرتاب کردم که به سرش خورد. سرش را به سویم چرخاند و من او را سنگباران کردم. فرصت پیدا کرد تا به طرف خانه‌شان گریخته و خود را به درون خانه انداخت. "جمو" مانعی بزرگ در مقابلم بود. تعجب کردم که چگونه فرار کرد! این پسر بسیار مزاحم می‌شد. بعد از اینکه، نزد مادرم رفتم و ماجرا را برایش تعریف کردم. احساس کردم که خویش را مورد عفو قرار داده‌ام. مادرم نیز هیچگاه از من گلایه نکرد که چرا چنین کاری کرده‌ام. تنها از من پشتیبانی نمود. شیوه و راهکار مادرم شیوه‌ای گریلایی بود نه مادری. من تا کنون هم این درس و تجربه را برای رفقا بازگو می‌کنم.

- این پسری که بدنبال شکار مار بود و بدنبال لانه گنجشک‌ها از درختان بالا می‌رفت، چگونه توانست به یک دانش‌آموز تبدیل شود و در کلاس درس حاضر شده و روی نیمکت بنشیند؟

رهبر آپو: می‌خواهم این مسئله را از طریق فکری که به یادم آمد؛ شفاف نمایم. هنگامی که در مورد رفتن من به مدرسه بحث به میان آمد، اولین پرسشی که به ذهنم خطور کرد، این بود: مدرسه یعنی چه؟ معلم و استاد کیست؟ آیا معلم جانوری وحشی است که می‌خواهد مرا بخورد؟ تا مغز استخوان احساس ترس می‌نمودم. ترس همچون خوره‌ای مرا می‌خورد. این ترس چند ماهی طول کشید. این شروع بسیار مهمی برای من بود. مدرسه یک ساعت با پای پیاده از روستایمان دور بود. این روستا که در آن به تحصیل مشغول بودم، ارمی نشین بود. تا حال نیز بیاد دارم یک روز مرا در نوبت نگه نداشتند. از من خواستند تا نام و نام خانوادگی‌ام را بنویسم. بسیار بر خود فشار می‌آوردم تا حرفهای نام خود را درست بنویسم، اما دیدم که این حرفها در هم و برهمند. هنوز هم انگار جلو

^۳ جمو مخفف "جمعه" است. در کردی گام مخفف اسم‌ها را به صورت شکسته تلفظ می‌کنند.

چشمانم هستند. سختی بسیاری کشیدم تا توانستم نام خود و اوجالان را بنویسم. هر حرفی را که می‌نوشتم انگار جنگی طاقت فرسا انجام می‌دادم. هنگامی که به آخر حرف نام خانوادگی رسیدم، برای خود پیروزی بزرگی بحساب می‌آوردم. معلم از همان ابتدا مرا دوست می‌داشت و در کلاس مقام اولی را به من داد. از این گذشته مرا با خود به خانه می‌برد با وی و همسرش غذا بخورم. همه معلمانی که در مراحل بعدی وارد زندگی من شدند مرا دوست داشتند. همه معلمان از کلاس اول گرفته تا مرحله دانشگاه، مرا دوست داشتند. چون با بقیه فرق داشتم.

- افکار سیاسی به شیوه عادی در این مراحل شکل می‌گیرند، مخصوصاً در فضای پیچیده و بخرنجی همچون ترکیه و در منطقه‌ای آشفته همچون خاور نزدیک. آیا افکار در این مرحله شروع به بلوغ نمود و شکل گرفتند؟

رهبر آپو: در سالهای ۱۹۶۰ در مرحله خردسالی بسر می‌بردم. اینها نمی‌توانست بر من تأثیر گذار باشند.

- منظور من سالهای آخر دبیرستان و پیش دانشگاهی است.

رهبر آپو: حتی قبل از رفتن به دانشگاه نیز در ۲۷ می سال ۱۹۶۰ کودتایی در ترکیه بوقوع پیوست. وقایع کودتا را شنیدم و در ذهنم چنین پرسش‌هایی تداعی شد: چگونه کودتا برپا شد؟ کودتا یعنی چه؟ چطور بوقوع پیوست؟ حکمرانان ترکیه در عرض یکسال "مدرس" و دو وزیر دیگر را اعدام کردند. این عمل بر من بسیار تأثیر گذاشت. از کودتای نظامی طرفداری نمی‌کردم و چیزی هم نمی‌فهمیدم. اما به مندرس و اطرافیانش همچون افرادی که تحت ظلم و ستم قرار گرفته‌اند، می‌نگریستم.

- هیچ نوع آگاهی در مورد مندرس داشتی که از آنان پشتیبانی می‌کردی یا عاطفی برخورد می‌کردی؟

رهبر آپو: نخیر. از آنها هیچ اطلاعی نداشتم. اما بخاطر اینکه آنها را اعدام کردند از ایشان طرفداری نمودم. می‌دانستم که به حقوق‌شان تجاوز شده و این انگیزه برای پشتیبانی من از آنها کافی بود.

- با چه کسی و چگونه از این مسایل بحث می‌کردی؟

رهبر آپو: هنگامی که سرگرم موضوع مهمی می‌شدم، بر روی شاخه‌ی بلند درختان می‌نشستم و در مورد آنها به بحث می‌پرداختم.

- آیا بخاطر این است که تو از عقاب همچون نماد و سمبلی برای خود استفاده می‌کنی؟

رهبر آپو: لانه‌هایی را بر روی شاخه درختان برای خود درست کرده بودم. بر روی تمام درختان بلند جاهایی وجود داشت که من آنها را درست کرده بودم. همیشه بر روی درختان و بر بلندی قرار می‌گرفتم.

عدنان مندرس، یکی از روسای جمهور ترکیه که در پایان دهه شصت طی یک کودتا از کار برکنار شده و به دار آویخته شد.

- شاخه‌های بلند درختان و شکار گنجشک‌ها! مثل اینکه رابطه‌ای پنهانی مابین تو و پرواز وجود دارد؟

رهبر آپو: رابطه من با شاخه‌های بلند درختان و گنجشک‌ها به مسئله پرواز مربوط است. بعضی مواقع گنجشکی را دنبال می‌کردم، می‌خواستم بگیرمش. یکبار بر بالای درختی نشسته بودم و با یکی از دوستانم گفتگو می‌کردم. به او گفتم: ما باید در آینده کودتا کنیم. در آن موقع چنین افکاری به ذهنم خطور می‌کرد. به دوستم گفتم: تو مسئول نیروهای زمینی خواهی شد و من مسئول نیروهای هوایی. به همین خاطر هم بود که می‌خواستم انسانی نظامی باشم. اما بعد از اتمام تحصیلاتم در دبیرستان، اینطور به نظر می‌رسید که نمی‌توانم در دانشکده افسری شرکت کنم. این سبب ناراحتی من می‌شد و می‌گفتم: چرا مرا قبول نمی‌کنند؟ چه کسی مرا از این حق محروم می‌کند؟

- آیا هیچ قانون و علتی وجود داشت که مانع از رفتن تو به دانشکده افسری شود؟

رهبر آپو: علت‌های زیادی وجود داشت. اول اینکه من به سن مناسب نرسیده بودم. این از یک طرف، از طرف دیگر شاید بخاطر اینکه کرد بودم، از ورود من ممانعت کردند. فهمیدم که نباید به این دانشکده بروم. همچنین فهمیدم که ترک‌ها هیچ نقشی به کردها نمی‌دهند و لازم است تا راه چاره دیگری را بیابم.

- از قرار معلوم چنین برخوردهایی سبب شده‌اند تا فکر کردبودن را در تو بارور کرده باشد؟

رهبر آپو: پیداست که سیر گذار مسایل در این راستا بوده‌اند. این تحولات برای فهم مسایل بسیار مهم بود. - بار دیگر برگردیم بر روی شاخه بلند درختان و نقشه کودتاهايي که در سر می‌پروراندی؟ رهبر آپو: من و یکی از دوستانم بر روی این شاخه‌ها نقشه براندازی دولت ترک را بوسیله کودتا طراحی می‌کردیم. فرماندهی نیروهای زرهی را به وی محول کردم. خود نیز فرماندهی نیروهای هوایی را برعهده گرفته بودم.

- حال که خود را می‌نگری، به یک فرمانده سیاسی تبدیل شده‌ای. جناح دیگری به کجا رفت؟ فرماندهی نیروهای زرهی ات چه شد؟

رهبر آپو: من نتوانستم آن پسر را دنبال خود بکشم. چون ملک پدرش بود. پدرش مردی خشن و فعال و مقتدر بود. سالها وقت خود را صرف وی کردم تا او را با خط‌فکری خود یکی کنم. اما نتوانستم. بعدها مهندس عمران شد. هرگاه به خانه‌شان نزدیک می‌شدم، پدرش می‌ایستاد و بر سرم فریاد می‌زد تا از پسرش دور شوم. به من می‌گفت: می‌خواهی "عزیز" هم مثل تو بار بیاید؟ اسمش عزیز بود.

- عزیز پسر پدرش بود، اینگونه نامگذاری می‌کنی. اما تو از چنگ مادرت خلاصی یافتی، انتقام پدرت را از مادر گرفتی؟

رهبر آپو: درماندگی پدر به نظر من یک چالش بود. تلاش می کردم تا مادرم کمتر پدرم را در تنگنا قرار دهد. در این مورد از یک مسئله بسیار سود می جستیم، آن هم این بود که زن هر اندازه هم مقتدر باشد، جامعه، جامعه‌ای مردسالار است و ذهنیت مردانه بر آن حاکم است. از این مسئله سود بردم.

- "عزیز" پسر پدرش بود. مادرش همچون مادرت مقتدر بود!-

رهبر آپو: نه. زنی ضعیف و سست اراده بود و هیچ قدرتی نداشت. در اینجا درماندگی پدرم برعکس پدر عزیز، راه و روشهای فراوانی را در مقابلم می گشود.

- از نظری دیگر، تو جای خالی پدر گمشدهات را گرفتی. پدرت هر چقدر هم ضعیف بود اما تو را از چنگال وی بیرون آورد و با قدرت درونی خودت نیز از مادر خلاصی یافتی. آیا جامعه‌ای آلترناتیو جامعه‌ی پدر و مادر و خانواده را تشکیل دادی؟

رهبر آپو: از همان ابتدا مخالف روابط مرسوم اجتماعی بودم. در کنار چند نفر از دوستان همسن و سال خود می ایستادم. همیشه سعی نموده‌ام تا جامعه‌ای از روی تفاهم و استوار بر معیارهای خود و خانواده‌ای بر اساس معیارهایم بسازم. از جامعه‌ای که در آن بسر می بردم، راضی و خشنود نبودم و تضادها هر روز در برابر دیدگانم بزرگتر می شدند. راهکار من در چاره‌یابی مشکلات از همان دوران مرا به سیاست‌مداری تبدیل نمود که خلق را سازماندهی می کرد. می توانم خاطره‌ای را برایتان بازگو کنم. روزی در میان تاکستان مشغول کار بودم. برادر کوچکم آمد و بجای اینکه به کار مفیدی بپردازد، شروع به خراب کردن درختان نمود. او را سنگباران نمودم. با عجله گریخت و خویش را پشت سر پدرم پنهان کرد. اما من از سنگباران دست نکشیدم. پدرم خواست جلو مرا بگیرد. اما من کار خود را ادامه می دادم و هجوم می بردم. تا جاییکه آنها از مقابله با من خسته شده و عقب‌نشینی نمودند. بعد از آن با عجله خود را به خانه رساندم. تازه فهمیدم که جنگی جهانی را بر علیه خانواده برپا کرده‌ام. ۱۰ لیره را از جیب پدرم برداشتم. دیگر نمی توانستم در میان آنان زندگی کنم. مخصوصا در این مورد مطمئن بودم که در روستا کسی نیست تا مرا پیش خود نگه دارد. تنها راه چاره ترک روستا بود و این را نیز عملی نمودم.

- این دعوا و مرافعه آغاز مرحله‌ای تازه بود. مرحله‌ای که با جدال شروع می شود. جدال تغییر مکان یا بهتر بگوییم جدال با جغرافیا با تمام بنیان‌هایش.

رهبر آپو: آنجایی که می‌بایست خود را به آن می‌رساندم ۵۰ کیلومتر از روستایمان دور بود. می‌بایستی از چند بخش و شهرستان عبور می‌کردم تا به جای مورد نظر می‌رسیدم.

- جدایی با یک کوله پشتی خالی و ۱۰ لیره ترکیه شروع شد. این نقطه شروعی برای خیالهای تازه و جدا شدن از دنیای کهنه است. آیا دنیای کهنه یاری دهنده تو برای رونق و رواج افکار سیاسی تو نبود؟

رهبر آپو: تماما از روستا بریدم و هیچ ردپایی از من در آن نماند. می‌توانم از آن به عنوان اولین عصیان در برابر روستا نام ببرم. قبل از آن عصیانهای فراوانی را انجام داده بودم. اما این عصیان از همه حساس‌تر و صحیح‌تر

بود. تصمیم گرفتم که برنگردم. از چند روستا عبور کرده و به شهر رسیدم. برای اولین بار در زندگیم شروع بکار درو کردن نمودم و در نتیجه ۱۰ لیره دیگر پس انداز کردم.

- یعنی به روستای دیگری رفتی نه به شهر.

رهبر آپو: در روستایی که نامش "قامیش" و نزدیک "طرابلس" بود کار درو را شروع کردم. مزرعه‌ای بسان دشت بود. دو روز با کرایه روزانه ۵ لیره درو کردم. در این دو روز تنها خوراک من ملخ بود. بعد از اینکه ۱۰ لیره دیگر بدست آوردم به اضافه ۱۰ لیره قبلی خودم، فهمیدم که اولین شورش بزرگم محصول و نتیجه خوبی داده و در زندگی شخصیم گامی مهم بوده است.

- این شورش ادامه‌ای برای پرواز بود. منظورم خواب در هم شکستن بردگی است. برده روزگار و مکان و اشخاص؟

رهبر آپو: بعدها شنیدم که نویسنده‌ای کتابی را در باره این شورش نوشته است. همچنانکه می‌گویی من نیز معتقدم این شورش با مسئله پرواز در ارتباطی تنگاتنگ قرار دارد.

- اما به نظر من این شورش جستجویی بود به دنبال رهایی جسم. به عبارتی دیگر بیرون کشیدن جسم و ذهن فرد از محیطی پرفشار است. تا آن زمان فکر سیستماتیکی شده‌ای در ذهنت وجود نداشت. نه فکر آزادی و نه فکر میهن دوستی و نه هیچی دیگر.

رهبر آپو: نمی‌توان چنین اظهار نظر کرد. این شورشی بود علیه زندگی روستایی، به همین سبب من از آن به عنوان اولین قیام یاد می‌کنم. می‌توانیم نتیجه جالبی را از این واقعه بفهمیم و آن این است که هرگونه رابطه‌ای با اطرافیان حتی رابطه پدری و برادری هم، اگر بر اساس انجام وظیفه و بر اساس اراده شکل نگیرد، هیچ معنایی نخواهد داشت. پسر دشمن خانواده ام را برای دوستی برگزیدم پدرم را به طرف مقابل خود مبدل ساختم.

- اگر آن را پایان یک مرحله نامیم می‌توان گفت آغاز مرحله‌ی نوبنی است. در روستا مجموعه‌ای از تضادها، چالش‌ها و آزارها و ... را می‌دید. بدون وجود مادری مقتدر و پدری سست اراده و تاکستان و مار، پا به عرصه پهناتری نهادی. به عرصه‌ای با تضادهای تازه. آیا می‌توانیم بگوییم که عملاً قدم به دومین مرحله از زندگیت نهادی؟ مرحله‌ای است که در آن به مخالفت با جامعه بورژوازی بومی خیزی. از ارتباطات جامعه کشاورزی به ارتباطات جامعه شهری بورژوازی پا نهادی - اگر این درست باشد چگونه شروع به پرده برداری از ماسکهای جامعه بورژوازی شهری نمودی؟

رهبر آپو: وارد زندگی اجتماعی شهری نگشتم. نسبتاً وارد آن شدم. نمی‌توانستم آداب و رسوم جامعه بورژوازی را بپذیرم. پسران شهری همسن و سال من، مرا مسخره می‌کردند. این را فهمیده بودم که من در این جامعه نمی‌توانم مراحل ترقی را بپیمایم.

- در کدام شهر بودی؟

رهبر آپو: در شهر "نزب" نزدیک مرز سوریه؛ شهری است مرکب از کرد، ترکمن و قسمتی هم عرب. اما چیز دیگری وجود دارد که باید یادآور شوم. دایی ام در این شهر با دختری عرب ازدواج کرده بود. این شکل ازدواج برای اولین بار بود که در خانواده ما روی می داد. همسرش اهل روستایی عرب نشین به نام "مزرا" واقع در نزدیکی "طرابلس" و در ساحل رود "فرات" بود. این زن با زنان روستا و منطقه تفاوت داشت. برای اولین بار بود که گوشمان کلمات عربی را می شنید، برای اولین بار بود که کلمات عربی در گوشمان طنین می انداخت. از راه دایی ام دانستم که زبان و قومی بنام عرب وجود دارد. بدون شک در این منطقه ترکمن ها دارای قدرت و نفوذ بودند و با کردها هم تضادهایی داشتند. پسران ترکمن مرا آزار می دادند و عصبانیم می کردند. در آن زمان دوران ابتدایی مدرسه را سپری می کردم. به عبارتی مابین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۳. از وقایع پیش آمده معلوم می شود که این جامعه از جامعه روستایی بیشتر مرا آزار می داد. تاکتیک من کنار نیامدن با چنین جامعه ای بود. این جامعه حتی اگر از آن نیز تقلید می نمودم، مرا نمی پذیرفت. معلم فهمیده ای داشتیم، می دانست چه آزاری می کشم. نفر اول یا دوم کلاس بودم. در این جامعه آنچه که زندگی را بر من تلخ می کرد نه مادرم بلکه مادر بزرگم (مادریم) بود که در برابرم قرار می گرفت. در همین شهر ساکن بود، زنی بود مقتدر و پرحرف.

- آیا توانست باری دیگر مادر را در ذهنت تداعی کند.

رهبر آپو: پلی. اما از مادرم عجیب و غریب تر بود. می خواست راه دشواری را در زندگی برایم انتخاب کند. این راه را نیز با شدت و قدرت بر من تحمیل می کرد. فهمیدم که در این مکان نمی توانم راحت زندگی کنم. راه چاره را در یادگیری علوم دینی یافتم و پله های ترقی را یکی بعد از دیگری پشت سر گذاشتم. مدام نماز می خواندم و مراسم آیینی را بجای می آوردم. مطمئن بودم که در این شهر هیچ دلخوشی نخواهم داشت. احساس می کردم که در چاه عمیقی قرار گرفته ام. عقیده داشتم که نمی توانم با این زندگی سازگار باشم. تحمل چنین زندگی را نداشتم. اگر هم می خواستم، قدرت و توانایی چندانی که بتوانم در آن بسر برم را نداشتم.

- جدای از اینکه تو شاخه های بلند درختان را از دست دادی.

رهبر آپو: نه. مشغول فتح چند قله ی دیگر بودم. مشغول تفکر دینی و خدا بودم. این مشغولیت برای من پرواز دیگری بود. درباره ی معلم و مدرسه هم باید بگویم که همیشه شاگرد اول یا دوم کلاس بودم و این مایه خوشحالی من بود. در آن موقع خود را برای دانشکده افسری آماده می نمودم. و از این بیشتر هیچ آرزوی دیگری نداشتم.

- این هدف و آرزو از قبل برایت معین شده بود. هیچ هدف و آرزوی دیگری همچون آرزوی ایدئولوژی و سیاست و یا بهتر بگویم آرزوی کودتا را در سر نمی پروراندی؟ تا این مرحله نیز تمام تجربیات مشتمل بود بر مرحله ای روستا نشینی و مرحله ای دینی توأم با زندگی بورژوازی شهری سطحی.

رهبر آپو: راه چاره نظامی برایم قابل قبول بود، اما نمی دانستم چرا تنها این راه چاره را انتخاب می کنم؟

- شاید جستجویی نهانی برای بدست آوردن قدرت باشد و شاید هم شروع مرحله‌ای تازه بوده که سرباز یکنوع آمادگی اجتماعی با احساس قدرت را در خود داشته و این در میان خواب‌های طلایی تو برای دست یابی به قدرت جای گرفته باشد.

رهبر آپو: دست یابی به قدرت خود بخود یکنوع تضاد است. شاید جستجوی قدرت مرا بسمت راهکارهای نظامی سوق می‌داد. اگر راستش را بخواهید از خود می‌پرسیدم که به چه طریقی می‌توانم خود را از این ناتوانی نجات دهم؟

- چگونه؟

رهبر آپو: در عمل خود را با مسایل و مشکلات ساده و کوچک و یا راهکارهای ساده و پیش پا افتاده مشغول نمی‌کردم. در برابر خواسته‌ها و امیال جامعه برای رسیدن به قدرت مقاومت می‌کردم. هر آنچه را که جامعه بر من تحمیل می‌نمود را از خود دور می‌ساختم. حتی در زمانیکه به صحت و سقم حقایق جامعه واقف نبودم. اما بر این نیز واقف بودم که در آینده‌ای نه چندان دور بعضی از مسایل و مشکلات در برابرم ظاهر می‌شوند که می‌بایست خود را برای حل آنها آماده می‌نمودم.

از همه مهمتر اینکه اگر شخصی می‌خواست اراده مرا در اختیار بگیرد و آزادیم را محدود کند، خود را از وی دور می‌ساختم. باید بگویم که من ارزش فوق‌العاده‌ای برای آزادی شخصی خود قایل بودم. تماما مستقل بودم. هنگامی که مادرم از من می‌پرسید: آیا پسر من هستی؟ در جواب می‌گفتم: نه. من پسر خودم هستم. زمانیکه اطرافیانم از من می‌پرسیدند: آیا تو متعلق به مایی؟ می‌گفتم: نه من به زندگی تعلق دارم نه به شما. تنها کسانی را برای دوستی برمی‌گزیدم که خود به آنها شکل می‌دادم.

- آنها را می‌ساختی یا آنها را انتخاب می‌کردی؟

رهبر آپو: آنها را می‌ساختم. این تفکر در من رشد می‌نمود که آنچه را با دست خود نسازی، صاحب آن نیستی. آن چیزی را که می‌پسندم و دوست دارم این است که خود آن را بسازم. در آن سالها به چیزی که خود نمی‌ساختم، اعتماد نداشتم. هنگامی که گنجشکی را صید می‌کردم، آنرا کباب می‌کردم. بویش در روستا پخش می‌شد. بعضی از میوه‌های زمینداران و ثروتمندان مثل انگور و پسته را می‌دزدیدم. انگور و پسته‌ای را که من با رنج و زحمت و ریسک بدست می‌آوردم برایم با ارزش تر بود از میوه‌ای که بدون زحمت بدستم می‌رسید.

- در این دوران بود که زمینه یک فرماندهی سیاسی در تو نمودار می‌گشت. آیا این زمینه‌های فرماندهی در درونت رشد می‌یافت یا بشکلی مستقل و خارج از شما شرایط آن مساعد می‌شد؟ منظورم این است که آیا در این دوران طرز تفکر نوینی پیرامونت در حال ظهور بود یا هنوز موضوع طرز تفکر خودت بود؟

رهبر آپو: اگر کاری از دستم برنمی‌آید، حداقل تسلیم تأثیرات جامعه روستایی و متمدن شهری نمی‌شدم. در این جاست که فرد باید بسیار هوشیار باشد. در این شرایط از زندگی، جامعه انسان را در کام خود فرو می‌برد. خود را از دامهای گسترانیده در جامعه رهانیدن، خودکاری دشوار است که من اینکار را با موفقیت انجام دادم.

- تو خود را نجات دادی، اما چه زمانی این تفکر به ذهنت خطور کرد تا از نجات فرد به نجات دیگری و یا به اسیر نمودن دیگری روی آوری؟ واضحتر بگویم: فرماندهی به دو شیوه ظهور می‌کند، یا آزادی را از فرد می‌گیرد و به انسانی ظالم و ستمکار تبدیل می‌شود یا آزادی را به ارمان می‌آورد و در ردیف پیامبران و منجیان قرار می‌گیرد.

رهبر آپو: با گذشت زمان خصوصیات منحصر به فردم ظهور می‌یافتند. دانش آموزان مدرسه بدورم حلقه می‌زدند. اولین پدر شخصیتیم، رشد و نمو می‌کرد. هنگامیکه به مدرسه می‌رفتم تعدادی از دانش آموزان که من را پیشاهنگ خود بحساب می‌آوردند، به دنبال من روان بودند. بدون شک این یکی از خصوصیات رهبری است. معلوم است کسی که نقش پیشاهنگی را برای خود قبول کند یا دیگران این وظیفه را به وی محول کنند، بدان معناست که فرد نقش رهبری را برای خود انتخاب نموده و یا اینکه لایق رهبری دیده شده است.

- این هجرت تو با کاریزماییت در ارتباط است. در چه مرحله‌ای انتقال از کاریزمای شخصی به قدرت حل معضل تبدیل شد؟ به عبارتی دیگر از تأثیر شخصی خود به تأثیر بر روی این مسئله پرداختی که حامل آن هستی.

رهبر آپو: هیچ کاریزمای فردی وجود ندارد که توان حل معضلی را نداشته باشد. فرد خود حامل معضلش می‌باشد. تو اگر با پیش‌نماز مسجد دست به گریبان باشی، این در ذات خود نمایانگر یکنوع چالش است. بازگشتی به معنای گشودن گره‌های چاره‌یابی آینده بر روی ویرانه‌های گذشته است. تمام این مسایل در ذات خود چالش هستند. مسئله همانند صندوقی نیست که بتوانی در آنرا بگشایی و اشیاء داخل آنرا ببینی. اما در این مرحله از زندگی هنوز افکارم انسجام نیافته بودند. این شیوه فکری عملاً در آنکارا شروع به رشد و نمو کرد.

- در آنکارا، در سالهای ۱۹۶۶، در چنین جامعه‌ی بازی، در صحنه مبارزات. آنکارا مکان برخورد چالش‌های طبقاتی لاینحل بود. این تضاد طبقاتی با ذات بنیاد سرمایه‌داری کمپرادوری ترکیه در ارتباط است. نوعی برخورد اخلاقی مطرح است. چیزی است ما بین اخلاق صاف و ساده روستایی و تنگ‌نظر جامعه‌ی شهری. در همان حال برخی مسایل تاریخی نیز خود را نمایان می‌سازند. آیا این مسایل در ذات آنکارا وجود داشت یا محصول مرحله‌ای بود که آنکارا در حال سپری کردن آن بود؟

رهبر آپو: در آنکارا، همچنانکه گفتم از ورود من به دانشکده افسری جلوگیری به عمل آمد. به همین سبب در آموزشکده‌ی اسناد و املاک مشغول تحصیل شدم. این رشته تحصیلی باب طبع من نبود. اما تنها و اولین آرزویم این بود که به آنکارا برسم. فکر می‌کردم هر گاه این بخش را به پایان برسانم، می‌توانم وارد دانشگاه شوم. مجبور

شدم که دست از افکار نظامی بردارم. به همین سبب تفکر سیاسی به آلترناتیوی برای من تبدیل شد. هدفم رفتن به آکادمی سیاسی دانشگاه بود. اولین چیزی که توجه مرا بخود جلب نمود، مجسمه‌ی "مصطفی کمال آتاترک" بود. در برابرش ایستادم اما وجودم سرشار از حیرت بود.

- چه نوع حیرتی؟ آیا هیچ سوالی را در ذهن ت تداعی نکردی؟ شاید مجسمه خودش سوالاتی را برایت مطرح کرده باشد؟

رهبر آپو: مهمترین سوالی که این مجسمه در درون خود پنهان داشت، این بود: من چگونه و با چه نوع تفکری خود را از منجلا بی که در آنکارا وجود داشت، نجات داده و قد علم می کردم؟ تا دو سال بعد از ورودم به دانشگاه به مسجد می رفتم. مسجد برایم نوعی گریزگاه درونی بود. به مسجد می رفتم تا از خود محافظت کنم. در ابتدای ورود به آنکارا گفتم که این شهر از من استقبال نکرد و من نتوانستم نه از روی مادی و نه از روی معنوی با این شهر یکی شوم. به مسجد بسیار رفت و آمد داشتم. اقیان شده بودم که مسجد نمی تواند جوابگوی نیازها و تضادهای زندگی شهری آنکارا باشد. در این دوران بود که جنبش دانشجویی به تکاپو افتاد. قیام دانشجویان در سال ۱۹۶۸ شروع شده بود.

- در همان سال جنبش دانشجویان فرانسه نیز آغاز گشت. در همان سال قیام مردم کویا در جریان بود و شکست ماه ژوئن اعراب به وقوع پیوست. به عبارتی مرحله اوج جنبش های ملی در جهان و خاورمیانه بود. در این مرحله نقشه های سیاسی آنکارا چه بودند؟

رهبر آپو: از همان هنگام که جنبش دانشجویی را در آنکارا شناختم، به آن روی آوردم. اگر چه در ابتدا مومنی معتقد بودم. در اولین قدم در کنگره جناح های راست که بر علیه کمونیست ها بودند، مشارکت کردم. به آنان نیز گوش فرا دادم. اما مدتی بعد از آن در برابر دانشگاه راهپیمایی را دیدم. راهپیمایی تشییع جنازه یکی از رهبران جناح های چپ ترکیه بود. با ترس و وا همه بسیاری داخل راهپیمایی شدم، اما بعد از مدتی خود را در کنار جناح های چپ دیدم. روزی در بستر خوابیده بودم. هنگامی که از خواب بیدار شدم. کتابچه ای را در زیر بالشم پیدا کردم. کتابچه را خواندم. از آن خوشم آمد. با خود گفتم: از این لحظه به بعد دیگر راه خودم را خواهم یافت.

- کتابچه چه بود؟

رهبر آپو: کتاب الفبای سوسیالیسم بود. بعد از خواندن این کتاب به فردی سوسیالیست مبدل شدم.

- مدت زمان درازی با جنبش های چپ زندگی کرده ام. اما این کتاب را تا بحال ندیده ام

و نه شنیده ام.

رهبر آپو: کتاب کوچکی بود. اما با زبان ساده ای سوسیالیسم را تعریف می کرد.

- آیا کسی بود که این کتابچه را در زیر سرت قرار دهد؟

رهبر آپو: نه، نه اتفاقی زیر سرم افتاده بود. در آن زمان جنبش کمونیستی در ترکیه جان تازه ای بخود گرفته بود

و کتابهای کمونیستی نیز دست به دست می گشتند.

- این جواب ما را وادار می کند بپرسم: خصوصیات جنبش های کمونیستی در ترکیه چه بود؟ انعکاس این افکار و تأثیرات آن و نیز نحوه ارتباط تو با آنها چگونه بود؟

رهبر آپو: جنبش کمونیستی در ترکیه بسیار فعال بود. جنبش جوانان کمونیست که به زبان ترکی "جوانان انقلابی"^۵ نامیده می شود بسیار فعال و پرشور بودند. راهپیمایی های بزرگ و پر سر و صدایی بر علیه آمریکا، ناتو و سرمایه داری براه می انداختند. خویش به این طریق تعریف می کردند. بعد از اینکه این کتاب را خواندم، متوجه شدم که افکار کمونیستی از افکار ملی ام قویتر شده اند. کتاب لنین در مورد ملت ها را در دهه های ۷۰ خواندم.

- شرایط جنبش کمونیستی و وضعیت ترکیه چگونه بود؟ تو در کجای آن قرار داشتی؟ در درون آن یا در کنار آن قرار داشتی یا تنها جوانی بودی که کتابچه ای را خوانده و در راهپیمایی تشیع جنازه شرکت کرده بود؟

رهبر آپو: کتاب را خواندم و در راهپیمایی شرکت کردم. بدون اینکه کسی مرا جهت دهی کرده باشد. افکار و ذهنیت گذشته تاحدودی موثر بود. از کتابچه ای که خواندم فهمیدم: شکل ارتباطاتی را که من با آنها می جنگم در این کتابچه وجود دارد. با خود گفتم: آنچه را که تاکنون من بدنبال آن می گشتم در سوسیالیسم وجود دارد.

- جنبش ها و جناح های سیاسی بسیار بودند. جناح های مارکسیستی مختلف ... جناح های ملی افراطی ... جناح های اگزیستانسیالیست^۶. آیا در آن زمان قدرت تحلیل آنها را داشتی که از آنها طرفداری کنی و یا خود نیز به آنها ملحق شوی؟

رهبر آپو: در این مرحله من از طرز فکر چند فیلسوف آلمانی و انگلیسی همچون برگسون، دکارت و چند فیلسوف دیگر مطلع بودم. به راحتی نمی توانستم خود را از تضاد بین این فلسفه ها و دین و فلسفه از سوی دیگر رها سازم. تضاد بین این دو فلسفه بحدی بود که مرا دچار بیماری نمود. در این سالها تنها فکر من این بود که چگونه خود را از تضاد موجود بین فلسفه و دین نجات دهم.

- کسی که مطالعه ی فلسفی داشته باشد، از دین سر در می آورد فلسفه، شک است و دین هم تسلیم.

رهبر آپو: این معادله بسیار سخت بود. به بیماری روانی دچار شده بودم به اندازه ای که از همه چیز ناامید گشته و از زندگی دست شسته بودم. نسبت به همه چیز مشکوک بودم. به وجود شب و روز و حتی گرد و غبار نیز مشکوک بودم. ذهنم تماما مغشوش بود. ذهنم به حالتی در آمده بود که هر چیزی را بشکل دیگری می دیدم. اما هنگامیکه از این آشفتگی ذهنی نجات یافتم خود را در صفوف سوسیالیست ها دیدم. فکر می کردم شاید سوسیالیسم بتواند راه چاره ای باشد. اکنون می توانم این وضعیت روانی را بخوبی تحلیل کنم. ایدئولوژی دینی و

^۵ جوانان انقلابی که رهبریشان بر عهده دنیز گزمیش، یک جوان کرد اهل ارزروم بود که پس از کودتای ۱۲ Devrimci Genelik (DEV_GENC)

مارس دستگیر و اعدام شد.

^۶ اگزیستانسیالیسم، مکتب اصالت وجود، این مکتب از طریق چندین فیلسوف شکل گرفت. معروفترین آن ها ژان پل سارتر فرانسوی است.

ایدئولوژی بورژوازی مغزم را مشوش کرده بودند و این بحدی بود که مرا از زندگی دور می‌ساخت. دیگر این دوره فلسفه و حیاتم از همدیگر فاصله می‌گرفتند. زندگی من، حیاتی کارگری بود که بر اساس رنج و زحمت بنا شده بود و افکارم نیز در جهت دیگری سیر می‌نمود و قدرت جوابگویی به سوالات موجود در ذهنم را نداشت. فکر می‌کنم که سبب اینکه سوسیالیسم به این شکل در ذهنم جا خوش کرده بود، این بود که فلسفه‌ای بود که به موازات زندگی‌م به من می‌داد. تنها دستاوردی که در بین سالهای ۶۸-۶۹ نصیب شد این بود که توانستم این تضاد موجود در ذهنم را حل کنم.

- آتکارا، ارتباط بین دین و فلسفه بورژوازی و جناح‌های کمونیستی را به نفع کمونیسم به پایان رسانید. آیا بعد از آن در جنبش کمونیستی ترکیه جای گرفت؟ چگونه به این فلسفه که در بسیاری مواقع سبب حرکت ذهنی می‌شود، دست یافتی؟

رهبر آپو: با هیچ جنبش و سازمانی ارتباط نداشتم. بهر حال جنبش کمونیستی ترکیه در آن موقع رو به ضعف نهاده و فروکش کرده بود و در وضعیت خوبی بسر نمی‌برد. هنگامی که احزاب و جنبش‌های کمونیستی ترکیه را با دیدگاهی سوسیالیستی می‌سنجیدم، به نظرم می‌رسید که از فلسفه و ایدئولوژی خود دور افتاده‌اند. خود را به هیچ جنبشی محدود نساختم. بسیار می‌خواندم و بدنبال حل مسایل بودم. فرد فعال هیچ جنبشی هم نبودم. بعد از فارغ‌التحصیلی در رشته اسناد و املاک به دیاربکر برگشتم و بعنوان یک کارمندا در آنجا مشغول بکار شدم.

- از درون چاه عمیق دیاربکر بیرون آمدی و دوباره به آنجا برگشتی. آیا در دیاربکر دوباره در فکر دیگری غوطه‌ور نگشتی؟ با چه دیدی به دیاربکر می‌نگریستی؟

رهبر آپو: در دیاربکر مشغول کار ثبت زمین‌های روستاییان بودم. کارم این بود. با روستاییان بطور دائم در ارتباط بودم. در آنجا بود که فهمیدم زندگی موجود بر اساس پول و سرمایه بنا نهاده شده و هیچ چیز به اندازه پول برای آنها ارزش ندارد. در دیاربکر دانستم که کشاورزان چگونه زندگی می‌کنند. در این شهر پول بسیاری به دست می‌آورد. برای اولین بار بود که رشوه‌خواری را یاد می‌گرفتم. ابتدا ترسیدم و از رشوه‌خواری به لرزه افتادم. می‌بایست با خودم وارد مبارزه‌ای تمام عیار می‌شدم. تمام مبارزه‌ام با این پرسش آغاز می‌شد: رشوه بگیرم یا نه؟ من مسئله را به شکل دیگری تغییر دادم و گفتم: بایک شرط من رشوه را قبول می‌کنم و آن این است که آنرا به سرمایه‌ای برای فراهم کردن زمینه‌ای برای جنبش انقلابی تبدیل کنم. این زمینه و سرمایه در هر جا که باشد، مهم نیست بلکه مهم آن است که در خدمت انقلاب باشد.

- انقلابی که هنوز متولد نشده بود؟

رهبر آپو: این یک نوع آمادگی برای کارهای بعدی بود. در دیاربکر اندک اندک خود را آماده می‌نمودم. پیدا است که پول گرفتن نیز قدمی محسوب می‌شد. از لحاظ شخصیت نیرومند شده بودم و بر تمام روستاییان تأثیر گذار بودم. روستاییان، دیگر به سخنانم گوش فرا می‌دادند و از آن پیروی می‌نمودند.

- این صحبت‌ها، شعارهای قیام‌های پارسی را در خاطرم زنده می‌کند. شعارشان این بود: ما آماده‌ایم تا همچون زنان روسی نیز کار کنیم تا کلیساها را دوباره آباد کنیم. اما من دوباره از شما می‌پرسم؛ آن فکری را که از آنکارا به دیاربکر به ارمغان بردی، کنار گذاشتن مسئله فلسفه بود. هنگامیکه رشوه را نیز قبول کردی، در قبال برپا کردن کدامین کلیسا آنرا قبول نمودی و خود را برای چه انقلابی آماده می‌نمودی؟

رهبر آپو: برای اینکه شغلم چنین ایجاب می‌کرد، به طرف دیاربکر حرکت نمودم. در آنکارا مدرک تحصیلی در دستم بود. این مدرک امکان اینکه همچون کارمندی به انجام وظیفه پردازم را برایم فراهم می‌نمود. اما من تا حدود زیادی خود را از سنگینی بار وظیفه نجات داده بودم. هنگام انجام وظیفه در دیاربکر، امکان اینکه از نزدیک خلق کرد را بشناسم، برایم فراهم شده بود. در دیاربکر مسئله‌ی کرد و سوسیالیزم بخشی از ذهنم را بخود مشغول کرده بود و بطور دائم پرسشهایی در ذهنم بوجود آمدند.

چه کاری برای این هدفم می‌توانم انجام دهم؟ برایم همچون روز روشن بود اگر جوانی همسن و سال من به این اندازه پول در دست داشت، اولین فکری که به ذهنش می‌رسید یا ازدواج و زن گرفتن بود و یا خریدن محلی برای تجارت بود. اما اهداف من والاتر و با ارزشتر از اینها بود. در این زمان خود را برای رفتن به دانشگاه آماده می‌نمودم. در همان سال نیز در امتحانات ورودی دانشگاه قبول شده و امکان ورود به دانشگاه برایم فراهم شد. در امتحانات قبول شده و این موفقیت مرا به هیجان می‌آورد تا تحصیلاتم را در دانشکده حقوق در استانبول ادامه دهم. کارت قبولم را در سال ۱۹۷۱، خود به استانبول بردم. در این برهه از زندگی من چنین بنظم می‌رسید که روزی رهبری جنبشی انقلابی را برعهده خواهم گرفت.

- به عبارتی افکار انقلابیت در دیاربکر (آمد) شروع به رشد و تکامل خود نمود و در این زمان بود که نزد تو کرد بودن با سوسیالیزم پیوند می‌خورد. از حرفهایت اینطور استنباط می‌کنم که آنکارا نتوانست افکارت را جهت‌دهی نماید، بلکه مکانی همچون ترانزیتی [فکری] و یا منطقه‌ای برای گذار [فکری] بوده است.

رهبر آپو: بلی. صحیح است.

- چرا در آنکارا در جنبش‌های کمونیستی جای نگرفتی؟ چرا در حاشیه این جنبش‌ها قرار گرفتی؟

رهبر آپو: به چند دلیل. از یک طرف به تمامی خود را آماده نکرده بودم و چنانچه لازمه این کار بود، توان نداشتم. از طرفی دیگر من خود را در شرایطی قرار نمی‌دادم که نتوانم جایگاهی برای خود بیابم و یا بر آن مسلط گردم. از همه مهمتر اینکه عملکرد احزاب چپ ترک برایم غیر قابل قبول بود.

- به چه فعالیتی مشغول بودند؟ می‌توانیم با جزئیات از آن بحث کنیم.

رهبر آپو: افراطی عمل می نمودند. در حالیکه از یک طرف با کادرهای خود بسیار تند برخورد می کردند و سعی می نمودند تا شخصیت آنانرا مخدوش کنند، از طرف دیگر در مقابل دولت و نهادهای وابسته به آن ضعیف و بی برنامه دست پاچه و بی کفایت بودند. به همین سبب بین خود و این جنبش ها و احزاب دیوار حائل کشیدم.

- با رهبران آنها هیچ گفتگو و دیالوگی انجام ندادی؟

رهبر آپو: نه. بیشتر به نظاره می پرداختم.

- آیا در میان چپ های ترک رهبری وارسته و والا مقام یا شخصیتی با نفوذ، وجود نداشت؟

هیچکدام از آنها را نمی شناختی؟

رهبر آپو: نه. این چپ ترک رهبری مشخصی نداشت. حداقل که هیچکدام از این شخصیت هایی که تو مدنظر داری را نمی شناختم.

از این گذشته به این موضوعات چندان توجه نداشتم. می خواستم بدانم که همچون یک انقلابی و مبارز و یا همچون یک فرد در کجا باید جای می گرفتم. همچنانکه گفتم در دیاربکر (آمد) پول و سرمایه بسیاری را جمع آوری کرده بودم. خودم را برای دانشگاه آماده می نمودم. به شیوه ای جامع تر با زندگی روستایی و خط فکری و مفهوم ارباب و رعیتی در میان کردها آشنا شدم. با کوله باری از این تجارب به طرف استانبول براه افتادم.

- اگر خاطرات را دوباره بازبینی کنی، آیا فکر نمی کنی که به این سبب زیر پرچم چپ

ترک نرفته ای، چون در آنجا از مقام و منصب رهبری دور بودی؟

رهبر آپو: قدرت چندانی برای بر عهده گرفتن مسئولیت رهبری نداشتم. اما شاید این گفته ات یکی از احتمالات باشد.

- در دیاربکر (آمد) شروع به درک مسئله کرد با تمام زوایا و جوانب آن نمودی. این در

حالی بود که بارزانی و طالبانی کنترل مسئله و جناح های ملی گرای کرد را در دست داشتند. این افراد شخصیت هایی شناخته شده هستند. حزب، پول، قدرت و همپیمانانی ویژه ی خویش دارند. هیچ به این فکر نکردی که به یکی از این دو حزب ملحق شوی؟

رهبر آپو: نه. اینها از شیوه و خواست من دور بودند. حضور نداشتند و کار بخصوصی هم نبود تا با آنان رابطه برقرار کنم. من خصوصیات مخصوص بخود را دارم. نمی توانم به راحتی خود را تسلیم چنین شخصیت هایی کنم. نمی توانم در جایای دیگران قدم گذارم و یا به تقلید از دیگران بپردازم.

- در این مدت هیچ زنی در زندگیت وجود داشت؟

رهبر آپو: نه، نه، هرگز.

پایان روز نخست

روز دوم

- گفتمی که در آن موقع هیچ زنی در زندگیت وجود نداشت. در آن موقع در عنوان جوانی بسر می بردی و سؤالات بسیار پیچیده و در هم بودند. بدنبال زمان برای موضعگیری در برابر دنیا بودی. از همه مهمتر اینکه پول و سرمایه کافی هم داشتی. آیا در این تضاد بزرگی به چشم نمی خورد؟

رهبر آپو: بگذار داستانی را برایت تعریف کنم. کارمندها در دیاربکر (آمد) حقوق ناچیزی می گرفتند و به کلپ‌های گوناگون و سالن‌های تئاتر می‌رفتند. از من خواستند که آنها را همراهی کنم. یکبار مرا به سالن تئاتر بردند. در اطراف میز جمع شدیم چند ساقی کسی که مشروبات الکلی را پخش می‌کرد و رقصه‌ها دورما را گرفتند. با آنها شروع به صحبت نمودم. از آنها چیزی دستگیرم نشد. از من خواستند که با آنها به داخل اتاقی خلوت بروم. ترسیدم و نتوانستم به آنها نزدیک شوم. در چنین شرایطی احساسات شخص به هیجان درآمده و خود را تسلیم‌گریزی جنسی می‌کند. اما در من این احساسات برعکس عمل نمودند. تمام قدرت پنهان‌رو به تحلیل نهاده و منفعل شدند. عرق از سرورویم بیرون‌زده و مضطرب و غمگین شدم. با کین و نفرت و بیزاری از همه چیز، از آن مکان خارج شدم. این عین چیزی بود که رخ داد.

- این باعث می‌شود تا پرسشهایی را درباره زنان مطرح کنیم. با چه دیدگاهی به آنان می‌نگری؟ چگونه با آنان برخورد می‌کنی؟ چقدر از آنان فاصله داری؟ جوانب مثبت زن کدامند؟ پرسش‌های عدیده‌ای که اندیشه‌ی هر شاعر، فیلسوف یا حتی راهزنی را به خود مشغول کرده‌اند.

رهبر آپو: در آن مرحله از زندگی دیدگاه مشخصی نسبت به مسئله‌ی زن نداشتم. در عین حال خود را همچون مردانی که عادت کرده‌اند باید زنی، فرمانبردار آنان باشد و آنگونه که می‌خواهند باوی برخورد کنند، نمی‌دیدم.

- پس ما نیز فعلا مسئله‌ی زن را به کناری می‌نهیم و به بحث سیاسی خود در استانبول می‌پردازیم. شاید استانبول پرسش‌های بیشتری در مورد مسئله زن را بر ایمان مطرح سازد.

رهبر آپو: همچنان که گفتم برای مسئله پول و سرمایه راه حلی پیدا کرده بودم. در عین حال بر ماهیت مشکل کرد نیز آگاهی یافته بودم. خود را آماده نموده بودم تا در بطن جنبش‌های دانشجویی قرار بگیرم. در استانبول حتی یکروز به دانشکده حقوق رفتم. تنها در این دانشکده ثبت نام کردم. به انجام وظیفه‌ام پرداختم. در زندگی این شهر پریهاو در نمی‌آمیختم. در این مرحله در مورد حق سرنوشت ملت‌ها بر تفکر و اندیشه‌های لنین آگاهی داشتم. مرکزی بنام انجمن فرهنگی جوانان شرق آناتولی^۷ بوجود آمده بود. این جوانان کرد بودند اما این را آشکارا به زبان نمی‌آوردند. در اوج نگرانی به این انجمن ملحق شدم، جلسه‌ای تشکیل دادم و در خصوص جامعه فئودالی و جامعه برده‌داری موضوعی را خوانده و به بحث گذاشتم. تعداد زیادی از دانشجویان و افراد گوناگون در این جلسه شرکت کرده بودند. در این جلسه برای اولین بار گفتم: چرا کردها صاحب دولتی مختص به خود نمی‌گردند؟ در آزمون گفتند که این حرفها مسائل بزرگی را بر ایمان ایجاد می‌کند. به این ترتیب من در یک طرف و انجمن هم در طرف دیگری قرار گرفتم.

^۷ Dogu Devrimci Kultur Dernekleri (DDKD) انجمن‌های فرهنگی انقلابی شرق

- این نخستین حلقه‌ای بود که می‌بایست وارد آن شوی. از همان هنگام که وارد این حلقه شدی، حدودش را از هم گسستی و آن حلقه شکاف برداشت.

رهبر آپو: کسانیکه قبل از من در این انجمن جای می‌گرفتند اکثرا فرزندان افراد سرشناس کرد و کارمندان دولت ترکیه بودند. تنها نقطه مشترک، کرد بودن بود که این هم به تنهایی برای ادامه کار انجمن کافی نبود. مخصوصا که اعضای این انجمن گفتار و کردارشان یکی نبود و به گفته‌های خود اعتقاد نداشتند. در کنگره این انجمن، مقاله بسیار جالب و تاثیر گذار را به آنان ارائه کرده در حضورشان خواندم. موقعیت هم بعد از کودتای ۲ می ۱۹۷۱ مستحکم تر می‌گشت. اگر کود تا صورت نمی‌گرفت، شاید در مدیریت عالی انجمن جای می‌گرفتم. اما با بر سر حکم آمدن کودتاچیان فعالیت انجمن ممنوع اعلام شد. به همین خاطر جوانان انقلابی به فعالیتهای زیرزمینی و سری روی آورده و خود را مخفی کردند. این عمل فرصتی را برایم مهیا نمود تا بتوانم با رهبران چپ ترک و مخصوصا "ماهر چایان"^۸ رهبر حزب رهایی ملی ترکیه که بعدها با ۱۰ تن از رفقایاش اعدام شدند، آشنا شده و با آنها به گفتگو بپردازم. "ماهر" نطق جذابی را ایراد کرده و وجود مسئله و پدیده کرد را بر زبان آورد. وی گفت که کمالیسم ظلم و ستم بزرگی را بر کردها روا داشته است.

- "ماهر چایان" چنین چیزی گفت؟

رهبر آپو: بله این نطق را در مقابل صدها نفر ایراد کرد. این اولین و آخرین باری بود که چنین رهبری رادر میان چپ ترک می‌دیدم. وی و شماری از دوستانش اعدام شدند. مسئله‌ی مهم در اینجا است که یکی از رهبران احزاب ترک به وجود مسئله‌ی کرد اعتراف کرده و کمالیسم را بخاطر این مسئله محکوم می‌کرد. این شیوه‌ی برخورد و طرز فکر آنها سبب شد تا از آنها طرفداری نمایم. شیددا از ماهر چایان پشتیبانی نمودم.

- ماهر چایان و رفقایاش تنها به کارهای سیاسی مسالمت آمیز قناعت نکرده و به فعالیتهای مسلحانه نیز روی آوردند.

رهبر آپو: بله. عملیاتی نظامی در استانبول داشته و سفیر اسرائیل را مورد سوء قصد قرار داد و کشت.

- آیا روی آوردن به اسلحه و اقدام به جنگ مسلحانه بر موضعگیری تو در برابر این حزب تأثیر گذار بود؟

رهبر آپو: زمانیکه اقدام به چنین کاری کردند در برابر چشمان ما اهمیت و عظمت بیشتری یافتند. دولت ترکیه چند روز در پی یافتن "ماهر چایان" بود و وی را نیافته بود. بنظرم این مرد فوق‌العاده جسور بود. در آزمون چنین بنظرم می‌رسید که کسی بزرگتر و قدرتمندتر از آنها وجود ندارد و کسی یارای مقاومت با آنها را ندارد. اگر کودتای نظامی روی نمی‌داد شاید به صفوف آنها می‌پیوستم.

۸. طی عملیاتی چند انگلیسی را ربوده و خواهان مبادله وی با رفقای مبارز خویش بود که در قزل THKP_C ماهر چایان، یک کرد اهل وان که رهبر^۸ دره آناتولی با ارتش ترکیه رو در رو شد و طی جنگی همراه با حدود بیست رفیق خویش جان باختند.

- آیا خود را در میان آنان احساس می کردی؟

رهبر آپو: بعدها متوجه شدم که تنها نفع کودتا برایم این بود که در صفوف آنها جای نگرفتم.

- چرا این را سودمند می بینی؟

رهبر آپو: اگر به صفوف آنها می پیوستم یا به مبارزی معمولی تبدیل می شدم یا جان خود را از دست می دادم.

- کودتای ماه مارس^۹ چه تأثیری بر سرنوشت ترکیه گذاشت؟ آیا در بنیاد فکری، سیاسی و...

ترکیه تغییر و تحولی ایجاد نمود؟

رهبر آپو: کودتایی نظامی بود. فعالیت جوانان انقلابی را ممنوع اعلام کرد، بسیاری را کشت و یا به زندان دچار کرد. به برخی جنبش ها ضربه زدند. رهبران جوانان نیز خود را از انظار پنهان نموده و مخفی شدند. این راه را بر ما گشود. در این سال بود که در امتحانات ورودی دانشکده علوم سیاسی شرکت کردم. رتبه ۲۰ را کسب نمودم و با این رتبه وارد دانشکده شدم. کسب این مقام برایم امتیازی بود و دولت می بایست به من حق تحصیل می داد. من هم مصمم شدم در دانشکده سیاسی به تحصیل پردازم. در اواخر ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ در این سالها دوران جنبش جوانان انقلابی به پایان می رسید. بنظر می رسید که زمینه و فرصتی برایم مهیا شده است.

- در سایه نظریه پر کردن خلاء.

رهبر آپو: من خود را آماده نموده بودم. یکسری تحقیقات را انجام داده و تاکتیک هایی را مشخص کرده بودم. در این هنگام "ماهرچایان" با ۱۰ تن از رفقای کشته شدند. بعد از انجام چند عملیات از جمله کشتن سفیر اسرائیل در ترکیه و گروگان گیری تعدادی از انگلیسیها، محاصره و دستگیر و اعدام شدند. شهادت آنها بر ما تأثیر گذار بود. در دانشگاه بر علیه فاشیسم ترک اعتراض کردیم. این اقدام بعد از کودتا اولین اعتراض علنی در سطح ترکیه بود. پس از یک هفته مدیریت دانشگاه تحقیقاتی را در مورد ما انجام داد و در نتیجه ما که ۱۵ نفر بودیم، به زندان افتادیم.

- به اتهام بیان افکار؟

رهبر آپو: بله. در اینجا بود که ما جنبش دانشجویی تازه ای را وارد عرصه مبارزاتی نمودیم که من رهبری آنرا برعهده داشتم.

- رهبری ای معمولی بود یا رهبریتی سازمان یافته حزبی؟

رهبر آپو: نه. رهبریتی عادی بود.

- این قبل از زندانی شدن تو بود؟

رهبر آپو: در این مرحله بود که به زندان افتادم. تنظیماتی نداشتم. اما بردانشجویان تأثیر گذاشته بودم. دادستان دادگاه نظامی تلاش نمود تا مدت زندانی مرا افزایش دهد و طلب ۱۵ سال زندان برایم نمود. اما هیچ مدرکی

کودتای ۱۲ مارس ۱۹۷۲ که به دست ژنرال نامق کمال ارسون انجام شد و طی آن سلیمان دمیرال از نخست وزیری خلع گشت.^۹

قانونی علیه من موجود نبود. ۷ ماه در زندان نظامی آنکارا بنام "ماماک" بسر برده و آزاد شدم. در زندان با رهبران جنبش چپ ترک ملاقات کرده و با آنها به بحث و گفتگو پرداختم. در این مدت "دنیز گزمیش" فرمانده ارتش رهایی ملی ترکیه اعدام گردید. در زندان نیرو و قدرت زیادی پیدا کردیم و زندانیها را از نزدیک شناختم. در دوران حبس، افق دیدمان و نظرات ما نسبت به مسئله‌ی کرد توسعه و گسترش یافت. در اواخر سال آزاد شدیم. امتحانات دانشگاه شروع شده بود. در امتحانات دانشگاه شرکت کرده و قبول شدم. در زمستان این سال تصمیم بر درست کردن انجمنی کردستانی نمودم. به همین خاطر در ماه آوریل سال ۱۹۷۳ من و گروهی از جوانان به حوالی آنکارا رفته و بر درست کردن انجمن کردستانی با هم پیمان بستیم. این جلسه‌ی ما نیز در زیر درختی بود.

- همچون دوران کودکی بر بالای درخت نبود.

رهبر آپو: خاطره درخت هر زمان در گوشه‌ای از ذهنم قرار داشت.

- از نقطه نظرات، مکانیسم و شیوه‌های نظامی ارتش رهایی ملی ترکیه استفاده کردید؟

رهبر آپو: نه. تأثیرات چندانی بر ما نداشتند.

- پس در ذهن تو زیر بنا و ساختمان این حزب به چه شکلی بود؟ به عبارتی دیگر این انجمن چه فکری برای آینده جنبش داشت؟ آیا "چه‌گوارا"^{۱۱} یا شیوه احزاب چپ ترک می‌توانست الگویی برای جنبش شما باشد؟ از چه طرز یا نمونه‌ای تقلید می‌کردید؟ آیا طرز مبارزه لنین را در نظر داشتید؟

رهبر آپو: در این دوران درک چندانی از این نمونه‌ها نداشتیم و قصد عملی کردن آنها را نیز در ذهن نمی‌پروراندیم. به این طریق با این مسئله برخورد نمی‌کردم. در ابتدا از شیوه تنظیماتی بدور بودم. در مجموع تمرکز من بر مسایل بنیادی بود. آنچه برای ما اهمیت داشت، بازگو نمودن برخی حقایق در مورد مسئله کرد بود. پیداست که درک این حقایق کلید تمام مسائل دیگر بود. تحت تأثیر چنین تفکری بود که گفتیم: **کردستان مستعمره است.** باید بر اساس این طرز تفکر و بدور و خارج از احزاب چپ ترک، جنبشی را برای خود بر پا می‌نمودیم. تعداد اعضای این انجمن ۶ نفر بود. این انجمن در افکار خود مستقل بوده و بر آن افکار متکی بود. برنامه نداشتیم. چند کلمه‌ای برای بحث داشتیم که آنها نیز در جهت افکار من بودند.

بود. پس از کودتای ۱۲ مارس ۱۹۷۲ دستگیر و اعدام شد. جسارتش زبانزد انقلابیون بود. Dev-Genc دنیز گزمیش، یک کرد اهل ارزروم که رهبر ^{۱۱} هنگام اعدام اجازه نداد چارپایه زیرپایش را بیرون آورند و خود با پای خود این کار را کرد. رفتارها و مواضعش الگوی انقلابیون چپی شد. پس از اعدام وی عبدالله اوجالان در اعتراض به این مسئله یک تظاهرات دانشجویی سازماندهی کرد که در جریان آن دستگیر شده و شش ماه در زندان ماماک واقع در آنکارا زندانی شد.

ارنستو گنه‌وارا دولاسرنا معروف به چه‌گوارا، یکی از رهبران انقلاب کوبا، رفیق فیدل کاسترو، انقلابی انترناسیونال بزرگی که دل به جایی خوش نکرده و ^{۱۱} در سودای انقلاب جانش را در بولیوی از دست داد

- قصد دارم وارد اسرار حزبی شوم. ۶ نفری که با هم شروع بکار کردید، چه کسانی بودند، آیا تا بحال کسی از آنها در صفوف شما مانده است؟

رهبر آپو: بعد از مدت زمان کوتاهی چهار نفر از ما جدا شدند و تنها یکی از آنها تا بحال باقی مانده و او "علی حیدر قیطان"^{۱۱} است. انجمن به تمام معنا سیاسی نبود. هدفمان شناساندن حقایق مسئله کرد به افکار عمومی بود. بعد از سپری شدن دو سال از شروع بکار انجمن، تعداد ما به سی نفر رسید و پیشاهنگی دانشجویان را در آنکارا بر عهده گرفت. در این مرحله، عملاً به رهبری این انجمن انتخاب شدم. انجمن نیز "انجمن دموکراتیک دانشجویان" نامگذاری شد. این نام رسمی انجمن بود اما در عمل سمت و سوی دیگری داشت. این انجمن به مرکزی تبدیل شد تا بتواند بر این اساس از مرزهای افکار انجمن دانشجویان گذار نموده و پا را فراتر نهد.

- به عبارتی با یک تیر دو نشان را هدف قرار دادید. یکی حرکت و جنبشی مختص. و دیگری جنبشی سری و مخفیانه. از چه تاکتیکی استفاده می کردید و این تاکتیک شما را به کجا رهنمون می شد؟!

رهبر آپو: انجمن در باطن جنبشی سیاسی بود، اما علی رغم عنوان ظاهری اش افق بازتر و روشتری داشت. به لحاظ سیاسی چند خط فکری در آن به فعالیت می پرداختند و هیچ نوع اندیشه ملی واضحی را نمایندگی نمی نمود. تحت رهبری من هر نوع فکر گروهی به فعالیت خود ادامه می داد.

اما من نیز در این بین تنظیمات و گروه مخصوص بخود را داشتم. در سال ۱۹۷۵ با نفوذترین و مؤثرترین گروه را ما تشکیل می دادیم. تأثیرات و نفوذ ما بحدی بود که می توانستیم دانشگاه استانبول را به تکاپو و حرکت در آوریم. اواخر سال ۱۹۷۵ و اوایل ۱۹۷۶ موفق به تدوین مانیفست^{۱۳} شدیم و موضوع و راهکار آن نیز چیزی بود که تاکنون بر روی این خط مشی حرکت می کنیم. مباحث لازم را در آن موقع پیرامون مسئله کرد انجام دادیم و تاریخ پیشرفت و تکامل انسان را دوباره مورد بررسی قرار دادیم. تحلیلات فراوانی را پیرامون موضوع شکل گیری جوامع انسانی و جامعه کمونیستی اولیه، فئودالیسم، سرمایه داری، سوسیالیستی و در آخر نیز پیدایش دولت و امپریالیسم. امپریالیسم برده داری، امپریالیسم فئودالی و استعمارگری امپریالیسم فئودالی و استعمارگری، امپریالیسم سرمایه داری و شیوه عملکرد آن در کردستان، انجام دادیم. همچنین کردستان چه نوع استعماری را بخود دیده و جایگاه جامعه کرد در تاریخ جوامع انسانی به چه شکلی بوده و این جامعه نیاز به چه نوع انقلابی دارد، این ها را مورد بررسی قرار دادیم. در آن موقع بنظر ما جامعه کرد نیازمند انقلابی ملی دموکراتیک بر ضد امپریالیسم و علی الخصوص بر ضد کمالیسم ترکیه بود.

^{۱۱} و از کسانی که تا بحال نیز به مبارزه در PKK علی حیدر قیطان با نام سازمانی "فواد" از کردهای زازای اهل درسیم، دانشجوی علوم سیاسی، از بنیانگذاران

کوهستان های کردستان ادامه می دهد.

مانیفست حزب کارگران کردستان بنام "راه انقلاب کردستان" که به فارسی نیز ترجمه شده است.^{۱۳}

- پول و سرمایه لازم برای ادامه حرکت جنبش را از کجا تأمین می نمودید؟ خودتان تأمین می کردید؟ آیا هیچ حزب یا دولت و یا قدرتی خارجی، از این جنبش طرفداری می نمود؟
رهبر آپو: نه، نه، نه، گروهی از رفقا در آنکارا داشتیم.

- مرکز مطبوعاتی و رسانه‌ای مختص به خود داشتید؟

رهبر آپو: نه، شیوه اطلاع رسانی ما فردی و شفاهی بود. گاهی به چاپ اعلامیه اقدام می کردیم. در سال ۱۹۷۶ دستور کار جنبش را چاپ و پخش نمودیم.

- چه عاملی منجر به روی آوری شما از دیالوگ‌های دموکراتیک به شدت عمل، شد؟ چنانچه دیده می شود جنبش شما نیرو و انرژی خور را بیشتر از فعالیتهای مسلحانه می گیرد. نظر شما نسبت اعمال خشونت آمیز چه بود؟

رهبر آپو: هرگز. بیشتر سعی می نمودیم تا خط مشی ایدئولوژیکی خود را برای دیگران تفهیم کنیم و عرصه فعالیت جنبش را وسیع تر نماییم. هیچ فعالیت مسلحانه‌ای نداشتیم. از این لحاظ، تحت تعقیب و کنترل دولت ترکیه بودیم و آنهم از طریق یک دختر و پسر جوان ترک. پسر جوان خلبان هواپیما^{۱۴} در نیروی هوایی ترکیه و دختر نیز از خانواده‌ای کرد بود^{۱۵} که به مدت چهار سال با دولت ترکیه ارتباط داشتند. آن دختر از جوان مذکور تأثیر گذارتر بود. ما متقابلاً به هم نزدیک می شدیم. آن جوان می گفت: به من فرمان دهید تا تمام کارهای نظامی را برایتان انجام دهم. اما من هیچ فرمانی را برایش صادر نکردم. از طرف دیگر، دختر جوان می خواست تدریجاً عواطف و احساسات مان را تحت تأثیر خویش بگیرد. ما نمی توانستیم خود را از تأثیرات آنها دور نگه داریم. در همان حال فعالانه تلاش می نمودیم تا بر آنان مؤثر واقع شویم. بعدها معلوم شد که هر دو (پسر و دختر جوان) جاسوس دولت ترکیه بوده‌اند. هدف دولت ترکیه از وارد نمودن این افراد به صفوف ما این بود که اول آنها را در صفوف ما جای دهد و از فعالیتهای ما مطلع شود و در آخر کار نیز ما را کنترل نموده و تحت نفوذ خود قرار دهد. این شیوه‌ی بر خورد دولت‌ها با احزاب و جنبش‌ها، پیشینه‌ای تاریخی دارد. دولت ترکیه این کار را از طریق آن دختر جوان عملی می ساخت. در ابتدای امر، چهره‌ی واقعی آنان برایمان روشن نبود و همچون جاسوس و انسانهای مزدور با آنها برخورد نمی کردیم. بیشتر بر این نکته اصرار می کردیم که آنها تمایلات دمکراتیک دارند و ما باید از آنها استفاده کنیم. می گفتیم: اگر آنها مزدور هم باشند ما باید به هر طریقی که شده بایستی از آنها بهره‌برداری کنیم.

نجاتی کایا ملقب به پیلوت، پیلوت در زبان ترکی به معنی خلبان است و این لقب را از پیشه خلبانی خود کسب کرده است. وی از عاملین مهم سازمان استخبارات ترکیه (میت) در درون گروه آپوئیست بود که در آخر کار به سبب عدم پیروزی در ماموریتش و یا به دلایلی دیگر در یک سانحه ساختگی سقوط یک هواپیمای سمپاشی کشته شد.

است. وی P.K.K. مقصود از این دختر، کسیر یلدرم با نام سازمانی فاطمه است که داستان تقابل اوچلان با وی از اهم موضوعات دوران تشکیل و تکوین^{۱۵} جدا شد. P.K.K. به دره بقا به آنجا رفت و پس از مدتی به اروپا رفته و در آنجا از P.K.K. بعدها هنگام رفتن

این شیوه عملکرد ما باعث شد تا در سال ۱۹۷۶-۷۷ دولت جنبش ما را شناسایی کند و تدابیر لازم را در مورد ما اتخاذ کرد. در اوایل سال ۱۹۷۷ به کردستان بازگشتم و در فاصله زمانی تقریباً ۲ ماه تمام مناطق کردستان را گشتم. در طول مدت ۲ ماه نزدیک به ۱۵ گردهمایی را برای جوانان و دانشجویان تشکیل دادم و در هر شهری از شهرهای کردستان پایگاهی را تشکیل دادیم. به این شیوه، قدرت درونی خود را تا حدودی شناختم و چنین فکر می‌کردم که اگر در طی این اقدام آسیمی به من نرسد دیگر نخواهد توانست جنبش ما را نابود کند. ما بدر خویش را کاشته‌ایم، رشد خواهد کرد و هیچ قدرتی قادر نیست آنرا ریشه کن کند.

بعد از بازگشتم از کردستان مستقیماً به آنکارا رفتم. اما متأسفانه خبر شهادت یکی از گرانبهارترین رفقا را شنیدم. این رفیق عالی مقام، رفیق "حقی قرار"^{۱۶} بود.

- یعنی در واقع دولت ترکیه ابتکار عمل اقدام مسلحانه را بر علیه شما بکار گرفت.

رهبر آپو: آنها نقشه‌ای را برای از بین بردن مان طراحی کرده بودند، خلبان جوان نیز مدرکی دال بر اثبات این امر است. در ۳ ژوئن ۱۹۷۷ خواستند با طرح نقشه‌ای از قیل طراحی شده من را از میان بردارند. می‌خواستند ضربه شخصی فاشیستی را به من نشان دهند. فکر می‌کردند که جنبش ما هنوز نوپاست و بهتر آنکه هرچه زودتر به آن ضربه بزنند. اما شرایط برای ضربه زدن مهیا نبود بدین منوال می‌خواستند تا از طریق این خلبان جوان که به صفوف ما نفوذ کرده بود، من را دستگیر کنند.

- نقشه طراحی شده آنها چه بود؟

رهبر آپو: سه قبضه اسلحه در منزل ما قرار داشت. خلبان جوان از این امر مطلع بود. نقشه اینگونه طراحی شده بود که آنها اطراف منزل ما را محاصره کرده و بعد از تفتیش آن اسلحه‌ها را بیابند. در این هنگام به راحتی و بنام قانون می‌توانستند اول مرا از بین ببرند و سپس جنبش را. در آزمون دو جناح در دولت ترکیه قرار داشتند: جناحی فاشیست و جناحی دیگر دمکرات به رهبری "بلند اجویت"^{۱۷}. "بلند اجویت" در سال ۱۹۷۸ تشکیل کابینه داد. در این سال خطر وقوع کودتای نظامی در میان نبود و این تا حدودی ما را از خطر نابودی نجات داد.

- علت اینکه دستگیر نشده و از بین نرفتی، چه بود؟ چرا اقدام به چنین عملی نمودند با توجه به اینکه آنها می‌دانستند که پیدایش و ظهور جنبشی بر ضد کمالیسم تا چه حد خطرناک و به ضرر آنهاست. می‌دانیم که کمالیسم ایدئولوژی مقدس اکثریت ترک‌هاست؟

^{۱۶} HAKI KARAR را بنیان‌گذاری کردند. در سال ۱۹۷۷ توسط سازمان ستاره‌ی سرخ به شهادت P.K.K حقی کارار از اعضای گروه ایدئولوژیکی که بعدها رسید. شهادت وی هشدار به گروه ایدئولوژیکی آپوئیست بود. در جواب به شهادت وی حزب کارگران کردستان تاسیس و اعلام شد. اوجالان وی را "روح پنهان من" می‌نامد.

^{۱۷} که کار خود را با روزنامه‌نگاری آغاز کرد و Sosyalist Halk Partisi (SHP) بولنت اجویت، سیاستمدار ترکیه و دبیر کل حزب سوسیالیست خلق چند بار نخست‌وزیر ترکیه شد. در انتخابات سال ۲۰۰۳ با شکست سختی از صحنه سیاست جدا شد. در نوامبر ۲۰۰۶ از دنیا رفت.

رهبر آپو: تا آن هنگام نیز آنها نمی‌توانستند حقایق جنبش وافق دیدگاه ما را پیش‌بینی کنند. پس از آن هم تضاد و ناهماهنگی موجود در بین جناح‌های حکومت، فرصت مناسبی را برای رشد جنبش بوجود آورد. علی‌رغم این بسیار محتاطانه و هوشمندانه عمل می‌نمودیم. یکی از رفقایمان بطور اتفاقی دستگیر شد. در زمان محاصره منزل آن رفیق، من نیز در آنجا حضور داشتم. بطور اتفاقی نجات یافتیم. قبل از اینکه وارد منزل شوم یکی از رفقایم منتظر بود تا مرا مطلع کند که در بیرون پلیس مخفی، منزل را محاصره کرده و عبور و مرور را کنترل می‌کند و منتظر ورود و دستگیری من هستند. اما سرانجام یکی از رفقا دستگیر شد.

- بعد از این واقعه خود را مخفی نمودی؟

رهبر آپو: نخیر. بعدها برایمان مشخص شد که خلبان جوان افراد پلیس مخفی را به منزل راهنمایی کرده است. قبل از ورود افراد پلیس اسلحه‌ها را مخفی کرده بودیم به همین جهت هیچ مدرکی بدستشان نیفتاد. در واقع اگر مرا نیز دستگیر می‌نمودند هیچ مدرکی بر علیه من در دست نبود. نقطه مهم واقعه این بود که ما چهره واقعی خلبان جوان را آشکار ساختیم.

- شما در مقابل وی چه کردید؟

رهبر آپو: دختر را به عقد خود در آوردم. به منزل دوستان و نزدیکانش رفتم، مثل این بود که به یکی از منازل دولت قدم بگذارم. دولت می‌پنداشت دختر در یک طرف من و خلبان در طرف دیگرم قرار داشته و به این شیوه من تحت کنترل شدید دولت قرار می‌گرفتم. از همه مهمتر اینکه، دولت اینگونه حدس می‌زد که من جوانی روستایی هستم و می‌بایست در دام دختری بورژوازی افتادم و به این ترتیب بدون اینکه مرا نابود کنند، مرا درگیر می‌کردند.

- تا آن زمان اسلحه بدست نگرفته بودی؟

رهبر آپو: تا این لحظه، در زندگیم دست به هیچ اسلحه‌ای نبرده‌ام.

- چطور ممکن است اسلحه را بدست نگرفته باشی؟ پس چگونه است که اسم تو در لیست فرمز "اینتر پول" پلیس بین‌المللی جهانی قرار دارد؟ در این لیست اسامی کسانی که بدست تو کشته شده‌اند وجود دارد.

رهبر آپو: (با عصبانیت فراوان) نه، نه! این تهمت‌ی پلید است. من در طول زندگیم حتی یک گلوله به سوی هیچ انسانی شلیک نکرده‌ام. می‌توانیم در این مورد بحث کنیم. در آن زمان، خلبان مذکور، زمین و مزرعه و جوهرات می‌خرید و اینطور وانمود می‌کرد که در آنکارا بسر می‌برد. دختر می‌خواست، میزان عشق مرا نسبت به خود بسنجد. به اندازه‌ای که خود را به وی وابسته می‌کردم، به همان اندازه بیشتر بر من تسلط می‌یافت. برای اولین بار در زندگیم بود که چنین چیزی را تجربه می‌کردم و برای اولین بار در زندگیم ارتباطی عاطفی مرا مجذوب آن دختر نمود.

- تو را معشوق خود ساخته بود؟

رهبر آپو: معلوم است. ارتباط عاطفی تا حدودی کار خود را می‌کرد.

- دوباره به محدوده تضادهای موجود در گستره فعالیت‌های تو برگردیم. تو می‌دانی که آن دختر جوان یکی از دشمنان سیاسی تو است و تو هم عواطف خود را به وی تسلیم می‌کنی.

آیا در این نقطه هیچ گونه تضادی وجود ندارد؟ با این تضاد به چه شیوه‌ای برخورد کردی؟

رهبر آپو: من در آن زمان درگیر کشمکش‌های شدیدی بودم. خانواده‌ی دختر قریب ۴۰ سال در خدمت مصطفی کمال آتاترک بوده است و با دولت ترکیه ارتباط تنگاتنگی داشته است. اما دختر خود به فعالیت‌های کردخواهی و سوسیالیستی مشغول بود. در این مورد باور کرده بودم که از راه این دختر می‌توانیم کارهای مهمی را انجام دهیم. اما تا چه اندازه، نمی‌دانم. از دو حالت خارج نبود اگر دختر در مسیر ما قرار می‌گرفت، می‌توانستیم با هم به فعالیت بپردازیم و اگر با ما در یک مسیر قدم نمی‌گذاشت چنین برداشت می‌کردیم که قصد دارد ما را تحت کنترل و تأثیر عواطف خود نگه دارد. از طرف دیگر خلبان فکر می‌کرد که من به آن دختر وابسته شده‌ام. خود را زرنکتر و باهوشتر از دختر احساس می‌کرد. اگر نقشه‌های آنها در من مؤثر واقع می‌شد، هر دوی آنها مرا محاصره می‌کردند و صد در صد تحت کنترل آنها قرار می‌گرفتم. فکر می‌کنم که دولت نیز چنین نقشه‌ای را در سر می‌پروراند. بعدها برایم روشن شد که دولت عینا چنین دیدگاهی داشته است.

- مدارا با چنین وضعیتی سخت است. دختری که دوستش می‌داری، همچون مار است.

جانن را به خطر یک مار می‌اندازی؟ در این موقعیت به صیاد پرندگان تبدیل می‌شوی یا به شکارچی مار؟

رهبر آپو: این تاریخ کرد با همه علایمش است. نیمه‌ای برای خیانت و نیمه‌ای برای زن و خانواده. رهایی از چنگ این معادله بسیار دشوار است. یکی از شاهکارهایی که این زن برای من به ارمان آورد این بود که در زمان اندکی به این واقعیت پی بردم. با آگاهی و اراده‌ای محکم چنین واقعیتی را قبول کردم. درست مثل این است که به داخل غار تاریکی وارد شوی به اسرار آن پی ببری. به قلعه‌های دشمن و آن سوی باورهایش نفوذ کرده بودم. بعد از پی بردن به این واقعیت بود که دانستم آن دختر چه نقشی بازی می‌کند. در شک و تردید بسر می‌برد، اینکه این مرد عاشقم شده است یا نه؟ اگر واقعا عاشقم شده باشد نمی‌تواند به سیاست بپردازد. حدس می‌زد چنین عشقی وی را ساقط خواهد کرد. چگونه می‌خواهد از طریق من سیاست کند؟ به این شکل یک سری پرسش در ذهنش نقش می‌بست، به آنها نیز اعتقاد داشت. پیش خود می‌اندیشید: آیا آپو با اتکا به قدرت این خانواده از ما در راستای سیاست استفاده خواهد نمود؟

اما از یک لحاظ مطمئنم و آن اینکه، او هرگز مرا دوست نداشته است. اما از طرف دیگر فرامین دولت را که از طریق پدرش به وی ابلاغ می‌شد، مو به مو انجام می‌داد. از داشتن چنین نقشی، نفرت می‌کرد و می‌خواست هر چه زودتر به این بازی خاتمه بدهد. می‌اندیشید که مردی با داشتن این روحیه و با این تردید، دو راه بیشتر در

پیش ندارد: یا اقدام به خودکشی می کند یا تسلیم می شود، که در این حالت هم با مردانگی اش می میرد و یا دیوانه می شود. هر لحظه از زندگیش را برای نتیجه گرفتن از این بازی اختصاص داده بود.

من چکار باید می کردم؟ با این عشقم چه کنم؟ در حالیکه دشمن جان چند تن از رفقایم را گرفته و چند نفر را نیز زندانی کرده بود، چه کاری از دستم ساخته بود؟

من نیز تک و تنها از چند جهت در محاصره دشمن قرار داشتم. وضعیتی که در آن بسر می بردم مرا دیوانه می کرد. در سال ۱۹۷۸ در آنکارا چنین وضعیتی داشتم. بیاد دارم که وضعیت درونی ام بسیار خراب بود، به حدی که چیزی نمانده بود تمام تواناییهای روحی و جسمی را از دست بدهم.

- مبارزه‌ای درونی و بیرونی همراه با محاصره‌ای همه‌جانبه؛ با این حال نیز با اصرار می‌گویی که هیچ اسلحه‌ای حتی طپانچه‌ای را برنداشته‌ای و گلوله‌ای را شلیک نکرده‌ای.
رهبر آپو: نه. از گلوله خوشم نمی‌آید. اما چگونه می‌توانستم با این دختر زندگی کنم و به این وضعیت ادامه دهم؟

- دوست داشتنم در این مورد بیشتر بحث کنید.

رهبر آپو: پرسش من به این شکل که فکر می‌کنی نبود. سؤال موجود در ذهنم چنین بود: این دختر تا چه اندازه به ادامه این وضعیت راضی است. قبل از اینکه با وی ازدواج کنم، گفتم: من تحت تأثیر این دختر نمی‌توانم کاری را به پیش ببرم. به هر کاری پردازم، وی آنرا خراب می‌کند. به بازیهای خطرناکی دست می‌زد. می‌خواست با یکی از رفقایم روابط عاطفی برقرار سازد و مرا تحریک کرده و در بین ما اختلاف ایجاد کند. به وی گفتم: اگر ترجیح تو یکی از ما باشد بهتر است. همچون روز روشن بود که آگاهانه دست به چنین اعمالی میزد. قصد داشت تا مقام و منزلت رفیقم را به حساب من ارتقاء دهد. نمی‌توانستم از لحاظ عاطفی و معنوی از این نکته چشم‌پوشی کنم. اما راه چاره دیگری نیز نداشتیم. بعد از اینکه دوباره برای انتخاب یکی از ما وی را مخاطب قرار دادم گفتم: به تو قول می‌دهم که به تو وفادار مانده و خیانت نکنم. اما در همان حال به رفیقم "علی حیدر قیطان" که هر دو اهل یک منطقه (درسیم) بودند، گفته بود که شاید بتواند با یک چوپان رابطه عاشقانه داشته باشد، اما نمی‌تواند مرا دوست بدارد.

- از قرار معلوم ارتباط بین شما بیشتر شکل یک کشمکش را به خود گرفته بود تا ارتباطی صمیمانه و از روی عشق و علاقه. آیا تو این را درک کرده بودی که نمی‌توانی بر عواطف این دختر مسلط شوی؟ آیا در مقابل وی دچار نوعی شکست عاطفی شدی؟

رهبر آپو: "علی حیدر" یکی از رفقایم بود. دختر می‌خواست وی را به دشمن من تبدیل کند. تا حدودی در اینکار موفق عمل نمود. تلاش می‌کرد تا در انجمن ما انشعاب درست کند. اما بعد از اینکه با وجود آگاهی و اطلاعات فراوان دولت از فعالیت‌ها و نحوه عملکرد ما، نتوانست کاری از پیش ببرد و دشمنی و

نفاق را در میان من و رفقایم بوجود آورد، مرا ترجیح داد تا ارتباطش را مستحکمتر سازد. بعد از آن، با ماری منجمد سروکار داشتم. مجبور بودم تا با وی آنچنان کنار بیایم، که نحوه ارتباط ما دوستانه و انسانی باشد. در حالیکه به کسی شبیه بودم که با دست خود جام زهر را می نوشد، اما ناچار به انجام چنین رفتاری بودم. چون در بطن آن مسئله‌ای سیاسی وجود داشت. دولت از طریق این خانواده سیاست‌های خود را بر ما تزریق می کرد. این خانواده نیز به دولت اطلاع می دادند که این مرد (آپو) به تمام و کمال در کنترل ما قرار دارد. دولت نیز به خانواده بعضی فرامین را ابلاغ می نمود تا آنها این فرامین را بر روی من به اجرا در آورند. بعد از آن دیگر دولت خود را از صحنه بازی خارج کرده تا ما را تحت کنترل این خانواده تنها بگذارد. به این ترتیب در چشم دولت مردان به جوانی سرگشته و حیران دختر جوانی که خانواده اش مرا جهت دهی می کرد، تبدیل می گشتم. به تدریج می اندیشند که مرا هم به مزدور دولت تبدیل کنند. دختر از عواقب کار می ترسید. به همین دلیل کارهایش مایه‌ی سردرگمی بود. دختر را به عقد خود در آورم. بعد از ازدواج هیچ کلمه محبت آمیز یا حتی کلمه‌ای که مهر انسانیت بر آن باشد، از وی نشنیدم. سردی روابطمان به حدی بود که صحبت‌های روزانه انسان‌های متخاصم نیز در بین ما رد و بدل نمی شد. از رابطه جنسی که بگذریم، حتی نمی توانستیم لحظه‌ای به فکر آن باشیم.

- تا این لحظه که از آن بحث کنی تو مالمال از افسردگی بودی؟

رهبر آپو: علت‌های بسیاری برای انتقام‌گیری داشتم. اما از او جدا شده و انتقام نگرفتم. شخصیتی بود که کمالیسم ترکیه وی را شکل داده بود. این دختر نمونه ذهنیت کمالیسم ترکیه بود. حاکی از شخصیتی فراتر از یک دختر بود. به همین خاطر بیش از پیش از دولت ترکیه متنفر شدم. حال موضوع دیگری را به میان می آورم. دولت ترکیه می خواست از طریق این دختر مرا نابود کند تا فاکتورهای ظهور رهبری کردی نوین را از بین ببرد.

از نظر آنان کرد می بایستی همیشه دارای روحیات مرده‌ای باشد. من جوان بدی نبودم. آن دختر می بایست با هر معیاری مرا دوست می داشت، اما با من به مبارزه برخاست. از وی خواسته شده بود تا مرا از کرد بودن و مسئله و شرف و ناموس خلقم تهی گرداند. به این طریق عمل می نمود. دو راه پیش رویم قرار داده بود: یا به ملک من تبدیل شود یا دست از شرف خلق و مسئله خلقم بردارم. می گفت: اگر آنچه را که من قصد دارم انجام ندهی، کلمه خوشی را از من نخواهی شنید. جنگ و مبارزه‌ای به این شیوه را نه در جنگ طبقاتی و نه در جنگ علیه دشمنان ندیده‌ام.

- هرگز به فکر از بین بردنش نیفتادی؟

رهبر آپو: هرگز. رفقایم در این فکر بودند و تصمیم گرفته بودند. حتی رفیق "کمال پیر"^{۱۸} در سال ۱۹۷۸ به رفقای دیگر گفته بود: باید این زن از میان برداشته شود. یکی از رفقا پیشنهادی ارائه داده بود مبنی بر اینکه این دختر را به چهار اسب بسته و هر کدام از اسبها به سمتی حرکت کنند تا بدنش قطعه قطعه شود. اما من راضی به چنین کاری نبودم، روش مبارزه من با دیگران تفاوت داشت. زنی بسیار مؤثر و بانفوذ بود. مدام تنظیمات ما را از هم می گسست. چند تن از رفقا بخاطر این زن اقدام به خودکشی کردند و نیز سبب شهادت چند نفر از رفقا بود. چند رفیق دختر را نیز به کام مرگ فرو برد. اگر رفیق دختری قدم به عرصه ظهور و پیشرفت می نهاد، او فوراً اقدام به حذف وی می نمود تا جایش را نگیرد و رقیبش نشود. هر نوع ابتکار عملی در جنبش ما را به شیوه های گوناگونی از بین می برد، خطاب به من می گفت: انسان عجیبی هستی چطور رضایت می دهی تا با من زندگی کنی؟ این هم به آن معناست که تو با دخترهای دیگری ارتباط داری اما تا بحال نیز از من دست برنداشته ای.

- این حرفش درست بود؟

رهبر آپو: نه. من هیچگونه ارتباطی با هیچ زنی نداشتم. واقعاً تعجب می کرد. از یک طرف هیچگونه رابطه زناشویی نداشتم، از طرف دیگر نیز هیچ ارتباطی با زنان دیگر نداشتم. اضطراب و دلهره اش وی را وامی داشت که از من بپرسد: عجیب است، به غیر از من با زنان دیگر ارتباط داری.

- چه مدت از تاریخ ازدواجتان می گذشت؟

رهبر آپو: این رویداد ۱۰ سال بعد از ازدواجمان بود. می گفت؛ روزی ارتباط تو را با زنان دیگر حزب آشکار خواهیم کرد. بعد از اینکه شخصیتش از تمام جهات برملا شد تلاش می کرد تا آخرین ضربه هایش را از راه خدشه دار کردن اعتبارم بر من وارد کند. در آن موقع (دوران سال ۱۹۸۶ که جاپای خود را محکم کرده بودیم) به وی گفتم: حساب هایت غلط از آب درآمده اند. حال در محیطی بیرون از خاک ترکیه قرار داریم. به او گفتم تدابیر لازم را در برابر بازی های روانیش اتخاذ کرده ام. بسیار تحمل نمودم. نمونه هایی از "گاندی" را برای او مثال زدم. با اصرار به وی می گفتم که مدت زمان درازی را می توانم بدور از هرگونه رابطه جنسی بسر برم. به همین علت رفتار با من نتیجه ای دربر نخواهد داشت. حساب هایت نادرست و اشتباه بوده و در همانحال تو نیز بسیار بدسیرتی. بعد از آن از وی جدا شدم و دیگر بار وی را ندیدم. نمی توانست بر علیه من هیچ اقدامی انجام دهد. بدون شک در داخل سازمان خطر بزرگی ما را تهدید می کرد.

کمال پیر از قهرمانان جریان مقاومت در زندان شهر آمد (دیابریکر) که همراه محمد خیری دورموش و علی چیچک و عاکف ییلماز با یک اعتصاب غذای ۱۸ روز از خطر تصفیه از طریق زندان رهانیدند. کمال پیر اصالتاً ترک بود. قبل از شهادتش هشدار داده بود P.K.K بزرگ مقاومت بی نظیری را نشان داه و اینگونه تارفتایش مواظب عملکرد فاطمه (کسیره پلدرم) باشند.

- این زن بسیار خطرناک است. اما خطرناک بودنش تنها به لحاظ سیاسی بودن

شخصی. حداقل اینگونه شخصیتش را بیان می کنی؟

رهبر آپو: نمونه ای از عملکرد وی را بعد از جدا شدن، بیان می نمایم. در آن مرحله از مبارزه، با یکی از دولت ها که با ما در مورد بعضی از مسائل اتفاق نظر داشت، رابطه برقرار کرده بودیم. رابطه ای تنگاتنگ و شخصی را با بعضی از دست اندر کاران این دولت ایجاد کرده بودم. یکی از رفقایمان در این دولت دستگیر و به دولت ترکیه تحویل داده شد. با یکی از سران دولت تماس گرفتم. وی خاطرنشان کرد که این زن از من تقاضا نموده تا این رفیق را از زندان ترکیه بیرون آورد. اگر اینکار را انجام ندهند، یک سری انفجار در این دولت روی خواهد داد و منافع آنها را به خطر خواهد انداخت. اگر با این دولت روابط مستحکمی ایجاد نکرده بودیم، احتمال داشت که روابطمان قطع شود. این زن تلاش بسیاری نمود تا به روابط ما ضربه بزند.

- واضح است که زندگی پر از خصومتی داشته ای اما این دشمنی ها هیچکدام مهر

شخصی بر پیشانی ندارند. آیا در این روابط به این دشمنی ها چنین مهری زده می شود یا

بهتر بگویم به سمت دشمنی شخصی گام برمی دارند و مهر شخصی می گیرند؟

رهبر آپو: یکبار دیگر تکرار می کنم که این شخص تنها یک زن نبود. شیرازه ای از کمالیسم ترکیه بود که بصورت یک زن فشرده شده بود. این زن در حال حاضر با سازمان جاسوسی ترکیه MIT همکاری می کند. احتمالاً شیوه کاربردی استخبارات اسرائیل "موساد" نیز چنین باشد، چون از بعضی جهات به کمالیسم ترکیه نزدیک است.

- هنگامیکه از فعالیت حزبی گفتگو می کردیم، گفتیم که یک خط مشی داشته که آن

هم خط مشی سیاسی بوده است. لیکن حزب شما دست به اقدامات مسلحانه زد و بطور دائم

و روزانه شاهد درگیری نیروهای حزب با نیروهای ترکیه هستیم. در اوایل فعالیت مسلحانه

واقعیت امر به چه شکلی بود؟

رهبر آپو: ترکیه درهای دیالوگ را بر رویمان بست. سیاست ترکیه بسیار واضح و آشکار است و خلبان و دختری که از آن بحث نمودیم، نمونه های بارز این سیاست هستند. نه دمکراسی و نه دیالوگ، بلکه از بین بردن و نابودی سیاستی است که در دستور کار آنهاست. می خواستند. مرا به خود وابسته سازند. در سالهای ۱۹۷۶-۷۷-۷۸ عملیات هایی را بر علیه فاشیست های ترک و اربابان حلقه به گوش آنها انجام دادیم.

- اگر آن زن جاسوس دولت بود چگونه قبل و یا بعد از انجام عملیات به مراکز وابسته

به آن خبر نمی داد و انجام اینگونه عملیات ها را آشکار نمی کرد. آیا در موقع شروع

فعالیت های مسلحانه با شما همراه بود؟

رهبر آپو: قادر نبود به این نکته پی ببرد که ما مشغول زمینه‌سازی برای مبارزه مسلحانه هستیم. از این لحاظ بسیار آگاهانه عمل می‌نمودیم. همانگونه که وی ما را نظارت می‌کرد، ما هم به این طریق او را تحت نظارت داشتیم.

- باور کردن نحوه زندگی و ارتباطات شما دو نفر که هم دارای ارتباطات انساندوستانه است و هم کین و نفرت شخصی در آن هویدا است، دشوار بنظر می‌رسد.
رهبر آپو: اگر به نقشه ترکیه و تاریخ روابط آن با خلقهای همسایه نظری بیفکنی، به این واقعیت پی می‌بری و در درک و فهم آن دچار مشکل چندانی نمی‌شوی.

- برگردیم به روی آوری شما به فعالیت‌های مسلحانه در کنار فعالیت‌های سیاسی.
رهبر آپو: اندک‌اندک و با گذشت زمان به انجام این گونه فعالیت‌ها روی آوردیم. برای نمونه خبری بدستمان رسید که یکی از رفقا یکی از فاشیست‌ها را کشته یا رقیقی بمبی را (کوکتل مولوتوف) به بانکی یا مکانی نظامی پرتاب کرده است. در اوایل نیازی به مرکز بخش نظامی و فرماندهی نبود. تداوم جنبشی ملی بود و تصمیمات و راهکارها بر اساس کنش و واکنش پایه‌ریزی می‌شدند. واقعیت این بود.

- به عبارتی در آن مرحله تصمیم انجام عملیات از جانب شما صادر نمی‌شد؟
رهبر آپو: نه. من تصمیم‌گیری نمی‌کردم. بسیاری از رفقا عملیات انجام می‌دادند. بعد از انجام آن به من خبر می‌دادند. مسائل بسیار پیچیده و درهم تنیده بودند.

- اما آیا مسلح نمودن حزب با تصمیم شما نبود؟
رهبر آپو: حتی مسلح نمودن افراد حزبی نیز در روندی عادی و مرحله به مرحله صورت می‌گرفت. رفقا را به برداشتن اسلحه و محکم کاری دعوت می‌کردم. همچنین برای از بین بردن مزدوران و افراد دولتی و خطرناک اصرار می‌کردم. چارچوب کلی و شیوه فعالیتی ما بود و بر این اساس کار می‌کردیم. استراتژی ما از همان ابتدا، مبارزه‌رهایی بخش ملی بود.

- اما می‌دانیم که تدارکات بسیاری برای برپایی جنگ مسلحانه نیاز است. باید نیازهای آن از قبیل پول و سرمایه، اردوگاه‌های نظامی، محلی برای انجام یک‌سری مانورهای نظامی و ... برآورده شوند. تصمیم مبارزه مسلحانه و اسلحه بردوش گرفتن، یک متن چاپی یا اطلاعیه‌ای نیست که در چاپخانه‌ای فراموش شده و منتشر شود. این نکته مرا وادار می‌کند تا جويا شوم چه کسی از شما حمایت می‌کرد؟ طرفداران پشت‌پرده چه کسانی بودند؟

رهبر آپو: در اوایل سلاح‌های کم‌ری و فردی بکار می‌بردیم. تا سال ۱۹۷۷ به‌غیر از چند تپانچه، امکانات دیگری در دسترس نبود. در سال ۱۹۷۸ با خرید یک قبضه سلاح خودکار به منبع خرید و فروش اسلحه و

مهمات، دست پیدا کردیم. دیگر می توانستیم روزانه به انجام عملیات بپردازیم. روزانه دهها عملیات انجام می شد. جنگ رفته رفته صورتی ملی به خود می گرفت.

- از مراکز خرید و فروش اسلحه و مهمات بحث می کنی. می خواهم مکان اینگونه مراکز را بدانم.

رهبر آپو: اینگونه سؤالات جوابی ندارند. من نیز جواب نمی دهم. اما می توانی مطمئن باشی که تجارت اسلحه در تمام مناطق دنیا وجود دارد. سربازان ترکیه حاضرند تا سلاح و مهماتشان را بفروشند و یا آنها را دور انداخته و فرار کنند. ترکیه بر مسیر راههای تجاری بسیاری قرار دارد. درهای آسیای میانه بررویش باز است و رفقای ما هم استاد در کارهای عملی و مخفی. چرا روی اینگونه سؤالات اصرار می کنی؟

- برای اینکه ما قصد داریم خاطرات و رویدادهای تاریخی را بر روی کاغذ به رشته تحریر درآوریم.

رهبر آپو: خاطرات تاریخ بر روی ریشه های آن نشو و نما می کند نه بر روی رویدادهای ریز و درشت آن.

- پس دوباره به حوادثی که دارای ارزش تاریخی باشند، نظری می افکنیم. یعنی کودتای ۱۹۸۰ ترکیه. این کودتا چه تأثیری بر شما گذاشت؟

رهبر آپو: این کودتا تماماً جنبش ما را هدف قرار داده بود. چالش های داخلی ترکیه بیشتر شدند و ما هم جزو کسانی بودیم که در این چالشها سهم بودیم. قبل از وقوع کودتای نظامی، از ترکیه خارج شده و بسوی میادین و مراکز خاورمیانه رهسپار گشته بودم در مدت اقامتم در دیاربکر (آمد) دختر مذکور نیز با من همراه بود. اما از خروجم به بیرون از مرزهای ترکیه مطلعش نساختم. به او گفتم که به آنکارا می روم. اطلاعاتی بدستم می رسید مبنی بر اینکه نقشه ای برای نابودی و امحای من طراحی شده است. بسیار ظریف طراحی شده بود، به من خبر رسید که کشته خواهم شد. مخصوصاً که در اوایل آن سال نیز ما همچون حزب اعلام موجودیت کرده بودیم و بعضی از ارگان و نهادهای لازم را برای تأسیس و حرکت حزب ایجاد کرده بودیم. تنها راهی که برای فعالیت ما بازمانده بود پناه بردن به آغوش کوهستان ها و یا مناطقی بیرون از محدوده فعلیتی ما بود. با گذشت زمان نیز محاصره و هجوم علیه ما تنگتر و شدیدتر می گشت. بیشتر از چند ماه نمی توانستیم در این وضعیت مقاومت کنیم. ابتدا در دیاربکر و سپس در ماردین مستقر شدم. دو ماه را نیز در ترکیه اما بیرون از جغرافیای کردستان بسر بردم. در عرض این چند ماه نیروهای دولتی تعدادی از اعضای حزب و رفقا را غافلگیر کرده و به شهادت رسانده بودند. تعدادی را نیز دستگیر و به زندان افکنده بودند. یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب نیز در بین دستگیر شدگان جای داشت. اما این شخص اطلاعات سری را

در اختیار دولت ترکیه قرار داده بود. مثلاً اینکه می‌تواند همراهشان به اروپا برود تا مرا را غافلگیر کرده و بکشد. در مقابل خطر بسیار بزرگی قرار گرفته بودم.

- و این خطر شما را به سوی دستیابی به تاکتیک تازه سوق می‌دهد.

رهبر آپو: تاکتیک تازه‌ای که از آن پیروی کردیم چنین بود: به رفقا فرمان رفتن به "حیلوان-سیورک"^{۱۹} را صادر کردم تا در آنجا به انجام عملیات‌های نظامی مؤثر بپردازند. در آن زمان اربابان و مرتجعان کرد مزدور دولت کنترل و حفاظت منطقه را بر عهده داشتند. می‌بایست با آنان به مقابله برمی‌خاستند. در تاریخ ۲ ژوئیه ۱۹۷۹ از مرزهای ترکیه عبور کرده و از ترکیه خارج شدم.

- به این راحتی توانستی از مرز عبور کنی؟

رهبر آپو: رشوه کمی (۲۵۰ لیره ترک) را به یکی از سربازان مرزی دادم و راه مرز را برایم گشود. حتی خود سرباز نیز سیم‌های خاردار موجود در مرز را برایم بلند کرده و گفت: خوب برادر بفرما! (باخنده) این است کشور ترکیه.

- ترک‌ها در سال ۱۹۷۹ در ازای ۲۵۰ لیره مرزهای ترکیه را برایت گشودند. اما حالا در سال ۱۹۹۶ جایزه برای سر شما چه مقداری است؟

رهبر آپو: شاید میلیاردها لیره؛ یا هیچ مرزی برای آن تعیین نکرده‌اند؛ یا شاید هم بحدی باشد که نتوان آنرا محاسبه نمود.

- همیشه خود را از اختلافات دور ساخته‌ای. همیشه در سنگر مخالفانت، در تختخواب ... در دیاربکر و در کار نقشه‌کشی‌ات و در آخر هم در زیر سیم‌های خاردارشان چرخیده‌ای.

رهبر آپو: هر کاری که انجام داده باشیم با بهره گرفتن از خود دولت ترکیه بود. نمونه این در تاریخ بی نظیر است.

- جنبش شما در مدت زمان اندکی گسترش یافت و فراگیر شد. از لحاظ جغرافیایی و اسلحه و تدارکات توسعه یافت. آیا حق نداریم بپرسیم چگونه؟

در ابتدای کار، تمام سرمایه و پس‌اندازم را در دیاربکر و نیز مقداری پول را که بوسیله وام تحصیلی دریافت کرده بودم، جمع نمودم. بعد از اینکه انجمن ملی ما شروع به فعالیت نمود، گروهی از جوانان در اطرفمان جمع شدند. این جنبش ملی به منبعی برای برطرف ساختن نیازهای مادی ما تبدیل شد.

- حتی از راه بکارگیری خشونت؟

رهبر آپو: بله. تمام این مکانیزم‌ها را بکار بردیم. البته نه بر ضد طرفداران و خلقمان.

^{۱۹} دو شهر تابع اورفا که اولین عملیات نظامی آپوئیستها در آن انجام شد.

- از این زنی که شبیه به مار منجمدی بود، بسیار صحبت نمودی. از یاد بردم که بپرسم به غیر از مار منجمد چه نام دیگری داشت؟
رهبر آپو: اسمش کثیره یلدرم است.

- حال از "آپو"ی انقلابی صحبت کنیم. برای مردی که به نقل از آخرین آمار رسمی، ترکیه تاکنون ۳۰۰ هزار سرباز تا دندان مسلح و نیز سالانه ۱۰ میلیارد دلار برای جنگ با وی تخصیص داده است. می‌خواهم از راهکار دست‌یابی به قدرت و توانایی خود بحث کنی.
رهبر آپو: هنگامیکه از لحاظ سیاسی قدرتمند شدیم، مشکل دارائی و تهیه جنگ‌افزار چندان مهم نبود. خلق کرد، اساساً از خلق‌های مسلح است. تنها چیزی که به آن نیاز دارد داشتن افق سیاسی روشنی است. از جانب ما مسئله مهم، کشمکش تاکتیک‌های دولت ترکیه با تاکتیک‌های من بود.

- تاکتیک‌های دولت ترکیه از همان اوایل تأسیس دولت جمهوری بر روی دسترنج چند تمدن دیگر غیر از ترک‌ها و خلق و ملت‌های دیگر بود. تاکتیک شما در برابر چنین تاکتیک‌هایی چه بود؟
رهبر آپو: می‌توانی همان تاکتیک را در مقابلش بکارگیری.

- نمی‌توانم و حتی به آن فکر هم نکرده‌ام.

رهبر آپو: اگر به نیروهای کرد اتکا می‌کردم، هرگز موفق نمی‌شدم و یا چیز مهمی انجام نمی‌دادم. نیروی اساسی جنبش کرد در آن زمان در دست بارزانی بود. وضعیت ملی کرد هم وضعیتی استمار شده و سرکوب شده بود، به حدی که نمی‌توانستی یک قروش هم برای مبارزات از آنان بستانی. بارزانی به مرکزی برای جذب کردهای فرادست (رؤسای عشایر و بخشی از روشنفکران و غیره) تبدیل شده بود. مردم عادی هم هویت کردیشان را ابراز نمی‌کردند. در هنگام بحث با توده‌های خلق کرد، برخی می‌گفتند: تو عقلت را از دست داده‌ای؟ آیا تو می‌توانی به مسئله‌ای که صد سال قبل مرده است، روح تازه‌ای بدهی؟ چرا خودت را با چنین کار بیهوده‌ای مشغول می‌سازی؟ بعضیها نیز می‌گفتند: تو درخت خشکیده‌ای را دیده‌ای که دوباره سبز شده و رشد نماید؟ بر چه زمینه‌ای و توسط چه کسی می‌خواهی انقلاب کنی؟ این نحوه جواب دادن در جمع‌هایی که ارتباط بیشتری با دولت ترکیه داشتند، بیشتر و پررنگتر بود. در چنین وضعیتی ارزش خانواده‌های وابسته به دولت، که خانواده کثیره یلدرم یکی از آنها می‌باشد، مطرح می‌شود. دولت از طریق خانواده تمام ارزش‌های خق کرد را از بین برده است. لازم بود از طریق همان خانواده کردی که دولت آنرا بخود وابسته نموده بود، زندگی کرد را بدست آورم. این دیالکتیک جنبش و انقلابمان بود. انسان باید راه دست‌یابی به نیروی ذاتی خود را بیابد. توانایی و قدرتم از این نقطه ناشی می‌شود. از این راه بیشتر آلترناتیوی برای انسان وجود ندارد. اگر هزاران سرباز و نیروی نظامی با تمام امکانات در اختیار داشته باشی و اگر تنظیماتی سری نیز درست کنی، اگر به نیروی ذاتی خود دست نیابی، به راحتی نابود خواهی شد. همانگونه

که دیده می‌شود احزاب چپ ترک و احزاب کردی که بوجود آمده‌اند، بخاطر نداشتن چنین دیدگاهی نسبت به خود، از بین رفته‌اند. این راهی است که در پیش گرفته‌ام.

— سرمایه‌ات از آن ترکیه است، اما بر علیه آن تاکتیک‌های تو برگرفته‌ای از تاکتیک‌های ترکیه‌اند البته به شکلی وارونه و باژگون بر ضد آن. ترکیه به هر شیوه‌ای سعی بر نابودی کرده‌ها دارد، تو نیز به همان شیوه به مقابله با ترکیه می‌پردازی. این دیالکتیک تا کی و تا به کجا می‌تواند ادامه داشته باشد؟ آیا چنین تاکتیکی می‌تواند برای دراز مدت **مثمر ثمر واقع شود؟**

رهبر آپو: البته، مرد خلبان از لحاظ مادی ما را تأمین می‌نمود. آن دختر نیز وابسته به دولت بود و من هم دستمزدم را از دولت می‌گرفتم. سرمایه هم از آن دولت بود. این دیالکتیک و عملکرد ما تا سال ۱۹۸۶ جوانبگوی نیازهای مرحله بود. سال ۱۹۸۶ مرحله پایان یافتن این دیالکتیک و شروع مرحله‌ای با تاکتیک نوینی است. در سال ۱۹۸۶ خطاب به دختر جوان گفتم که بازیهای سیاست برملا و فرسوده‌اند و زمان آنها به سر رسیده است. این موفقیت بزرگی بود. حال دولت مجبور بود تاکتیک تازه‌ای را در پیش بگیرد و آن هم این بود که به دوستان و هم‌پیمانان ما حمله‌ور شود. برای مقابله با این تاکتیک نیز قبلاً خود را آماده نموده بودم.

— تاکتیک قبلی در قالب مکانیسم‌های گذشته جای گرفت و تو ادعا می‌کنی که علت‌های خود را از دست داده است. پس تاکتیک‌های آینده کدامند؟ مکانیسم‌های تازه‌ای که برای جنگ و مبارزه از آنها بهره می‌گیری، کدامند؟ البته فراموش نکنیم که جنگ تو تنها در مقابل دولت ترکیه نیست بلکه با ذهنیت‌های دیگر موجود در کردستان همچون طالبانی و بارزانی نیز در حال مبارزه هستی. در این مورد تاریخ شاهد جنگ و درگیری‌های بسیاری در بین کردهاست. اگر با نیروهای خارجی نباشد، کردها بدست خویش خود را نابود کرده‌اند. بعنوان مثال، می‌توانیم از جمهوری کردستان در مهاباد بحث کنیم که از لحاظ زمانی فاصله زیادی با زمان حال ندارد.

رهبر آپو: در این مورد می‌توانیم مسئله را بدین شکل مورد ارزیابی قرار دهیم. اگر بر روابط تنگ خانوادگی و فئودالی فشار وارد نمی‌کردم، همه چیز خاتمه می‌یافت و از حالت تکرار جنبش‌های قبلی کرد پا فراتر نمی‌نهادیم. اما تفاوت من و دیگران در پشت سر نهادن چنین روابطی نهفته است. آخرین تاکتیک دولت برای ایجاد مانع در راه کسب موفقیت، بکار بردن روابط خانوادگی و فئودالی بود. اولین وظیفه من خنثی‌سازی این دسیسه بود. بعد از اینکه در اجرای این امر به موفقیت دست یافتم، مرحله ظهور رهبریتی‌ام فرا رسید. یعنی از یک انقلابی به مرحله رهبریت گذار نمودم. مسئله رهبری من نیز بعد از گذشت چنین مرحله‌ای رو به صعود نهاد. این مرحله عملاً در سال ۱۹۸۷ شروع شد و بعدها رهبریت را برای خلق کرد

تحلیل کرده و به آنان ارائه نمودم. در مورد بارزانی و تا حدودی طالبانی نیز این مورد صدق می‌کند. آنها نتوانستند این مرحله را پشت سر نهند، اما من با موفقیت آنرا سپری نمودم. این دو نفر در این دیالکتیک نمی‌توانستند از حد دو شخصیت ضعیف و درمانده فراتر روند. دیالکتیک موجود در شخص من پناهگاه کرد بود. اما در این مورد رهبری کلاسیک کرد خود را از ما دور می‌ساخت. دیالکتیک و راهکارهای عملی آنها، راهکار فئودالی-بورژوازی بود که این راهکارها نیز لحظه به لحظه آنها را بیشتر در کام خود فرو می‌برد. البته این راهکارها تنها به مسائل سیاسی آنها محدود نمی‌شود، بلکه در مورد مسائل اقتصادی، اجتماعی و نظامی و... صدق می‌کند. انسان و فرد آزاد در صفوف بارزانی و طالبانی قابل مشاهده نیستند. کسی که نتواند اراده‌اش را در اختیار بگیرد و به خود متکی نباشد و یا حلقه بگوش دیگران باشد، از لحاظ روحی و روانی نمی‌تواند ۲۴ ساعت مقاومت نمایند و نمی‌توانند به خود متکی باشند. برای نمونه می‌توان بارزانی را مثال زد. با اینکه نزدیک به ۲۰۰ هزار پیشمرگه تحت فرمان وی بودند، اما بعد از عقد قرارداد مابین دولت‌های ایران و عراق، ظرف ۲۴ ساعت نزدیک ۱۰۰ هزار نفر از اعضای پیشمرگه سلاح‌های خود را تسلیم نموده و بقیه نیز متواری شدند. این نشانه چه چیز است؟ بارزانی از لحاظ مادی، ثروت و قدرت زیادی داشت. میلیون‌ها دلار داشت. هنگامیکه شاه ایران کمک‌های خود را از او قطع نمود چرا نتوانست خود را سر پا نگه دارد و نیروهایش متواری شدند؟ چون از لحاظ روحی و روانی مرده بود. روحیه‌اش را از دست داده بود. نمی‌توانست ۲۴ ساعت با آزادی زندگی کند. این کلید قضیه است. در مورد ملا مصطفی بارزانی وضعیت بدین منوال بود که به عنوان بزرگترین رهبر آن مرحله کرد شمرده می‌شد. افراد دیگر نیز وضعیت بهتری نداشتند. تمامی رهبران تقلیدی کرد در این وضعیت به سر می‌برند. اینان در روابط خویش خفه می‌شوند. اما در شیوه مبارزاتی من تماماً برعکس چنین حالتی روی داد. از همان دوران کودکی گرفته تا بحال با آزادی به تنهایی زندگی بسر برده‌ام. رمز موفقیت ما و شکست دیگران در این نقطه نهفته است. شخصیت کرد، شخصیتی آشفته و سراسیمه است. آنان هم که دارای تاکتیک‌های قدیمی می‌باشند، هرگز نمی‌توانند آزادانه زندگی کنند. نمی‌توانند در مقابل یک ژاندارم مقاومت کنند. نمی‌توانند در برابر جنس زن از خود مقاومت نشان دهند. نمی‌توانند با دینامیزم‌های زندگی ایدئولوژی و حتی سیاست و نیز هر چیز مرتبط با آن زندگی کنند. اینگونه افراد از لحاظ شخصیتی فلج محسوب می‌شوند.

- این واقعیات از "مه‌باد" گرفته تا زمان حال ادامه دارند؟

رهبر آپو: بلی. چنین وضعیتی شامل جمهوری "مه‌باد" نیز می‌شود. با تسلیم شدن قاضی محمد در واقع کردها سرش را تسلیم قاتلانش کرد.

- آیا از افتخارات مه‌باد چیزی فرا گرفتی؟

رهبر آپو: نه. جمهوری مهاباد از همان اوایل فعالیت، معلوم بود که دچار سرنوشتی می گردد که سرانجام هم گرفتار شد.

- هنگامی که از افتخارات و موفقیت بحث می کنیم منظورم تنها جنبه مثبت آن نیست. چون، تراژدیهای بزرگ تاریخی برای هر ملتی افتخار بزرگی است. آیا مرگ "شاه لیر" افتخار نیست؟

رهبر آپو: اعدام و تسلیم شدن. نگرش شما در مورد افتخار و سربلندی صحیح نیست. چنین نگرش هایی از افتخار کردن بدورند. در واقعه "مهاباد"، دیالکتیک و سیر تحولات از کمدی به تراژدی است که این هر دو مورد تحولات نیز در بطن خود، مرگ را نمایندگی می کنند. اما من با دیگران متفاوت هستم. از چه راهی به این تفاوت دست یافتیم؟ با سفر به آنکارا و نحوه ارتباط با خانواده از همان دوران کودکی تا بحال، من روح خود را تسلیم جامعه فئودالی و بورژوازی و اربابان نکردم. با نحوه ارتباط با زن، در زندگی تسلیم هیچ زنی نشدم. اگر به این طریق عمل نمی نمودم، تفاوت چندانی با بقیه نداشتم.

- از تحلیلات می فهمم که شما مشروعیت خود را همچون اخلاف خود از بیرون کسب نکرده ای. بلکه آنرا از دیالکتیک موجود بین خود و خلق بدست آورده ای. بر چه اساسی به قدرت های بین المللی، توازنات جهانی یا تضادهای موجود می نگریم؟ دیالکتیک رابطه موجود بین درون و بیرون چیست؟ می توان سؤال را واضح تر بیان نمود و آن اینکه دیدگاه شما نسبت به اختلافات چند جانبه موجود در منطقه بعنوان مثال ایران و ترکیه، چگونه است؟

رهبر آپو: با استفاده از چنین برداشتی از مسائل، می توان پایه های ارتباطات جهانی و دیالکتیک موجود در بین آنها را تحلیل نموده و به چارچوب مورد نظر دست یافت. احزابی که از آنان بحث شد با اتکا به دولت های جهانی به حیات خود ادامه می دادند. ما با استفاده از این تاکتیک ها کار نمی کنیم، هر چند گوش چشمی هم به برخی موارد داریم. من بجای اتکا به نیروهای بیگانه و خارجی، با اعتماد به نفس خود و خلق و حزم کار می کنم. هنگام پیشرفت و گسترش عرصه فعالیت، از ارتباط با قدرت های خارجی بحث به میان آمد (دیپلماسی). البته که از بهره گیری از این توافقات و تضادها غافل نیستیم. اما نباید این را به اساس جنبش مان تبدیل کنیم. دوستی و رفاقت در جنبش ما جایگاه مخصوص بخود را دارد. مانند گار شدنمان در عرصه خاورمیانه تنها جنبه سیاسی ندارد. بلکه به وجود نوعی از دوستی و صمیمیت در بین من و چند نفر دیگر نیز بستگی دارد. اگر تلاش می نمودم که تنها با دیدگاه مصلحت گرایانه سیاسی ارتباط و دوستی خود را برقرار می نمودم، شاید چنین برخوردی بطور دائم سودبخش نمی شد. ایجاد روابط براساس منافع متقابل کار آسانی است. اما این منفعت و سود نیست. ایجاد ارتباطات دوستانه با برداشت کلی تر و عمیق تر نفع و سود بیشتری دارد و سبب ایجاد توازن و تعادل است و احترام بیشتری هم برای شخص و هم برای دیگران

بدنبال دارد. کسانیکه شناخت نزدیکی از من دارند، چنین واقعیتی را بوضوح مشاهده می کنند. من با چنین دیدگاهی با مسائل و اطرافیانم برخورد می کنم.

- تو از دیدگاهی اخلاقی و ارزشی به مسایل می نگری. ما در سیستم نوین جهانی بسر می بریم یعنی سیستمی که بر اساس بازار و تجارت برپا شده است و در تجارت نیز نرخ و ارزش وجود دارد، ارزش، معنای چندانی ندارد [کمیت دارد کیفیت ندارد]. فکر نمی کنی این دیدگاه تنها در شخص تو وجود داشته باشد؟ آیا رفاقت هم از این نقطه نظر به مسایل می نگرند؟

رهبر آپو: هنگام حیات حضرت محمد، مردم بدنبال رباخواری، سودخواری و ...، همچنین بدنبال تجارت بودند، اما محمد آنها را به رعایت مسائل اخلاقی دعوت می کرد و اصول رفتاری خود را از آن کسب می نمود.

- آیا خود را چنان حضرت محمد حساب می کنی؟

رهبر آپو: ما می دانیم که قوانین اخلاقی محمد به چه شکلی بوده است. اگر ما این قوانین را درک نمی کردیم نمی توانستیم آنها را تحلیل کنیم. سیاست های روزانه و بی ارزش هیچ راهوردی ندارند. اگر از چنین تاکتیکی پیروی می کردیم از همان اوایل فعالیت، نابود می شدم. فردی همچون من هیچ امکاناتی برای شروع کار در دست نداشته باشد، بنظر می رسد که بیشتر به فردی تبدیل شود که وی را جهت دهی می کنند نه اینکه جهت دهنده باشد. اما کاملاً برعکس چنین حالتی روی داد. برای آمریکا و برخی دولت های اروپا، اخلاق پیشیزی ارزش ندارد. تنها مسئله مهم برای آنان تجارت و سود است. اما پرنسپ های اخلاقی نزد من، در سطح بالایی قرار دارند. این نکته از لحاظ نظری و عملاً هم به اثبات رسید.

- مخالفان و دشمنان فراوان و قدرتمندان هم آمریکا و هم ترکیه و هم پیمانانش تو را تحت فشار قرار می دهند و خواستار نابودی تو هستند. در زیر بار چنین فشارهایی، عاقبت تو چه خواهد شد؟

رهبر آپو: معلوم است که چه کسی در خاورمیانه قدرت و نیروی بیشتری می گیرد و می تواند نقش بهتری را بازی کند. تجارت، سیاست و اسلحه به تمامی در دست آمریکا قرار دارد. اما در مقابل این همه امکانات وی، ما توانسته ایم افکار عمومی جهانی را بسوی خود جلب کنیم. قدرت عظیم من، در بناکردن شخصیت خود و شخصیت PKK و خلقمان قرار دارد.

- چندین جنبش آزادیخواهانه و رهایی بخش در عرصه خاورمیانه و دول عرب وجود دارند. آیا با آنها هیچ تماس و ارتباطی دارید؟ آیا هیچ نقطه اشتراکی دارید؟

رهبر آپو: ما همیشه همچون یک جنبش آزادیخواهی، در کنار تمام احزاب و جنبش های آزادیخواهی قرار گرفته و با آنان همکاری کرده ایم. ما نه از کسی تقلید می کنیم و نه می خواهیم کسی از ما تقلید کند. اما

نوعی ارتباط مخصوص بر اساس توازنات با دوستان و شخصیتها، دولت‌ها و جنبشهای آزادی‌خواهی نیز وجود دارد. اما یکی از معضلات جنبش‌های خاورمیانه این است که بر طبق دیدگاه‌های تجاری با اطرافیان برخورد می‌کنند. اما برای ما چنین برخوردهایی چه از لحاظ دیپلماسی و چه از لحاظ سیاسی ارزش چندانی ندارد و براساس چنین دیدگاهی با افراد برخورد نمی‌کنیم. برای مثال: بسیاری از سیاستمداران و رهبران نمی‌توانند تفاوت بین تجارت و سیاست را تشخیص دهند و در همان حال نیز نمی‌توانند نه در سیاست و نه در تجارت موفقیت چشم‌گیری داشته باشند.

- چنین سیاستمداران و رهبرانی به چه نوع تجارتی مشغولند؟

رهبر آپو: بر روی مسئله کرد و پرنسیب و اصول آن تجارت می‌کنند. اما با ظهور ما آنان به گرسنگی دچار شدند. در اسلام می‌گویند: حق آمد و باطل رفت.^{۲۰} PKK حقایق را آشکار نمود و به همین دلیل جنبشهای دیگر کارآیی خود را از دست دادند. چنین جنبشهایی دو راه بیشتر در مقابلشان وجود ندارد: یا اینکه این حقایق را می‌پسندند و خود نیز به بخشی از آن تبدیل می‌شوند و یا اینکه نابود می‌شوند. بعد از چنین توضیحاتی می‌توانیم دوباره به پرسش تو برگردیم که آیا ارزش از مادیات نیرومندتر می‌شود یا نه؟ اسلام با چه روشی موفق شد؟ در این مرحله بازرگانان و تجار فراوانی وجود داشتند. اگر شخصی در تاریخ خاورمیانه بنگرد، می‌تواند رمز پیروزی و شکست را بیاموزد.

- آیا متوجه هستی که تحلیلهایت در مورد اشخاصی همچون طالبانی و بازرانی بسیار

رادیکال هستند؟ چه حقایقی وجود دارد که سبب می‌شود آنها را تاجر و بازرگان بنامی؟
رهبر آپو: توضیح دادن این مسئله بسیار راحت و آسان است. مسئله کرد در دست‌های چه کسی بود و چگونه با آن برخورد نمود؟ یکی از آنان همچون فروشنده‌ای بانگ برمی‌آورد که این مسئله [کرد] را به فلان قیمت بفروش می‌رسانم و دیگری نیز در رقابت با او آنرا به قیمت کمتری به بازار عرضه می‌کند.

- چنین سخنی در کدامین بازار گفته شده‌است؟

رهبر آپو: در تمام بازارهای جهانی. با تقاضا و دست دراز کردن بسوی آمریکا و حتی روسیه. از ایران گرفته تا به ترکیه و غیره.

- می‌توانی مثالی بیاوری؟

رهبر آپو: کسانی که خود را سیاستمدار می‌خوانند و می‌خواهند به شیوه‌ای سیاسی با این مسئله برخورد کنند، تقاضای خود را در قبال مسئله کرد به دولت‌های جهانی عرضه می‌کند و بعد از قبول تقاضا از طرف یکی از دولت‌ها، شخص متقاضی نیز خود را با احتیاجات و خواسته‌های دولت مورد نظر، وفق داده تا آن دولت از لحاظ مادی وی را تأمین کند. این افراد با چنین شیوه‌ای به سیاست می‌پردازند. در اینجا منظورم این

جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً .^{۲۰}

نیست که ارتباط با تمام دولت‌ها چنین معنایی دارد و یا ارتباط با هر دولتی مستلزم چنین برخوردی است. اما درباره‌ی مسئله‌ی کرد، این مسئله به موضوعی برای تجارت و قیمت‌گذاری تبدیل می‌شود. دقیقاً همانند مسئله فلسطینی‌ها که بدست عرفات به چنین سرنوشتی دچار شده است. سیاست عرفات نمونه‌ای بارز است و می‌توان از آن نکته‌های بسیاری را آموخت. نکته قابل ملاحظه این است که در مورد مسئله کرد نیز، سیاستمداران کرد در رقابت با عرفات از وی پیشی گرفته‌اند. مشکلات موجود در سیاست‌های کنونی فلسطین در مورد مسئله کرد نیز صدق می‌کند.

- یعنی شما جنبه منفعت‌طلبانه سیاست را رد می‌کنید. سیاست از ازل تا واپسین نفس‌های حیات دولت بر اساس منفعت و تبادل سود قرار گرفته است.

رهبر آپو: من منفعت رساندن به طرفین را از سیاست جدا نمی‌بینم. اما شیوه‌های بازرگانی سیاست، بر پایه‌ی انکار حق تعیین سرنوشت خلق‌ها و برحساب نفی شرف و ناموس خلق‌ها پایه‌ریزی می‌شود. من چنین راهکاری را بر ملا کرده و آنرا قبول نمی‌نمایم. اما من تجارت را انکار نمی‌کنم.

- پس شما چه نوعی از تجارت و بازرگانی را قبول دارید؟

رهبر آپو: نمونه‌ای را برایتان بعنوان مثال بیان می‌کنم. در دنیا، دولی وجود دارند که دشمنی مشترک با آنها، ما را در کنار هم قرار می‌دهد. آزادی خلق ما و آزادی خلق آنها با رهایی از دشمن مشترک میسر می‌شود. آنچه که بر روی این معضلات مشترک رد و بدل می‌شود، موردی مشروع و حلال است و هیچ‌زیانی به طرفین نمی‌رساند. زیرا هر کدام از طرفین به چنین ارتباطاتی نیاز دارند. هر دستاوردی برای یکی از خلق‌ها، همان دستاورد را برای خلق دیگر ببار می‌آورد. در چنین ارتباطاتی خرید و فروش و تجارت وجود ندارد.

- مثال واضحی را بیاوریم. یونان و PKK ... چالش بین ترکیه و یونان وجود دارد.

آیا جایی در این اختلاف برای جنبش شما وجود دارد؟

رهبر آپو: دشمن ما مشترک است. خلق یونان و کرد پایبند شرف خود می‌باشند. هر نوع ارتباط ما، ارتباطی مشروع خواهد بود نه ارتباطی تجاری که منظور تو بود. هنگامیکه آنان را بازرگان و تاجر می‌نامم به این سبب است که آنان حقیقتاً بازرگان و تاجر هستند. آمریکا نیز بازرگان بزرگی است، اما موضوع تجارتش خلق‌ها، ما و خلق ما است. آمریکا تاب تحمل کرامت و ارزش و زندگی ما را ندارد و در تلاش است تا این زندگی را از ما بستاند.

- آپو شخصیتی شناخته شده در سطح جهان است. آیا هیچ ارتباط شخصی با افراد

نامدار جنبش‌های رهایی ملی دیگر در سطح جهان، برقرار ساخته‌ای؟ آیا با شخصیت‌های انقلابی جهانی ارتباط داری؟ بعنوان نمونه ارتباط با فرمانده ارتش رهایی بخش ایرلند، توباماروس؟

رهبر آپو: این جنبش‌هایی که بدان اشاره کردی، مبارزه مشروعی دارند. پایه‌ی دوستی‌ام بر این اساس بنا نهاده شده است. من نمی‌توانم با طرف ستمکار و ظالم رابطه ایجاد کنم. امکان دارد که ارتباطی تماماً تاکتیکی برقرار شود. اما دوستی و اعتماد را با افرادی که دارای مسائل مشروعی باشند ایجاد می‌کنیم. دیدگاه‌ها نسبت به نحوه ارتباط ما با دیگر خلقها بر اساس ایجاد ارتباط با تلاش‌های آزادی‌خواهانه خلق‌مان با تلاش‌های آزادی‌خواهانه خلق‌های دیگر در اقصی نقاط جهان، پایه‌ریزی شده است. دیدگاه اصلی سیاست من رهایی و آزادی تمام انسانیت است. اگر دوست و دشمن را از هم تشخیص نمی‌دادم و اگر از طریق بازرگانی و تجارت مرسوم در جهان با مسائل و مشکلات برخورد می‌کردم، شخصیت و انسانی نبودم که تو اکنون با وی به مباحثه پردازی. هیچ‌گاه این نکته را فراموش نکن که بازرگانی و تجارت هر زمان و برای هر کسی مهیا است، اما کسی که قصد انجام چنین تجارتی را داشته باشد، سرانجامش ورشکستگی است، پس از آن خود را نیز به حراج گذاشته و عاقبت کار هم، نابودی وی است. سیاستی که ما از آن پیروی می‌کنیم چنین است: خصومت ورزیدن به دشمن و مهرورزیدن به دوست.

- مقصودم از این پرسش چنین بود که ارتباط دوطرفه بین خود و فرماندهانی جنبش‌های رهایی بخش را بازگو کنی؟

رهبر آپو: این مسئله برایم چندان مهم نیست. اگر یکی از این فرماندهان طلب یاری کند، خواهیم دید که برای چنین کاری آماده هستم. اما در این رابطه هرگز به دنبال کارهای ظاهری نیستم.

- جنبش‌های رهایی بخش هر کدام دارای سمبلی برای خود هستند. تعدادی از آنها به سمبلی سرد و ضعیف و خاموش تبدیل شده و آن هیجان گذشته را از دست داده اند.. خارج از اینها نیز چند شخصیت در سطح جهان وجود دارند که به سمبلی تبدیل شده‌اند. برای نمونه می‌توان از "کارلوس" نام برد. آیا شما هیچ ارتباط شخصی با این شخصیت داشته‌اید؟

رهبر آپو: هیچ ارتباطی به این شکل ندارم و هیچ علتی نیز برای اینکه با آنان رابطه برقرار کنم وجود ندارد. توجه چندان‌ی به اینگونه روابط ندارم.

- من از کسانی جويا می‌شوم که در لیست ترور جهانی قرار دارند و شما نیز یکی از آنها می‌باشید.

رهبر آپو: این تئوری آمریکا و اسرائیل است. این دولت‌ها با وحشیانه‌ترین شیوه‌ها و با ابزار متفاوت، برضد انسانیت دست به ترور می‌زنند. آنها بودند که جسم انسانها را تکه‌پاره کرده، در بین خلقها تفرقه ایجاد کرده و حتی انسانها را با سلاح‌های اتمی بشکلی غافلگیرانه از بین بردند. در دنیا کسی وجود دارد که از

آمریکا و اسرائیل نهراسد؟ ترور واقعی در این نکته نهفته است. نایف حواتمه^{۲۱}، [جرج حبش^{۲۲} و کارلوس و... اینان چه اسلحه‌ای در دست دارند که به آنها تروریست گفته می‌شود؟ اینان با رنج و زحمت فراوان می‌توانند کارهای خویش را اداره کنند. چه جنایاتی را بر ضد انسانیت مرتکب شده‌اند؟ ترور به معنای واقعی کلمه بکار بردن هرگونه فشار و شکنجه و خشونت بر ضد خلق‌هاست. چه کسی کلمه ترور را رواج داد و به ناحق خلق‌ها را به وحشت انداخت؟ عملیات‌هایی را که ما انجام می‌دهیم جهت دفاع از خود و خلق‌مان است. این عملیات‌ها هیچ رابطه‌ای با ترور ندارند. مبارزه ما مبارزه‌ای وجدانی و اخلاقی است. با شرف و حیثیت‌مان در پیوند بوده و به هیچ وجه از آن دست بر نمی‌داریم. اگر کسی قصد نابودی تو را داشته باشد و تو نیز سرفرو آوری، از انسانیت بوئی نبرده‌ای و جزو حیوانات محسوب می‌گردد. به‌همین علت برای تئوری آمریکا درباره ترور، ارزش چندانی قائل نیستم و خویش را تسلیم چنین امری نمی‌کنم. آمریکا قصد دارد جنایات خود را به دیگران نسبت دهد، بهمین خاطر این تئوری شیطانی را ساخته است. آمریکا جزو بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین تروریست‌های جهان است که می‌گوید: عبدالله اوجالان تروریست است و برای نابودی من چندین برنامه سیاسی را طراحی و گروه‌های و مؤسسه‌های ویژه‌ای بر علیه من برپا نموده است. آمریکا این را به برخی قبولانده است که ما تروریست هستیم و آمریکا نیز مدافع حقوق بشر. با عنوان کردن نمونه‌هایی معلوم می‌شود چرا آمریکا از وجود ما در هراس است؟ هنگامی که که مسئله‌ی ترور در جهان مطرح شد، به آنان اطلاع دادم که من نیز همچون حضرت عیسی عمل می‌نمایم. حضرت عیسی بر علیه ترور دولتی روم بپا خاست و من نیز بر علیه ترور دولت‌های آمریکا، اسرائیل و ترکیه.

- اما در "شرم‌الشیخ" کنگره‌ای بین‌المللی^{۲۳} برگزار شد و شما نیز جزو کسانی بودید که از وی بحث به میان آمد. این کنگره چه پیغامی برای شما داشت و شما چه برداشتی از آن نمودید؟

رهبر آپو: از این نکات بسیار خشنودم، بسیار شادمان می‌شوم هنگامی که مشاهده می‌کنم عرصه را بر آمریکا و همدستانش تنگ نموده‌ام. امروز از رادیو صدای آمریکا شنیدم که آمریکا و ناتو جایی را که "آپو" قبول می‌کند، قبول ندارند. "بیل کلینتون" هنوز مرا نمی‌شناسد و تابحال نیز هیچ گونه رابطه‌ای با من برقرار ننموده است. چرا چنین محاسباتی را در مورد من می‌کند؟ معلوم می‌شود که آنها از وجود "آپو" در هراسند. چون جنبه‌های ایدئولوژیکی و اخلاقی من محکم‌تر و نیرومندتر هستند. آمریکا می‌داند که چگونه برنامه‌ها و دسایس آن‌ها را برملا و خنثی می‌نمایم. آمریکا تابحال میلیارد‌ها دلار برای نابودی من و رفقایم هزینه کرده و

^{۲۱} نایف حواتمه، یکی از رهبران فلسطینی

^{۲۲} جرج حبش، از رهبران فلسطینی

^{۲۳} کنفرانس بین‌المللی مبارزه با تروریسم در شرم‌الشیخ، یک از شهرهای مصر، با شرکت کلینتون و سلیمان دمیرل از ترکیه.

صرف نموده است، ما همه این نقشه‌ها را خنثی نمودیم. آمریکا واقعیت‌های موجود را آشکار نمی‌سازد. آمریکا برای جنگ با ما کمک‌های مادی و معنوی فراوانی در اختیار ترکیه قرار داده است. آمار این کمک‌های مالی معلوم نیست و تنها ۱۰۰ میلیارد دلار آن آشکار شده است. این کمک‌ها نیز تنها بخش نظامی مصرف شده است. به غیر از رکود اقتصادی ترکیه و کاهش بازرگانی و تردید شرکت‌ها برای سرمایه‌گذاری در کشور ترکیه. این باعث به وجود آمدن سپاهی از بیکاران شده است و این انسان‌ها از دولت ترکیه منجر شده‌اند. همچنین دستمزد و اسلحه و عملیات‌های پرهزینه و مصرف‌های بی‌شمار دیگر. آلمان نیز کمک‌های مالی فراوانی را به دولت ترکیه بر علیه ما نموده است. این دولت‌ها تنها به کمک‌های مالی قناعت ننموده و به برگزاری کنگره‌هایی همچون "شرم‌الشیخ" دست می‌زنند.

- چندین پایگاه نظامی آمریکا در خاک ترکیه قرار دارد. آلمان از جنگ با شما چه سودی می‌برد؟ آمریکا با شما می‌جنگد اما در این راه خارج از کمک‌های مالی با احزاب و مجالس دیگر نیز در ارتباط است.

رهبر آپو: آلمان در مورد مسئله کرد با آمریکا اتفاق نظر دارد. آلمان سیاست‌های آمریکا را تحت عنوان آلمان بکار می‌بندد. آلمان سیاستی آلمانی ندارد. سیاستی آمریکایی است و آلمان به آن عمل می‌کند.

- چرا آلمان این چنین برخورد می‌کند. منافع استراتژیک آلمان و ترکیه چیست و چه چیزی آنها را به هم پیوند می‌دهد؟

رهبر آپو: از طرفی ترکیه بازار فروش سلاح‌های آلمانی است و از طرف دیگر آلمان خواهان دست‌یابی به بازار نفت و گاز آسیای میانه از طریق ترکیه است. همچنین ترکیه متفق تاریخی آلمان در فراکسیون‌های بزرگ جهانی است. باید خاطر نشان کرد که آلمان نازی برادر دوقلوی ترکیه فاشیست بود.

- باید در مورد ارتباط بین اسرائیل و ترکیه نیز جويا شويم. چه علتی وجود دارد که ترکیه، اسرائیل را برای خود همچون ضمانتی می‌بیند؟

رهبر آپو: ترکیه در برابر مسئله فلسطین و اسرائیل سکوت اختیاری می‌کند و به اسرائیل اجازه می‌دهد تا پروژه ملی عرب را در خاورمیانه در نطفه خفه نماید. در مقابل این سیاست، اسرائیل نیز باید از ترکیه پشتیبانی کند و در جنگ علیه ما به ترکیه کمک رساند. جنبش ما تنها بخشی از قضیه را تشکیل می‌دهد. اسرائیل باید برای نابودی تمام جنبش‌های ملی-دموکراتیک در داخل ترکیه با وی همکاری کند. چندین عهدنامه‌ی استراتژیک بین ترکیه و اسرائیل امضا شده است که نابودی جنبش ما بخشی از آن را تشکیل می‌دهد. این معاهده‌ها و قراردادها، حاکی توافق استراتژیک بین کمالیسم و صهیونیسم است. آمریکا و آلمان نیز بر این توافقات نظارت می‌کنند. در گذشته این پیمان‌ها حالتی مخفی و سری داشتند اما اکنون علنا انجام می‌گیرد. همچنانکه یکی از وزرای یونان گفته: "هلمت کهل" مرد گنده کوتاه‌بینی است، بدنی فیل مانند اما سری چون

موش دارد. کمالیسم و صهیونیسم دو فرمول همترانند مانند پرتقال و هسته‌اش. آلمان نیز سیاست‌های آمریکا را در ترکیه پیاده می‌کند.

- مواردی هستند که ابعاد دیگری به همکاری دوطرفه ترکیه - اسرائیل می‌دهند. همچنانکه گفته می‌شود: مصطفی کمال آتاترک یهودی دورگه‌ای است. آنها نیز می‌گویند: لوبی‌های یهودی در ترکیه وزارت‌خانه‌های کلیدی همچون دارائی، مطبوعات و اطلاعات را در دست گرفته و روابط ترکیه - اسرائیل را مستحکم می‌سازند.

رهبر آپو: پدر مصطفی کمال آتاترک، یهودی است. اولین شوهر مادرش وفات کرد و بعدها با مردی یهودی ازدواج کرد. حاصل این ازدواج مصطفی کمال بود که از سن ۸ سالگی به بعد در میان محفل فراماسونری سالونیک بزرگ شد. پدرش اهل سالونیک بود. خصایل اسلامی در شخصیت مصطفی کمال وجود ندارند. از اول تا هنگام مرگ مصطفی کمال، جمهوری ترکیه مطابق نگرش وی شکل پذیرفت. در محفل فراماسون‌ها رتبه ۳۳ را دارد. موضع وی در قبال اسلام هم همان است که فراماسون‌ها تبلیغ می‌کنند. بنیانگذاری جمهوری ترکیه با ایجاد کشور اسرائیل در یک برهه زمانی بوده است. تابحال نیز محفل فراماسونری بر امور سیاسی نظارت می‌کند و اگر کسی بخواهد به مقام وزارت برسد باید مهر تأیید را از این محفل دریافت کند.

- برای نمونه؟

رهبر آپو: "مسعود یلماز"^{۲۴} دارای وضعیتی آشکار در این انجمن است و روزنامه‌ها نیز مطالب بسیاری را درخصوص وی نوشته‌اند. درک اینکه ترکیه تحت نظارت و کنترل اسرائیل و بنیان‌گذارش قرار دارد، بسیار آسان است. هنگام سفر "دمیرل"^{۲۵} به اسرائیل، چنین گفته بود: کشور ما اولین کشوری بود که اسرائیل را به رسمیت شناخت. روابط ترکیه - اسرائیل در همه عرصه‌ها مستحکم‌اند. به‌همین علت من مرد شماره یک خواسته شده در سطح جهانم. اگر جواب پرسش شما را دادم؟ می‌دانی برای چه کنگره‌ی "شرم‌الشیخ" را بر پا

MHP حزب مام میهن. اصالتاً لاز بوده و هنگام جوانی مسئول شاخه جوانان حزب جنبش ملی‌گرایی Ana Vatan Partisi مسعود یلماز، دبیرکل سابق^{۲۴} بود که پس از تشکیل حزب مام میهن به دست تورگوت اوزال به عضویت آن درآمد. بعدها به دبیرکلی حزب مذکور انتخاب شده و به نخست‌وزیری ترکیه رسید. بعدها با ائتلاف با حزب سوسیالیست دموکراتیک به ریاست بلند اجویت و حزب جنبش ملی‌گرا به ریاست "دولت باغچلی" دولتی را تشکیل دادند. در انتخابات سال ۲۰۰۳ شکست سختی خورده و از حزب کناره گرفت و ریاست آن را به "ارکان موجو". هم‌اکنون (سال ۲۰۰۸) بعنوان نماینده‌ی مستقل در مجلس ترکیه حضور دارد.

سلیمان دمیرل، هشتمین رئیس‌جمهور ترکیه؛ از مهندسان تحصیل کرده در آمریکا که بعد از اعدام "عدنان مندرس" در جریان Soleyman Demirel^{۲۵} حزب دمکرات جایگاهی یافته و سپس بر Demokrat Partisi (DP) کودتای پایان دهه شصت توسط ژنرال "جمال گورسل" در حزب متبوعه مندرس حزب عدالت را تشکیل داده و به سمت رهبری آن و نخست‌وزیری ترکیه رسید، در جریان کودتای ۱۹۸۰ Adalet Partisi (AP) بستر حزب مذکور حزب راه راست را تشکیل داد و هنگام مرگ مشکوک تورگوت اوزال Dogro Yol Partisi (DYP) توسط ژنرال کنعان اورن و انحلال حزب عدالت، هفتمین رئیس‌جمهور ترکیه در سال ۱۹۹۳ از نخست‌وزیری به رئیس‌جمهوری ارتقا یافت و رهبری حزب را به "تانسو چیلر" سپرد. از چهره‌های مشهوری است که جهت در دست نگه داشتن قدرت، گوش به زنگ بودن وی برای ژنرال‌های ترکیه بازند عوام ترکیه است

کردند؟ چرا خواهان سر "آپو" هستند؟ چون اسرائیل خواستار آن است. چنانکه ترکیه نیز همان چیز را می خواهد. "دمیرل" به مدت دو روز است که نامه‌ای را برای "کلیتون" ارسال نموده و در آن سر "آپو" را خواسته است. در اصل اسرائیل این سر را خواسته است. هنگامی که "کلیتون" به اسرائیل سفر نمود، انگار یکی از وزرای اسرائیل بود که می خواست در انجمن وزیران اسرائیل حضور یابد. همانطور که دیده می شود حلقه‌ها زنجیروار بدنبال هم می آیند و علت‌هایشان نیز آشکار می گردد. به عبارت دیگر موضع گیری در برابر ما، موضع گیری آمریکا و آلمان نیست، بلکه موضع گیری اسرائیل است.

- حال تو جنگی را بر علیه اسرائیل، ناتو، ترکیه، آلمان و انجمن‌های فراماسونری برپا نموده‌ای. چه قدرت و نیرویی داری که می خواهی این جنگ را ادامه دهی؟ باید مکانیسم‌های تحرک و منابع قدرت و ... را دوباره بررسی کنی. همچون یک فرد با چه نیرویی رهبری این جنگ و مبارزه را بر عهده گرفته‌ای؟

رهبر آپو: ما لحظه به لحظه این جنگ و مبارزه را هدایت می کنیم. از پایه‌های اخلاقی و شخصیتی و نیز از علت‌های ماندگار شدن مان در خاورمیانه بحث نمودیم. این پایه‌ها و این علت‌ها بسیاری از موارد مرتبط با جنبش مان را در این میدان آشکار می سازد. فکر نمی کنم که تو جزو کسانی باشی که اینگونه مسائل را درک نکنی. اعتقاد و پایبندی ما به این مبانی در میادین خاورمیانه، واقعیت معضلات اجتماعی آن و کارایی دیالکتیکی اش را روشن می نماید. تا حدودی برداشت رهبران منطقه از مسائل را درک نمودیم که یکی از این رهبران نیز "حافظ اسد" رئیس جمهور سوریه و شیوه مبارزاتی وی است. شیوه مبارزات مان را نیز تا حدودی درک نمودیم. این دو شیوه مبارزاتی در یک نقطه به همدیگر پیوند می خورند. دیدگاه‌های ما نسبت به مسائل تا حدودی به هم نزدیک است. به همین علت اسرائیل ما را هدف قرار داده همچنانکه سوریه را هدف قرار داده‌اند.

- مقصودم هدایت سیاسی مبارزه نیست. من از فرماندهی نظامی بحث می کنم. ما در مقابل اشغال بخشی از کردستان بدست دولت ترکیه، قرار داریم.

رهبر آپو: در ابتدا به ایجاد نیروی گریلا مشغول شدیم. تاکتیک در جنگ ما از جایگاه چندان مهمی برخوردار نیست. اندیشه و اعتقاد پایه اصلی مبارزات است. تاکتیک در بعضی مسایل همچون مستقر شدن در کوهستان و یا استحکام مواضع خویش دارای نقش مهمی است. اما علت اصلی پیشرفت و پیروزی ما وجود روح ایثار و فداکاری و جسارت در بنیاد نیروی گریلا و توانایی کنترل نمودن کوهها و ارتفاعات منطقه بود. با داشتن این دو خصلت مبارزاتی هیچ ارتش و نیرویی یارای مقابله با ما را نخواهد داشت و در جنگ با ما نیز شکست خواهند خورد. وجود این نیرو و سبب ایجاد از هم گسیختگی در میان نیروهای حاکم ترکیه شده است. احتمال دارد از این به بعد نیز این اختلافات ادامه داشته و گسستگیها بیشتر شوند. من به نیروی گریلا اعتماد و

از تاکتیک‌های نظامی آنها مطمئن هستم. نحوه‌ی مستقر شدن و تقسیم‌بندی آنها در کوهها و مانورهای نظامی و وجود اراده‌ای محکم و نیز داشتن توان مبارزاتی، ما را به اندازه‌ای دلگرم می‌کند که می‌توانیم بر روی مسئله پیروزی شرط ببندیم. ما قدرت و توانایی لازم را برای مبارزه کسب نموده‌ایم و ممکن نیست دشمن با اتکا به پول و اسلحه و نفرت بر ما غلبه کند. برعکس این موارد به بلای جانشان مبدل شده‌اند. این تاکتیک مبارزاتی ماست. چند روز پیش از رادیو اسرائیل شنیدم که می‌گفت: جنگ با PKK به بلای بزرگی برای ترکیه تبدیل شده است. حتی اسرائیل نیز از طریق رادیوایش به این واقعیت اعتراف می‌کند.

- میلیون‌ها کرد به خارج از روستا و شهر خود کوچانده شده‌اند و دولت نیز ادعا می‌کند که علت این جنگ‌هایی است که "آپو" براه انداخته است. جنگ سبب آوارگی و مهاجرت انسان‌های مدنی به پایتخت‌های اروپایی شده است. آیا تو در قبال زندگی انسانهای مدنی مسئول نیستی؟ انسان‌های مدنی در بین دو آتش قرار گرفته‌اند. آتش تو و آتش دولت ترکیه؟

رهبر آپو: آواره شدن انسان کرد، پیروزی بزرگی است. این در بطن خود انقلاب بزرگی است. این آوارگی دولت ترکیه را به دام انداخته و نیروی عظیمی برایمان مهیا ساخته است. آنانی را که ترکیه مجبور به آوارگی در شهرهای اروپا نموده حال به رفیق و مبارزان راه آزادی تبدیل شده‌اند و ما از این لحاظ دولت ترکیه را سپاسگزاریم. تمام کسانی که در اروپا زندگی می‌کنند عاصی و انقلابی‌اند و فضایی را در اروپا بوجود آورده‌اند که راه الحاق جنبش دموکراتیک اروپا به خلقمان را مساعد نموده است. اگر این خلق در مناطق خود به حالتی خفته باقی می‌ماندند، فکر میهن‌دوستی و آزادیخواهی اینچنین رشد نمی‌نمود. علاوه بر این من معتقدم که کردهایی که مسلح نموده و به عنوان حافظان روستا از آنان یاد می‌کند، روزی با اسلحه خود به صفوف انقلاب می‌پیوندند. این اسلحه و مهمات نیز از آن ارتش ترکیه خواهد بود. این مسائل برای ما معضل‌ساز نخواهند بود. نیرویم را از این خلق کسب می‌نمایم و نیز آنها هستند که آتش وجودم را برای زندگی در آینده شعله‌ورتر می‌سازند.

- دوباره به تضادها و چالشها برگشتیم. یکی از طرفین متضاد، متقابل خود را درست می‌کند. اینگونه بنظر می‌رسد که بطور دائم بر روی لبه پرتگاه حرکت می‌کنی. آیا قصد نداری به خارج از این لبه پا بگذاری؟

رهبر آپو: در خواب و رویا می‌بینم. تا بحال چندین رؤیا به این شکل دیده‌ام. بار اول خویش را بر لبه‌ای مشاهده کردم. به خود گفتم: لحظه‌ای دیگر خواهم افتاد. از خواب پریدم بخود گفتم: این تنها یک رؤیاست. بار دوم نیز به همان حالت اولیه دچار شدم. برای بار سوم مشاهده کردم که به تمامی بر روی لبه حرکت می‌کنم و حرکت بر روی لبه نیز با زحمت فراوانی همراه بود.

- این خواب و رؤیا به کدام برهه زمانی تعلق دارد؟ دوران کودکی یا به این اواخر؟

رهبر آپو: در کودکی دو نوع رؤیا می دیدم: اوایل رؤیای پرواز بود. در بسیاری از رؤیای پرواز می کردم. در رؤیاهای بعدیم بسیار سعی می نمودم تا قدمی بردارم. به هر دو پایم وسیله سنگینی وصل شده بود و نمی توانستم حرکت کنم. از خواب بیدار شده و می گفتم: چه چیز اینگونه پاهایم را سنگین نموده است؟ این دیالکتیک و تحولات موجود در زندگی و رؤیاهایم است.

- آیا خواب پرواز، خوابی رنگارنگ است؟ خواب کسانی که پاهایشان گره خورده است نیز چنین است؟

رهبر آپو: خواب پرواز، خوابی است مملو از رنگ. هنگام پرواز رنگها را در زیر پاهایت مشاهده می کنی. اما خواب دست و پاهای بسته رؤیایی سیاه و تاریک است.

- شخصی سیاسی از من پرسید: اگر "آپو" نمی بود، کردها به چه وضعی دچار می شدند؟ حال من نیز جواب همین پرسش را از "آپو" می خواهم؟

رهبر آپو: خودم اساساً نمی دانم که وجود دارم یا نه. بودن و نبودم برایم مسئله ای پیچیده است. مسئله ای شفاف نیست. در چه زمانی وجود دارم و در چه زمانی وجود ندارم، برایم معلوم نیست.

- می توانیم این موضوع را روشن نماییم. چگونه در یک زمان هم هستی و هم نیستی؟
رهبر آپو: من خود را متلاشی نموده ام. خود را در بستر توده های خلق ذوب نموده ام. من مرده ای بیش نیستم، کسی که به حیات ادامه می دهد خلق است. به عبارتی دیگر من خلق هستم و به زندگی ادامه می دهم. پس من هستم و زنده ام و زندگی می کنم.

- خود را در قالب پیامبران حس می کنی؟ احساسی همچون پیامبران داری؟ آیا "آپو"ی مارکسیست، از مارکسیسم به عقیده ای لاهوتی (الهی) تغییر عقیده داده است؟ آیا هرگز فکر کرده ای که نیرویی قدامتدتر از نیروی انسانی وجود دارد که تو را بوجود می آورد؟

رهبر آپو: در مبارزه من جایگاهی ویژه برای سوسیالیسم تعیین شده است. اما اگر واقعیت را بخواهی من از آن بدورم. من مارکسیستی تقلیدی نیستم. دیالکتیک منطقه خاورمیانه ظهوری پیامبر گونه می طلبد. رهبران این منطقه باید پیامبر باشند. هر گاه به فعالیت ها و مبارزات خود نظری می افکنم، می بینم که همچون انبیا تلاش می نمایم. نحوه فعالیت و شخصیت و اعتقاد و انساندوستی و پرنسیپ های زندگیم، بیشتر به پیامبران شبیه است. من خود را همچون رهبر یک جنبش رهایی بخش ملی به حساب نمی آورم. نقطه شروع فعالیت و مبارزاتم انسانیت است. این مسئله را برای خود همچون مسئله ای قیاسی بحساب نمی آورم. تا انداره ای بازرگانی و تا اندازه ای هم سیاست. مسئله ایمان و قناعت است. اگر چنین دیدگاهی وجود نداشته باشد این رهبری نمی تواند به حرکت خود ادامه دهد. رهبران گذشته نیز دارای دیدگاه های تجارتهای بودند به همین سبب از لحاظ فکری ضعیف و شکننده بود و به موفقیت دست نیافته اند. جز داشتن چنین دیدگاهی راه دیگری برایم وجود ندارد. آنچه که سبب نابودی امپراتوری روم گشت

یک قدرت نظامی یا سیاسی نبود بلکه حضرت عیسی بود. با ایمان و اخلاق خود چنین انقلابی را برپا نمود. با چنین روشی توانست به امپراتوری روم خاتمه دهد. اسلام نیز هنگام نابود نمودن امپراتوری ساسانیان چنین دیدگاه و موقعیتی داشت. اسلام و مسیحیت دو امپراتوری بزرگ جهان را با استفاده از سلاح اعتقاد و ایمان از بین بردند، نه با نیروی اسلحه و اسب و نیروی نظامی. اینها مواردی هستند که برای من بسیار واضح و شفاف هستند که من در این راه به مبارزات خود ادامه می‌دهم.

- آیا تو علوی هستی؟

رهبر آپو: این پرسش ارزش چندانی ندارد.

- اما برای من ارزش بسیاری دارد.

رهبر آپو: ارزش آن چیست؟

- تفکر "علوی" بر زمینه افکار طبقات فرودست بنا نهاده شده است. تمام پیامبران در هر زمان

و در تمام مواقع بحرانی، برای نجات خلق‌ها، هنگامیکه تاریکی به اوج خود می‌رسد، از میان

فرودستی ظهور می‌کنند. فکر نمی‌کنی که تو نیز یکی از پیامبران فرودستان باشی؟

رهبر آپو: شاید به علویت نزدیک باشم. از دوران کودکی گرفته تا زمان حال به افکار علوی نزدیک بوده‌ام.

اما مسائل اصلی در این نکته نهفته نیست. من از بین تمام افکار چه علوی و چه افکار دیگر تنها مسائل جوهری را

کشف می‌نمایم.

پایان روز دوم

روز سوم

- تواز دین به فلسفه روی آوردی. به عبارتی از تسلیم و رضا به شک و مناظره. حال فکر می کنی که دوباره به دین باز می گردی. پس چه برداشتی از دین داری؟

رهبر آپو: فلسفه، سوسیالیسم و دین، چند مفهوم جداگانه هستند که در من یکی گشته و ذوب شده اند. از اختلاط این سه دیدگاه سنتزی بوجود آوردم که جدا کردن یکی از دیگری میسر نیست و حتی تعویض آن ها نیز ممکن نیست. این اختلاط به سادگی انجام نپذیرفته است. محصول مبارزه ای طولانی با ضمیر خودم است. این سه دیدگاه در باطن من به نحوی محکم درهم آمیخته اند. جنبه های باطنی دین در درونم وجود دارد. جنبه های مثبت سوسیالیسم هم در باطنم وجود دارد. پرسش های پیچیده ی فلسفی نیز در این بین وجود دارند. اگر اینگونه نمی بود به خودسازی نمی رسیدم. شخصیت خود را از جنبه های مثبت این سه ایدئولوژی ساخته ام.

- تا به حال چندین راه حل ایدئولوژی را برای بزرگ ترین مسائل و پرسش های مطرح شده در فلسفه "اصالت وجود" ارائه نموده ای و فلسفه و دین را با هم درآمیخته ای. از نقطه نظر سیاسی، تلاش نمودم تا ساختار طبقاتی حزب تان را درک نمایم. در میان صفوف PKK اقشار مختلفی چون کشاورز، دانشجو و غنی را می توان مشاهده کرد. چگونه چنین واقعیتی ظهور کرده است؟ چگونه چندین بخش جامعه که از لحاظ طبقاتی و منافع طبقاتی با هم اختلاف دارند، در یک جنبش گردهم آمده اند؟

رهبر آپو: دیر زمانی است که در جامعه کرد به این واقعیت پی برده ام. بر صفحه تلویزیون^{۳۳} یکی خود را زردشتی اعلام می کند و دیگری خود را علوی می خواند و یکی هم سنی. از طریق تلفن به آنها یادآور شدم که

است که در آن دوران هنوز حدود یک سال بود که آغاز به کار نموده بود. MED TV منظور تلویزیون^{۳۳}

شما مدت زمانی است که اتحاد خود را درست کرده‌اید و از آن مطلع نیستید. کاری را که ما انجام داده‌ایم ایجاد اتحاد و بکپارچگی در بین توده‌های خلق کرد است. یکی ثروتمند یا یک فرد فقیر چه جایگاهی در میان صفوف جنبش ما بدست می‌آورد؟ جایگاهی انسان‌دوستانه. جنبش، تنها جنبشی ایدئولوژیک نیست. حزب ما حزبی سطحی نگر نیست، بلکه همچون توده‌های خلقی، هر طیف و هر فکری در آن یافت می‌شود. هیچ طبقه یا قانون اجتماعی یا دینی از جامعه باقی نمانده است که به آن نفوذ نکرده باشیم. زمانی فرا خواهد رسید که مرزهای موجود در میان خلق، معنا و مفهوم و تأثیر خود را از دست می‌دهد. توسعه چنین افکاری در درون جنبش و موفقیت‌هایی که کسب نموده منجر به پیشرفت و گسترش حزب می‌شود و مرزهای موجود در بین طبقات و نیز انواع ایدئولوژی‌ها از بین رفته و از هم فرو می‌پاشد و اختلافات بوجود آمده را چاره‌یابی می‌نماید. این نیز یکی دیگر از دیدگاه‌ها و برداشت‌های انقلابی من است. من قدم در این راه نهاده و چنین راه‌حلی را برگزیده‌ام. در این مسیر هیچ نیرویی نمی‌تواند مانع من شود.

- مواردی که از آن بحث می‌نمایم نتیجه یک رشته موفقیت‌هایی است که بدان دست یافته‌ای. حال وارد مرحله انقلاب شده‌ای. مرحله‌ای که در آن ایدئولوژی، نیرو، فکر، اراده و غیره جای می‌گیرند. به عبارتی تمام انقلاب‌های رهایی بخش ملی دارای چنین راهکارهایی هستند. اما اگر از مرحله انقلاب به مرحله تشکیل دولت گام برداری در آن زمان چه برداشتی از دولت داری؟ در ابتدای امر می‌توانیم از مرزهای دولت بحث کنیم. نحوه ارتباط این دولت با اطرافیان و همسایگان به چه شیوه‌ای خواهد بود ستون‌های تشکیل دهنده دولت، به نفع همسایگان است یا به ضرر آنها؟ نحوه ارتباط چنین دولتی با دولت ترکیه چگونه خواهد بود؟

رهبر آپو: این پرسشی ساده است. اگر اسلام را در نظر بگیریم، به پاسخ‌های بسیاری می‌توانیم دست یابیم، حتی اگر به نتیجه انقلاب‌های بزرگ جهانی نظری بافکنیم، می‌توانیم به پاسخ مورد نظر دست یابیم. اولاً مرزبندی نتیجه سطحی نگری است. من هیچ مانعی در وجود مرزها نمی‌بینم. کسانی که سیاست‌های خود را بر پایه مرزبندی استوار می‌سازند، خود را منزوی و گوشه‌گیر می‌نمایند. در مراحل اولیه انقلاب، ما نیز از کردستانی آزاد و مستقل و متحد بحث می‌نمودیم. اما اکنون درمی‌یابیم که تقسیم کردستان در زمان حال به نفع کردهاست و امکانات فراوانی برای انجام فعالیت‌های گوناگونی فراهم می‌کند. اگر کردستان محیطی بسته می‌بود، باعث بوجود آمدن اختلاف و تضاد می‌شد. اما حال انقلابی را که ما شروع کرده‌ایم، سریعاً به انقلاب خلق‌های همسایه منجر می‌شود. امروزه، رستاخیز و انقلاب ما به منبع تولید نیرو و موتور پیشرفت جوامع خاورمیانه تبدیل می‌شود، مخصوصاً برای خلق کردستان که در مرکز این جوامع قرار دارند و از طریق کردها این انقلاب به مراکز دیگر سرایت می‌کند.

در آینده وجود چنین مرزهایی ارزش چندانی نخواهد داشت. پیشرفت‌ها و موفقیت‌هایی که از طریق انقلاب بدست می‌آیند، مرزها را درنوردیده و آنها را بسوی چاره‌یابی سوق می‌دهد. در زمان حال نیز عملاً چنین پیشرفتهایی دیده می‌شوند.

- چگونه؟

رهبر آپو: وجود مرز برای انقلاب ما هیچ مانعی ایجاد نمی کند. وجود مرز به نفع جنبش ما است. اگر مرزی وجود نمی داشت نمی توانستی در این عرصه با من ملاقات داشته باشی. وجود مرزهای ایران و عراق نیز برای ما سودمند هستند. اگر چنین مرزهایی در میان نبود، آیا ما می توانستیم با چنین قدرت و نیرویی تحرک داشته باشیم؟ آمریکا چرا دلخور شده است؟ چون بازی سیاسی که راه انداخت به سود من درآمد. به همین سبب آمریکا در خاورمیانه بیش از هر کسی از جانب من در تنگنا قرار گرفته است. میلیاردها دلار مصرف کرده تا بتواند در جنوب کردستان دست نشانده و حلقه بگوشی را بر علیه من بسازد. اما همانطور که دیده می شود تمام موارد، عملکردی واژگون بخود می گیرند و به نفع ما خاتمه می یابند. در این راه ترکیه بیشترین کمک را به آمریکا رسانده است. دائماً به چاهی می افتند که خود برای من کنده اند. دولت ترکیه اعتراف می کند که خود آنها علت اصلی بوجود آمدن و ظهور PKK بوده اند. آنها صددرصد دشمن ما هستند و قصد نابودی ما را دارند. اما ما تمام راهکارهای آنان بر علیه ما را خنثی کرده و بر علیه آنان دوباره بکار گرفتیم. به همین سبب آمریکا بسیار در تنگنا قرار گرفته است. اگر همچون "صدام" می بودیم، به بمباران هوایی ما می پرداخت. ترکیه تعداد زیادی جنگنده در اختیار دارد. اما آیا می تواند به ما حمله ور شود؟ میلیاردها دلار برای جنگ سرمایه گذاری و مصرف کند. و همه نیز به هدر می روند، چرا؟ علتش وجود مرز است. چون مرزها را به نفع خود بکار برده ایم. این شیوه مدیریت و سیاست من است و به اینصورت به مبارزه خود ادامه می دهم.

- تا این لحظه از مکانیزمهای انقلابی سخن گفتی. سؤالاتم را بشکل واضحتری بیان می نمایم. مرزهایی که از آن صحبت به میان آمد، همان مرزهای دولت کردی هستند که تو بخاطر آن مبارزه خود را شروع کرده ای؟ آیا هیچ قسمتی از خاک همسایگان را دربر می گیرد؟ و از آنها جدا می کند؟ چه کسی بر روی این خاکها زندگی می کند؟ آیا فرمول دیگری دارید؟

رهبر آپو: من دیدگاه جهانی مرسوم نسبت به پدیده دولت را به شیوه کنونی نپسندیده و چنین دولتی در ذهنم جای نمی گیرد. دولتی که خلقها را از همدیگر جدا کرده و دور می نماید، هیچ نفعی برای خلقها دربر نخواهد داشت. شکل و ظاهر دولت در اسلام به نحوی نیست که تو از آن می پرسی. در سوسیالیسم چنین برداشت نادرستی از دولت وجود ندارد. با گذشت زمان برداشت سطحی از دولت نیز بوجود آمد. در ابتدا ما نیز چنین برداشتی از پدیده دولت داشتیم و بدنبال دستیابی به راه حلی از طریق دولت بودیم. اما در زمان حال با دیدی وسیعتر و فراگیرتر به این پدیده نگرسته و حتی دولت کردستان را می توانیم به فدرالیسم خاورمیانه تبدیل کنیم. می توانیم بر اساس برابری و تقسیم عادلانه ذخائر و منابع طبیعی منطقه، با هر کدام از خلقهایی که در خاورمیانه قرار دارد، متحد شویم. اگر یکی از دلایل جنگ و خونریزیهای منطقه وجود مرزهایی باشد که به دست انسان درست شده اند، چرا این مرزها وجود داشته باشند؟ چرا دولتهایی که بوجود می آیند، باید دارای مرزبندی مشخصی

باشند؟ معضل دولت را با استفاده از اتحاد خلق‌ها بسوی چاره‌یابی سوق می‌دهیم. راه‌حل‌های مختلفی نیز برای چنین دیدگاهی وجود دارد. با استفاده از تجربیات انقلاب‌مان، چنین اتحادی را در بعضی از مناطق ایجاد نموده‌ایم. می‌توان اتحادیه‌ی سیاسی فراگیرتر و منسجم‌تری از اتحادیه اروپا بوجود آورد. خلق‌های منطقه به چنین راه‌حلی نیاز فراوانی دارند، مخصوصاً از نقطه نظر اقتصادی و روشنگری. در این منطقه جغرافیایی چندین خلق که دارای سرنوشت تقریباً یکسانی هستند، وجود دارد. این یکی از واقعیت‌های منطقه بوده و گریز از آن اشتباه بزرگی است. اکنون ما عقب‌مانده‌تر از گذشته هستیم. در عصر اسلام هم اینگونه نبوده‌ایم. به عنوان مثال اگر ما تنها کردها را دوست داشته و در نظر بگیریم و شما نیز تنها عرب‌ها را چنین عقایدی نتایج مفیدی نخواهند داشت. چنین عقایدی کردهای سطحی‌نگر و عرب‌های سطحی‌نگر را بوجود می‌آورند. اما اگر ما برخلاف چنین عقایدی عمل نماییم یعنی من ۲۵٪ عربی و تو نیز ۲۵٪ کردی را بیاموزیم و بفهمیم، چنین شیوه عملی، سبب روشنگری و ظهور افکار نوینی می‌گردد. روابط اجتماعات انسانی به این طریق پیشرفت و گسترش می‌یابند. روابط پیشرفته در میان این خلق‌ها به وجود می‌آید. من هیچ معضلی را در وجود مرزها و روابط بین خلق‌ها نمی‌بینم. چنین روابط توده‌ای و خلقی را می‌توان به اتحاد بزرگ جغرافیایی، اقتصادی و روشنگری تبدیل نمایم.

- چنین افکاری نظرات عثمانی‌ها را در اذهان زنده می‌کند. شاید با پروژه "شیمون پرز" که عنوانش خاورمیانه نوین است، پیوند بخورد. نکات مورد اختلاف در نقطه نظرات تو و شیمون پرز در موضوع خاورمیانه کدامند؟ پروژه‌های متفاوتی برای خاورمیانه آماده شده است. پروژه "شیمون پرز" بر اساس ایجاد مرکز و حومه وابسته به آن بنا نهاده شده است. محور "تل آویو" و حاشیه هم دولت‌های همسایه است. "پرز" بعد از اعلام پروژه خود، منتظر استقبالی مثبت بود. در این راستا پروژه "برژینسکی"^{۲۷} به منظور ایجاد اختلاف دائمی و تبدیل این منطقه به مرکز اختلاف و درگیری است. "برژینسکی" در پروژه خود از این تفکر که جمعیت انسانی را بخاطر یک میلیارد طلا کاهش می‌دهد، احتراز نمی‌ورزد. بعد از این دو پروژه، نوبت به پروژه "کسینجر" می‌رسد که ادامه دهنده پروژه "برژینسکی" است. "کسینجر" در این پروژه سعی در تشکیل سه دولت کردی متخاصم و در حال جنگ نمود. در این میان پروژه تو برای خاورمیانه چیست؟ آیا مکمل پروژه دیگران هستی یا طرح نوینی ارائه می‌دهی که با پروژه دیگران متفاوت است؟

رهبر آپو: خاورمیانه از لحاظ تاریخی گهواره و مرکز پیدایش جوامع انسانی است. اگر برای مشکلات و معضلات موجود در خاورمیانه راهکاری پیدا کنیم می‌توانیم راه حل همه مشکلات بشریت را بدست آوریم. چرا که تمام مشکلات موجود در جهان با مشکلات خاورمیانه گره خورده‌اند. پروژه اجتماعی شدن انسان در خاورمیانه

زیبگنو برژینسکی، مشاور امنیت ملی ایالات متحده‌ی آمریکا^{۲۷}

آغاز گشته و به نقاط دیگر جهان سرایت کرد. خاورمیانه مرکز تمام مسائل نظامی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و غیره است. این منطقه حقیقتاً یک منبع غنی است. تمام پیشرفت‌ها از این مرکز شروع و به نقاط دیگر جهان گسترش یافتند. حتی وجود آفریقا، اروپا، آسیا و آمریکا بر چنین مبنایی استوار است. اما امروزه آنچه می‌بینیم چیزی کاملاً برعکس آن قدمت تاریخی است. مهد خاستگاه تاریخ انسانیت ضمیمه بشریت تبدیل شده است. بروز جنگ در خاورمیانه به معنای شروع جنگ در جهان است. این وضعیت تمام مراحل و صفحات تاریخ را در بر می‌گیرد. اگر برخی از مراحل تاریخی را مجدداً بررسی نمایم، می‌توانیم به چنین نتیجه‌ای دست یابیم. تمدن از "میزوپوتامیا" سربرآورد و از آنجا به خاورمیانه و تمام دنیا پا نهاد. این تمدن در خاورمیانه بشکل قانون، جنگ، دولت، و غیره درآمده و تنها در این منطقه خود را محدود نموده و به مناطقی همچون هندوستان، چین و اروپا نیز راه یافت. تمام تمدن‌های باستانی مانند بابلی‌ها، سومریان، آشوریان و مادها تا ساسانیان با استفاده از دستاوردهای خاورمیانه بنا نهاده شده‌اند حتی هر دو تمدن یونان و روم هم کاراکتر اصلی خود را از این تمدن گرفته‌اند. به اندازه‌ای آن جنگی که در روم علیه برده‌داری صورت گرفت، عیسی مسیح پرچمدار آن بود و در نهایت منجر به فروپاشی امپراتوری روم گردید. این واقعه قبل از نزاع عرب-اسرائیل در منطقه بود. ظهور موسی در مصر و جنگ‌های یهودیان با "بخت‌النصر"^{۲۸} را می‌توان در چارچوب تناقضات اجتماعی یهودیان در آن مرحله ارزیابی نمود. در حالیکه یهودیان در هر چهار سوی جهان پخش و پراکنده گشته بودند، اما باز هم با گذشت بیش از دوهزار و پانصد سال چنین اختلافاتی شدت و حدت خود را از دست نداده‌اند. می‌توان ظهور اسلام را انقلابی عظیم نام نهاد. ظهور و عصیان عیسی مسیح بر علیه روم سبب متزلزل شدن ستون‌های اصلی روم گردید. اما ضربه نهایی را انقلاب اسلام بر پیکره‌ی این امپراتوری وارد ساخت و آنرا از هم فروپاشید. اسلام سبب خاتمه یافتن طولانی‌ترین مرحله تاریخی یعنی برده‌داری شد. اسلام بالذات انقلاب عظیمی بود. انقلابی بود که جهان را دگرگون ساخت. ظهور و گسترش این انقلاب قریب به ۴ قرن به طول انجامید. از ۶۰۰ میلادی شروع و در ۱۰۰۰ میلادی به اوج خود رسید. البته در میان صفوف اسلام نیز چپ و راست وجود داشت. اما در زمانیکه ترک‌ها به آسیای صغیر (آناتولی)، ایران، عراق و کردستان قدم نهادند، نقش اسلام رو به افول گرایید. حکمرانی حاکمان و اربابان ترک سبب نابودی اسلام شدند. از این مرحله به بعد ترک‌ها در تاریخ خاورمیانه وارد شده و سبب نابودی و اضمحلال منطقه خاورمیانه شدند. می‌توان از ظهور اسلام مسایل مالکیت و تشکیل دولت همچون مواردی در خور اهمیت یاد کرد. چندین سردار نظامی کار آزموده و ماهر در میان صفوف آنها ظهور کرده که توانستند نیروهای نظامی برابرشان را شکست دهند. اما حاکمیت ترکان بر این مناطق سبب نابودی دستاوردهای تاریخی گشت. اگر نقش ترک‌ها را در عصر

بخت‌النصر (بوکد نصر) از مقتدرترین پادشاهان بابل که اورشلیم را فتح کرد و یهودیان را به بردگی به بابل آورد. بعدها این یهودیان از طرف کوروش آزاد^{۲۸} گشته، بخشی به سرزمین خویش برگشته و بخشی نیز در عراق ساکن گشتند. هم‌اکنون فرقه‌ای از یهودیان فرسی نام دارند که احتمال دارد به پاس خدمات کوروش این نام را بر خویش نهاده باشند.

اسلام و در خاورمیانه در نیایم، نمی توانیم از نقش کنونی آنان پرده برداریم. تمام مشکلات و معضلات اجتماعی کنونی محصول دوران حکمرانی ترک‌ها بر خاورمیانه است.

- بهتر است که بگوییم: جامعه اسلامی راه تجدد را نپیمود. بعد از ناکارایی این نظام ترک‌ها آنرا لگد کوب کردند. آیا معضلات و مشکلاتی که با ظهور اسلام پدیدار گشتند، همان معضلات انقلابی بودند که با مرحله تشکیل دولت نیز چاره‌جویی آن دست نیافتند؟

رهبر آپو: جامعه اسلامی مخصوصاً بعد از قرن ۱۵ میلادی نتوانست توسعه یابد. اما در این مرحله ترک‌ها بر چرم حکمرانی را بدست گرفته بودند. این دو موضوع با همدیگر ارتباط دارند خصوصیات جامعه ترک بر خصوصیات منطقه غالب گشته و آنها را وادار به عقب‌نشینی نمود. ترک‌ها نیز چنین پسرقتی را به نفع خود بکار گرفتند. این دو موضوع مکمل همدیگر بوده‌اند. مشکلاتی مربوط به چپ و راست اسلام به وقوع پیوست. اما ترک‌ها از این اختلافات بهره گرفته و توانستند جایی برای خود باز کنند. آنها نیز به جناح راست و سنی مذهب تبدیل شدند. در حالیکه مذهب سنی نماینده‌ی حاکمیت اسلامی بود، ترک‌ها نیز از این خصوصیت استفاده کرده و طبقات ستم‌دیده و مظلوم ترک و نیز شیعیان، علویان و غیره را تحت فرمان خود در آورده و آنها را در کوهستان‌ها و مناطق مرتفع پراکنده و آواره نمودند در این دوران جناح سنی مذهب، حاکمیت خود را بر دیگران تحمیل نمود. این دوران از قرن ۱۵ میلادی شروع و ادامه می‌یابد. در تاریخ آمده است که ترک‌ها ۴۰ هزار علوی را درون چاه‌های آناتولی افکنده و از بین برده‌اند. چنین فجایعی را در مناطق سنی‌نشین خارج از ترکیه و آناتولی همچون حلب و دمشق نیز مرتکب شده‌اند. چنین اعمالی سبب پناه بردن علویان به آغوش کوهها بوده است.

- تو از جنگ داخلی اسلام بحث می‌کنی. آیا این جنگ‌ها بر زمینه اختلافات ایدئولوژیکی استوار بود یا اینکه منافع طبقاتی را دربر می‌گرفت؟

رهبر آپو: این یک جنگ طبقاتی است اما در قالب چند تیره و قوم. بیگهای ترک اسلام سنی را برای خود برگزیدند. آنان که جزو جامعه بیگ‌ها نبودند همچنان ترکمن باقی می‌مانند. عشایر ترک قبل از شروع حرکت در آسیای میانه، در مراحل اولیه شکل‌گیری عشیره‌ای قرار داشتند و به همین جهت هنوز طبقات در میان آنها شکل نگرفته بود. هنگام حرکت بسوی مناطق خاورمیانه و مخصوصاً کردستان، دیدگاه و ایدئولوژی اسلام سنی حاکم بود. بیگ‌ها و بزرگان عشایر ترک به طبقه حاکم جامعه تبدیل شدند. توده‌های دیگر نیز در میان طبقات فرودست و مظلوم جامعه قرار گرفتند. جنگ طبقاتی مابین آنها به سرعت و به گونه‌ای خشنوت‌آمیز گسترش پیدا کرد. تا جایی که شدت جنگ‌های داخلی را با شدت جنگ‌های خارجی می‌توان بر آورد نمود جنگ‌های داخلی در واقع جنگ‌های طبقاتی بودند اما بنام ایدئولوژی‌های علوی و سنی صورت می‌گرفت. سلاطین و حاکمان ترک در قرن ۱۵ میلادی نتوانستند اقتدار خود را بر منطقه حاکم گردانند. در دوران اقتدار سلطان سلیم یاوز پادشاه عثمانی، شیعیان تحت فشار قرار گرفته و مجبور به عقب‌نشینی [به کوهها] شدند و در جنگ چالدران به سال ۱۵۱۴ وارد

آناتولی گشتند. ترک‌ها در مراحل بعدی تاریخی به سوریه لشکرکشی کرده و کشتار معروفی به راه انداختند. در آنجا نیز به قتل عام علویان مشغول شده و آنها را از مراکز شهری و تمدن دور ساخته و سرانجام علویان آواره و سرگردان در مناطق کوهستانی مستقر شدند. وسعت حکمرانی سلاطین ترک به مصر و یمن و الجزایر نیز کشیده شد و به این طریق به مناطق عرب نشین نیز گام نهادند. مسئله عرب اینگونه به وجود آمد و اعراب به مدت چهارصد سال تا ۱۹۱۶ در خواب سنگینی فرو رفتند.

- امپراتوری عثمانی تاکنون نیز در ذهن بخش‌های گوناگون اجتماعی خاورمیانه و مناطق مسلمان نشین جای دارد. بعنوان مثال می‌توان از نظریه‌ی حزب "رفاه" ترکیه بحث نمود که چنین افکاری را در سر می‌پروراند. مدتی قبل با سخنگوی رسمی حزب "رفاه"، "عبدالله اوغالی" به گفتگو پرداختیم. وی نظریه‌های گذشته امپراتوری عثمانی را دوباره بازگویی می‌کرد. همان پروژه‌هایی که تداعی کننده عثمانی با افکار آن بود. آیا این پروژه با پروژه خاورمیانه نوین متضاد نیست؟ اگر بالفرض تو در زمان دولت سلطان سلیم بسر می‌پردی، آیا بر علیه چنین دولتی مبارزه می‌کردی؟ این جنگ چه نوع مبارزه‌ای را شامل می‌شد؟ آیا به جنگ‌های طبقاتی یا مبارزات ملی شبیه می‌بود؟

رهبر آپو: هر دو نوع مبارزه را هم طبقاتی و هم ملی را شروع می‌کردم. هنگامیکه به تاریخ کردستان نظری بیفکنیم، مرحله سلطان سلیم یاووز، مرحله مهمی در این تاریخ است. حتی در تاریخ اعراب نیز مرحله مهمی است. انجماد و پسرفت جوامع کرد و عرب به این مرحله مرتبط هستند، همچنانکه این جوامع در شرایط کنونی نیز به هم وابسته‌اند. سلطان یاوز در سال ۱۵۱۷ با جنگ "مرج دابق" وارد سوریه و در همان سال با جنگ "الریدانیه" وارد مصر و در سال ۱۵۱۴ با جنگ چالدران وارد کردستان گردید. در آن دوران سلاطین عثمانی به لحاظ اجتماعی عقب‌مانده بودند. ظاهراً مسلمان بودند، اما در باطن افکار دیگری را در سر می‌پروراندند. یهودیان فراری از مناطق اسپانیا و "خزر" به مرور زمان در کنار سلاطین عثمانی جای می‌گرفتند. قسمتی از ترک‌ها نیز یهودی گشته و به آن ایمان آوردند. نشانه‌ها و اسنادی وجود دارد که حاکی از یهودی بودن مادر سلطان سلیم یاووز است.

در آن دوران یهودیان در دربار سلطان جای گرفته بودند. آنانکه افکار خود را در زیر نقاب اسلام تقلبی پنهان ساخته بودند، بدور سلاطین عثمانی حلقه زده بودند. به همین دلیل جنگ سلاطین عثمانی علیه شیعیان ایران و اعراب، جنگ یهودیان بود. حتی در زمان پیدایش امپراتوری عثمانی، نقش یهودیان در آن بوضوح دیده می‌شود. یهودیانی که از اسپانیا گریخته و به دامان سلاطین عثمانی پناه برده بودند در دربار عثمانی امورات اقتصادی را در دست داشته و امورات دولتی را می‌گرداندند. به این ترتیب بخشی از یهودیان تمام امورات امپراتوری را اداره می‌کردند. فرقه‌ها و گروه‌های اسلامی بزرگی در ترکیه وجود دارند که هیچ شناختی از اسلام ندارند. این گروه‌ها بسیار سطحی با اسلام برخورد کرده‌اند و تا بحال نیز از گوهر اسلام اطلاعی ندارند. اینان بلای جان اسلامند. پیامبر اسلام از چنین گروهایی بنام قوم "هاجوج و ماجوج" یاد می‌کرد. حال ببینیم چه بر سر مناطق عرب نشینی آمد که

۴۰۰ سال تحت حاکمیت و سلطه عثمانیان بودند؟ بدون شک اعراب صاحب تمدن و زندگی مخصوص خود، به عرب بیابانگرد تبدیل شدند. این ۴۰۰ سال هیچ فایده‌ای برای اعراب در بر نداشت. این چیز کمی نیست. زدودن گردوغبار نشسته بر روی معضلات این چند سده دشوار است. از این گذشته، تهاجمات صهیونیسم از ۱۹۰۰ به بعد شدت بیشتری بخود گرفته است. در کنگره‌ای که در سال ۱۹۸۶ برگزار گردید، تصمیم بر انتقال یهودیان جهان از طریق یهودیان ترکیه به فلسطین، گرفته شده بود. اندک اندک از طریق سلطان عبدالحمید به فلسطین منتقل شدند. گفته می‌شود که عبدالحمید مخالف صهیونیسم بوده است. اما چنین گفته‌ای دور از حقیقت است چون به یهودیان کمک‌های فراوانی نموده و بسیاری از مناطق فلسطین را با پول به آنان فروخت. بیشتر یهودیان گرد آمده در "سالونیک"، بعد از مدت زمانی به ترک تبدیل شدند. انجمن‌های فراماسونری افزایش یافته و حزبی بنام "اتحاد و ترقی" را تأسیس نمودند. حزب "اتحاد و ترقی" قبل از بوجود آمدن اسرائیل، حزبی فراماسونی بود. مصطفی کمال آتاترک نیز یکی از اعضای این فراماسون‌ها است. اینان چکار کردند؟ سرزمین فلسطین را بر روی یهودیان گشوده و به این ترتیب جمهوری ترکیه در بنای کشور اسرائیل نقش خود را ایفا نمود. مصطفی کمال آتاترک که شماره عضویت وی در انجمن فراماسونری ۳۳ بود، یکی از کسانی بود که نقش اسرائیلیان را بازی می‌کند. اینان عملاً اسلام را به انشقاق کشاندند. آتاترک در اصل مخالف اسلام و جوهر آن بود. حتی مدارکی نیز وجود دارند با امضای وی مبنی بر اینکه چنین سیاست‌هایی را پیروی کرده است. به تمامی از نتایج سیاست‌هایش مطلع است. حمله‌ای همه جانبه را برای پشتیبانی از صهیونیسم شروع کرد. تأسیس جمهوری ترکیه از دو طرف اسلام را تضعیف نمود: اسلام در مقایسه با دوران عثمانی بیش از پیش ضعیف گشت. هنگامیکه این مسئله وارد دوران جمهوری ترکیه شد، اسلام پای در مرحله احتضار و نابودی نهاد. می‌توانیم مهر بزرگترین خیانت به اسلام را بنام ترکیه ثبت کنیم. به این طریق کشور اسرائیل بنیاد نهاده شد. اسرائیل یکی از اهرم‌های فشار در منطقه بوده و بسیار مؤثر می‌باشد. با همیاری ترک‌ها در منطقه خاورمیانه چند دولت را تأسیس نمودند. این دولتها ظاهراً دولتهایی اسلامی هستند، اما عملاً در خدمت ایدئولوژی صهیونیسم، عثمانی و کمالیسم قرار دارند و امپریالیسم اروپا و آمریکا قریب به ۲۰۰ سال است که از آنها طرفداری می‌کنند.

- امپراتوری عثمانی قدرتمند بود، اما یهودیان به آن نفوذ کرده و بعدها مجموعه عواملی باعث فروپاشی این امپراتوری شدند. یکی از دلایل داخلی فروپاشی امپراتوری عثمانی بروز توپنه‌های داخلی بود. یکی از دلایل خارجی نیز درگیری با نیروهای خارجی یعنی رقابت امپراتوریهای تازه به دوران رسیده، در نهایت منجر به نابودی امپراتوری گردید. هنگامیکه این امپراتوری فروپاشید، اطرافیان نیز به همان سرنوشت دچار شدند. چه کسی از این نابودی سود برد؟ کردها، عرب‌ها یا حتی امپراتوریهای نوظهور؟ منظورم این است که چه سودی از این نابودی عاید ما شد؟

رهبر آپو: بر سر این موضوع در بین روشنفکران و محققان خاورمیانه اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای بر این عقیده‌اند که فروپاشی امپراتوری عثمانی موجب حاکمیت امپریالیسم غرب شد. بعضی نیز معتقدند که جنبشهای ملی از این فروپاشی بهره بردند. اما باید با دیدگاهی دیگر این موضوع را مورد بررسی قرار داد. دو دیدگاه یاد شده چندان واقع بینانه نیستند. امپراتوری عثمانی، مخصوصاً در طی ۲۰۰ سال آخر عمر خود به ابزاری در دست امپریالیستها و استعمارگران غربی، تبدیل شد و در این بین بیشتر تحت تأثیر و نفوذ انگلیس و فرانسه قرار گرفته بود. این قدرت‌های غربی همچون آفریقا و هندوستان و آمریکا نمی‌توانستند در خاورمیانه استیلا یابند. زیرا خلق‌های این منطقه توسعه یافته و بیش از ۲۰۰ سال با مسیحیان در نبرد بودند و فرماندهانی همچون صلاح‌الدین ایوبی را بخود دیده بودند که طرف پیروز این جنگ‌ها بود. اروپا بار دیگر نمی‌توانست در این مناطق جای گیرد. در این شرایط بود که اروپائیان از عثمانیان همچون ابزاری برای دست‌یابی به مناطق خاورمیانه بهره بردند. در این مدت عثمانیان نیز بیش از پیش از سیاست‌های اروپائیان تقلید می‌کردند. غربی‌ها به مدت ۲۰۰ سال از این امپراتوری پشتیبانی کردند و بر عمر آن قریب ۲۰۰ سال افزودند. تاریخ ثابت می‌کند که یکی از سیاست‌های انگلیس دفاع از امپراتوری عثمانی بوده است. همچنین قصد بکارگیری این امپراتوری علیه تزارهای روس را داشتند. تزار می‌خواست به آب‌های گرم دست یابد و انگلیس‌ها هم از طریق عثمانیان قصد جلوگیری از این نقشه را داشتند. به همین سبب صحیح نیست که بگویم غرب باعث تلاشی شدن عثمانیان شد. در واقع از آن پشتیبانی کردند و به بلای جان خلق‌ها مبدل ساختند. خلق‌هایی که به اروپائیان یاری رساندند، طعمه امپریالیسم غرب گشتند و قتل عام‌های بسیاری متوجه آنها شد. یکی از ستونهای اصلی سیاست انگلیسیها دفاع از امپراتوری عثمانی و جلوگیری از فروپاشی آن بود. اواخر عمر امپراتوری عثمانی قریب ۱۰۰ سال به این شیوه سپری شد. برای نمونه می‌توان از ارمنی‌ها و یونانی‌ها نام برد. حتی مراحل اولیه جنبش‌های رهایی ملی اعراب بدست آنان سرکوب گردید. از این نیز فراتر و سیله‌ای برای شکست پروژه محمدعلی پاشا بودند. ابراهیم پاشا پسر محمد علی پاشا تا دروازه‌های استانبول پیش‌روی نمود و در سال ۱۸۳۶ این شهر در آستانه سقوط قرار گرفت. در این زمان بود که اروپائیان در کنار امپراتوری عثمانی قرار گرفته و از فروپاشی سلطنت جلوگیری نمودند. اگر پروژه محمد علی پاشا تحقق می‌یافت سوره صد سال قبل از تاریخ خود تأسیس می‌شد و کردستان نیز همچون کشوری ظهور می‌کرد و به مرحله تازه‌ای قدم می‌گذاشتیم. غربی‌ها علت اصلی شکست این پروژه بودند. به همین جهت است که می‌گوییم: تداوم حیات عثمانی بر ضد خلق‌های مسلمان بود.

- غرب به رهایی خلق‌های منطقه بالکان کمک کرد و در آزاد کردن خلق‌های منطقه بالکان از استعمار عثمانی نقش بسزایی داشته است. هدف غریبها از چنین سیاست‌هایی چیست و چه پیامی را در خود نهفته دارد؟

رهبر آپو: غرب از طریق خلق‌های منطقه بالکان ابزار لازم برای اعمال فشار بر عثمانی‌ها را بدست آورده بود تا به این طریق آنها را بیشتر به خود وابسته سازد. در زمان دفاع از این خلق‌ها، اختلاف و درگیری بیشتر شده و در نتیجه هر دو خلق بالکان و عثمانی به غرب بیشتر وابسته می‌گردند. حاکمیت غربی‌ها بر اختلاف و درگیری بین خلق‌ها استوار بود. در آن زمان غربی‌ها از یک طرف به رهایی خلق‌های بالکان از حاکمیت عثمانی کمک می‌کردند و از طرف دیگر امپراتوری عثمانی را بوسیله‌ای برای سرکوب خلق‌های مسلمان تبدیل کرده بود. خلق‌های مسلمان از ۱۹۰۰ به بعد به دست عثمانیها سرکوب شدند. امپراتوری عثمانی وسیله‌ای در دستان غربی‌ها بر علیه خلق‌های منطقه بود. اگر غربی‌ها چنین سیاستی را در پیش نمی‌گرفتند امپراتوری عثمانی در سالهای ۱۸۵۰ به پایان عمر خود می‌رسد و فرو می‌پاشید. قیام‌های مناطق عرب‌نشین و کردستان بسیار نیرومند بودند. اما سیاست‌های غربی‌ها مانع از شکوفا شدن این قیامها شد. غربی‌ها تا سال ۱۹۱۸ از عثمانیان شدیداً پشتیبانی کردند، حتی جمهوری ترکیه نیز با کمک صهیونیسم و انگلیس در پشت پرده واقعات تأسیس شد. خاک‌های ترکیه برای اسرائیل حاصلخیز و پربرکت بودند. همچنانکه دیدیم "دمیرل" در هفته گذشته در رابطه با اسرائیل سخن گفت و در جلسه سران امپریالیسم در "شرم‌الشیخ" شرکت کرد. بعد از آن همچون جنگ‌های صلیبی حمله‌ای را بر علیه سوریه، ایران و انقلاب ما آغاز کردند. پس این سیاست تا به حال نیز ادامه دارد. در این مورد می‌توان تاریخ قیام‌های خلق کرد و عرب را ورق بزیم و نتیجه بگیریم. تقریباً ۴۰۰ سال است که خلق‌های عرب و کرد در زیر سلطه عثمانی‌ها به خواب غفلت فرو رفته‌اند. هنگامی که این خلق‌ها به جنب و جوش درآمده و مخصوصاً در زمان محمد علی پاشا بپا خاستند، قدرت‌های غربی به کمک عثمانی‌ها شتافته و از پیروزی محمد علی پاشا جلوگیری نمودند. بعد از فروپاشی عثمانی، دولت‌های فرانسه و انگلیس اعراب را متلاشی نموده و زمینه را برای تفرقه و درگیری هموار نمودند تا بدین وسیله بتوانند کشوری بنام اسرائیل را در این منطقه بوجود آورند. قبلاً اختلافاتی در بین اعراب وجود داشت اما جنگ و درگیری وجود نداشت. اما اکنون به جنگ یکدیگر می‌پردازند و اسرائیل هم بمانند چماقی بر سر آنان قرار دارد.

- این گذشته است. آیا منظورت این است که تاریخ حوادث خود را بازمی‌آفریند؟ اگر گاهی بصورت تراژدی و گاهی بصورت کمدی خود را تکرار نماید، چه وضعی پیش می‌آید؟ مراکز جهانی نوین این تاریخ که به تکرار خود می‌پردازد، چیست؟ در بطن اختلافات و درگیریهای منطقه خاورمیانه چه چیز قرار دارد؟

رهبر آپو: به بررسی این موضوع می‌پردازیم اما باید بدانیم تا زمانیکه تاریخ این منطقه را ورق نزنیم از رویدادهای کنونی آن درک و واقعیت‌های نخواهیم داشت. مسئله مهم این است که بدانیم سرنوشت خلق‌های خاورمیانه به هم گره خورده است. به همین دلیل من بیشتر اما مختصر از تاریخ منطقه صحبت می‌کنم. بعد از تهدید فرانسه و انگلیس، مسئله اعراب پیچیده تر گشته و در نهایت، باعث شد که ترکیه بر سیاست‌های منطقه بیشتر

تأثیرگذار باشد. ترکیه در این اختلافات مداخله کرده و آنها را عمیقتر نمود. حال نیز ترکیه و اسرائیل با هم پیمانهایی را منعقد کرده و گردهمایی بزرگ "شرم‌الشیخ" با درخواست ترکیه و اسرائیل برگزار گردید. سران‌امپریالیسم جهانی و مهره‌هایشان در این گردهمایی حضور یافتند. در این لحظه است که تاریخ خود را تکرار می‌کند. مشکلات موجود به راه حلی نرسیده و عمق بیشتری یافتند. برنامه‌ها و سیاست‌های اسرائیل که با برنامه و سیاست‌های جهان و نیز ترکیه همخوانی دارد و تمام آنها نیز در یک چارچوب برنامه‌ریزی شده‌اند. اما در مورد عراق، این کشور با پروژه‌های اردنی روبروست که تدریجاً طرح‌ریزی می‌شود. حلقه محاصره اعمال شده سیاسی-اقتصادی بر کشورهای ایران و سوریه نیز تنگ‌تر می‌گردد. امروز نیز "دمیرل" با "کلینتون" گردهم می‌آیند و هدف از آن نیز اعمال محاصره بر روی سوریه است.

- مسئله‌ی کرد در کدامین نقطه از این نقشه جای می‌گیرد؟ آیا تاریخ خود را تکرار می‌کند؟

رهبر آپو: سلطان سلیم در رابطه با کردها سناریوهایی را طرح‌ریزی نمود. به تنهایی نمی‌توانست به مقابله با شیعه، علوی و سنی برخیزد. در این هنگام نقشه‌ای را پیاده کرد و آن عبارت از این بود که تعدادی کاغذ سفید با مقداری طلا را بنام شیخ ادریس بتلیسی برای آغاهای^{۲۹} کرد فرستاد. شیخ ادریس هم طریقت نقشبندی را نمایندگی می‌کرد. در آن دوره هم آغاهای کرد دچار مشکلات داخلی بودند. آنها از فشار اعمال شده از طرف دولت شیعه مذهب ایران و نیز از دست حکام سنی مذهب منطقه به تنگ آمده بودند. سلطان یاوز از این اختلافات سودجست و آنان را بر ضد دولت شیعه ایران تحریک نمود. از طریق شیخ ادریس بتلیسی که شیخ مقتدر در طریقت نقشبندی بود، با آنان رابطه برقرار نمود و با دادن حق حکمرانی بر منطقه خود و مقداری طلا آنان را فریب داده و به تحت فرمان خود درآورد. ادریس بتلیسی در نزدیک ساختن آغاهها به سلطان سلیم نقش مهمی را بازی کرد و سلطان نیز با کمک این اربابان توانست بر دولت شیعه مذهب صفوی در جنگ چالدران غلبه کند. اگر بیگ‌ها و اربابان کرد از سلطان پشتیبانی نمی‌نمودند، ترک‌های عثمانی نمی‌توانستند بر امپراتوری شیعه مذهب صفوی که تا کناره‌های رود فرات سلطه خود را گسترده بودند، چیره شوند. بعدها سلطان، قیام علویان در سیم را درهم کوبید. بعد از این مرحله مرزهای دولت عثمانی به مرزهای کنونی ایران رسید. این پیروزی بزرگی برای سلطان بود. ماهیت و چکیده سیاست عثمانی‌ها چنین بود: ۱- مناطق کردنشین را به چهار منطقه امیر نشین تقسیم کرد، این سیاست منطقه‌ای به مدت ۴۰۰ سال به درازا کشید. ۲- برای جنگ با صفویان، بر اربابان کرد تکیه کرد. ۳- اربابان کردی نیز در سایه چنین سیاست‌هایی بر طبقات پایین جامعه فشار بیشتری را وارد نمودند. نکته‌ای مهم در اینجا آن است که در آنزمان در منطقه بالکان هیچ حکومتی وجود نداشت اما چند حکومت کردی محلی در خاورمیانه وجود داشتند.

- چرا؟ برای اینکه در مقابل صفویان بتوانند از آنان استفاده کنند؟

^{۲۹} آغا، لفظ ارباب در زبان کردی و در میان کردها.

رهبر آپو: بله. برای اینکه از آنان نیرویی بوجود آورده و هنگام جنگ با شاه صفوی و اعراب از آنان استفاده کند. چند پیروزی بزرگ را نیز در جنگ‌های "مرج دابق" و "الریلانیه" به سبب همیاری کردها، بدست آوردند. بعد از اینکه به نتایج مطلوب دست یافتند، مرحله کاستن قدرت اربابان شروع شد. در سال‌های ۱۸۰۰ میلادی این حاکمان کردی (میرنشینان) قدرتی نداشته و با اختلافات داخلی خود دست به گریبان بودند. در این سال‌ها بود که قیام کردها آغاز گشته و به مدت ۱۵۰ سال تداوم یافت، اما تماماً به شکست انجامیدند. اربابانی که تشکیل حکومت محلی داده بودند سرانجام از بین رفتند و هیچ اثری از خود بجا نگذاشتند. تمام این اعمال نیز با تکیه بر سیاست‌های غرب بوجود آمده بودند. سیاست بکار گرفته شده در آن زمان تضعیف کردها و تقویت آشوری‌ها و ارامنه مسیحی بود. این سیاست تا آغاز مرحله‌ای تازه در سیاست غربی‌ها ادامه داشت. سلطان عبدالحمید هنگ‌های حمیدیه^{۳۰} را بوجود آورد تا قیام‌های بوجود آمده در داخل خاک عثمانی را سرکوب نماید. ترک‌های عثمانی بدست این سواران آشوری‌ها، اعراب، ارامنه و کردها را سرکوب و قتل عام نمودند. بعد از چنین سرکوب‌هایی اختلافات در بین کردها و ارامنه و آشوری‌ها شدت گرفت و به حالت تدافعی درآمد و با این اختلافات پتانسیل درونی خود را از دست داده و ضعیف گشتند. حتی گروه‌هایی از اعراب را که ترک‌ها خود تشکیل داده بودند در راستای قیام‌های اعراب و جلوگیری از احیای افکار ملی عربی دست به کار شدند. ترک‌ها با قدرتی که در میان خلق‌های کرد و عرب بدست آوردند، از رشد افکار ملی کرد و عرب جلوگیری کرده و به سرکوب آنان پرداختند. این بخشی از سیاست‌های عبدالحمید سلطان عثمانی بود. بعدها تمام جنبش‌های ملی را در نطفه خفه کرده و هیچ روزنه‌ای امیدی برای ظهور افکار ملی این ملت‌ها باقی نگذاشتند. به این ترتیب افکار ملی فرصت رشد نیافته و در جای خودراکد ماندند. قیام عظیم خلق عرب را که در سال ۱۹۱۶ شروع شده بود، سرکوب نمودند. از طرفی سنگ بنای کشور اسرائیل بر روی هم چیده می‌شد و از طرفی دیگر عراق شکل دیگری به خود می‌گرفت. قیام‌های بسیاری را در همان ابتدای کار سرکوب کردند. همچنان که بسیاری از قیام‌های عربی را بدست صهیونیسم از بین بردند، قیام خلق کرد را نیز بدست کمالیسم از بین بردند. در زمان امپراتوری عثمانی، قیام‌های خلق کرد با تکیه بر سیاست‌ها و کمک‌های غرب سرکوب شدند. در مرحله تشکیل جمهوری ترکیه، کرد مرده را در گوری قرار داده و بر آن سرپوشی بتونی نهادند^{۳۱}. انگلیسی‌ها از طریق کمالیست‌ها افراد مورد نظر خود را در میان کردها برگزیدند. کمالیسم محصول افکار صهیونیسم و استعمار انگلیس بود.

هنگ‌های حمیدیه و یا فوج‌های حمیدیه، که در دوران سلطان عبدالحمید از عشایر تشکیل داده شده و در ارتش بکار برده Hamidiye Alaylari^{۳۰}

می‌شدند. این هنگ‌ها عامل بسیاری از جنایت‌های عثمانیان محسوب می‌گردند.

پس از شکست شورش آگری به رهبری "احسان نوری پاشا"، روزنامه‌های ترکیه طرحی کاریکاتور مانند را چاپ کردند که کوه آگری و مزاری^{۳۱} Muheyyel Kurdistan burada بر آن را نشان می‌داد. بر روی مزار جمله‌ای با قاموسی که بیشتر به زبان عثمانیان شباهت دارد نوشته شده بود: یعنی "کردستان خیالی در اینجا مدفون است" و به زعم خود برای همیشه مسئله کرد را چنان مدفون کردند که باری دیگر توان پاختیزی را medfundir نداشته باشد

کمالیسم و کردهای مزدور دو محصول مهم سیاستهای غرب هستند. از طریق اسرائیل، قیام‌های اعراب را سرکوب نموده و از رشد و گسترش آنها جلوگیری نمودند. پروژه‌های عظیم خود را برای فشار بر یونانیان و کردها و ارامنه از طریق کمالیسم که محصول افکار منفعت‌طلبانه آنان بود، به اجرا درمی‌آوردند. این شیوه آنها تا کنون نیز ادامه دارد. این مسایل به طور کلی با همدیگر در ارتباطند. تا کنون سعی بر سرکوب نمودن قیام‌های کردی کرده‌اند. اگر نتوانستند آنها را از بین ببرند، ابتدا با ایجاد تفرقه و اختلاف آنها را از همدیگر جدا کرده و بعد از مدتی تحت کنترل درمی‌آورند تا به بازیچه‌ای در دستان امپریالیسم غربی و ترکیه قرار گیرند و از طریق آنها افکار منفعت‌طلبانه خود را عملی سازند.

- اما امروزه در میان تغییر و تحولات نامتوازن و منفعت‌طلبانه و نیز برخی از اختلافات و توافقات بین‌المللی قرار داریم. آمریکا با اروپا اختلاف نظرهایی دارد و بدنبال مستعمرات از طریق روش‌های نوینی است. خاورمیانه نیز در مرکز چالش‌های جهانی قرار دارد. اگر برداشت غربیان از مسایل متفاوت باشد بسیار عادی است، چون پای منافع متضاد در میان است. یعنی در خود قطب سرمایه‌داری اختلاف وجود دارد. پس چگونه مجدداً تکرار گذشته دوباره صورت می‌گیرد؟ آیا فکر می‌کنی که دوباره کردستان به چند امیرنشین کوچک و محلی تبدیل می‌شود تا در میان کردها تفرقه و چنددستگی بوجود بیاید و ضعیف گردیده و به مرکز تکیه غربی‌ها برای اجرای سیاست‌های خود تبدیل گردند؟ یا اینکه این امیرنشین‌ها رابر علیه ملت‌های دیگر بکار برند؟ PKK در این مورد چه موقعیتی دارد؟

رهبر آپو: تا بحال در مورد تاریخ گذشته روشنگری‌ها و توضیحاتی ارائه نمودیم. کسانی که از ادراک تاریخ بدورند، مشکل است بتوانند واقعیت‌های حال و آینده را درک کنند. برنامه‌های سیاسی غرب به راحتی به مناطق عرب‌نشین نفوذ پیدا کرد، اما در این بین موانعی نیز وجود دارد. مشخص‌ترین مانع برای سیاست‌های اجرایی غرب، کشور سوریه می‌باشد و اکنون درصدد باز نمودن گره سوریه هستند. آنها - چنانکه می‌گویند - با شعار مبارزه با ترور در آتیه‌ای نزدیک این گره کور را خواهد گشود. در زمان حال پرچمدار قیام دنیای عرب، سوریه است. بهمین دلیل است که می‌گویم رهبر سوریه در این مرحله نقش تاریخی مهمی را بازی می‌کند. در واقع نقش و افکار حافظ‌اسد تنها به افکار ملی محلی و سطحی محدود نیست بلکه دارای افکاری با پایه‌ای تاریخی و برخوردارهای انقلابی است. عرصه‌ای که در آن قرار داریم دارای برنامه و پروژه‌های قابل تأملی است. نه تنها اسرائیل بلکه تمام قدرت‌های جهانی که از اسرائیل حمایت می‌کنند، به اهمیت نقش سوریه واقفند. رهبری سوریه نیز نقش خود را بخوبی ایفا می‌کند. آنچه را که قدرت‌ها بنام صلح و آشتی انجام می‌دهند، مسئله تاکتیکی است. اگر مبارزه‌های مسلحانه خاتمه یابد، مبارزه‌ی سیاسی همچنان ادامه خواهد داشت. اگر بعضی از راهکارهای سیاسی

را بکار گرفته و به نتیجه برسند، این مبارزه از لحاظ روشنفکری و ادبی ادامه خواهد داشت. جنگ بین سوریه و اسرائیل از میدانی به میدان دیگر منتقل می‌شود.

در رابطه با کردها باید بگویم که مسئله کرد پیچیده‌ترین و دشوارترین معضل است. امیرنشین‌های کردی ایجاد نشدند. آنان می‌خواهند چنین حکومت‌هایی ایجاد کنند. بعد از این مراحل، PKK ظهور کرد. در زمان ظهور، آمریکا و اسرائیل و حتی اروپائیان نیز در نظر داشتند که افکار ملی کردها را وارد بازی نوینی کنند. در سال‌های ۱۹۶۰ حاکمان جهانی نقش خود را از طریق کردهای جنوب کردستان به اجرا درآوردند. قدرت‌های جهانی شاه ایران را به صحنه وارد نموده از طریق وی، رهبران کردهای جنوب را فراخوانده و کمک‌های مالی خود را به آنان اهدا نمودند، در نظر داشتند کردها را بر علیه حکومت مرکزی عراق بشورانند. اما بعد از اینکه حکومت عراق تسلیم خواسته‌های امپریالیسم گردید، توانستند با استفاده از قرارداد الجزایر، قیام کردها را سرکوب کنند. به‌خوبی مشاهده می‌شود که این نوع بازی‌های سیاسی، دارای دیدگاهی آمریکایی - اروپایی می‌باشند و از طریق اسرائیل و شاه ایران به اجرا درآمد و مسئله و افکار ملی کردها را به بازیچه خود تبدیل نمودند. در مراحل بعدی، صدام رئیس‌جمهور عراق را برای جنگ با ایران تحریک نمودند. این تحریک نیز نوعی بازی سیاسی اسرائیلی - آمریکایی بود. عراق امکانات بسیاری برای پیشرفت در اختیار داشت، اما بروز جنگ همه‌ی آنها را از بین برد. عراق روز به روز تضعیف می‌گردد. نقشه تازه‌ای را طراحی کرده و خواهان آماده‌سازی زمینه و بستر آن هستند. حال نقشه وپلان ترک - اردن مطرح است. تمام این نقشه‌ها برای تضعیف اعراب به اجرا درمی‌آیند. جنگ خلیج که برای تضعیف و در کنترل قرار دادن نیروی اعراب برپا شد، در ابتدا عراق را علیه کویت تحریک نمودند. بعد از آن عرب‌ها را بر ضد عراق تحریک و به جنگ با عراق پرداختند. به این ترتیب توانستند عرب را به‌دست عرب سرکوب نموده و از رشد و پیشرفت آنها جلوگیری کنند. خسارات وارده در جنگ کویت بالغ بر ۱۰۰ میلیارد دلار بود، به‌رغم اینکه امپریالیسم نیز درآمد چاه‌های نفت و مناطق نفت‌خیز را بدست گرفت. بعد از جنگ این منطقه بیشتر به غربی‌ها و مخصوصاً آمریکا وابسته گردید. در شرایط کنونی نیز به وضعیت عراق آنچنان که منافعشان ایجاب می‌کند، سر و سامان می‌دهند. حال نیز می‌خواهند کردها را با موضع و نقش از قبل تعیین شده، مواجه نموده و از آن همچون کارت و وسیله‌ای در خدمت سیاست‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای خود استفاده نمایند. به همین جهت نیز نیروهای "چکش تعادل" را بوجود آوردند. حال با این توضیحات می‌توانیم هم این مسایل بوجود آمده و هم PKK را روشن نماییم. PKK که در دهه ۱۹۷۰ و با چند گروه کوچک فعالیت خود را شروع نموده، پایه‌های ایدئولوژیکی خود را بر اساس سوسیالیسم علمی بنیاد نهاده، بر اشتباهات و انحرافات چپ ترک واقف گشته و معضل کرد را به طریقی علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در زمان پیدایش PKK، چپ ترک و احزاب کلاسیک کردی و مخصوصاً رهبری حزب دموکرات عراق PDK اعتراف می‌کردند که این حزب نوظهور به بلایی بزرگ برای احزاب دیگر تبدیل می‌شود. بیاد دارم که نمایندگان و اعضای اصلی این

احزاب در ترکیه به ما می‌گفتند: شما از نظر ما همچو "شمشیر دموکلس"^{۳۲} هستید، می‌خواهید مبارزه‌ای طبقاتی در کردستان برپا کنید و به این طریق با ما به مبارزه برخاستند. این احزاب از سال‌های ۱۹۷۵ گرفته تا کنون در حال جنگ و درگیری با ما هستند. این جنگ مدت ۲۰ سال هم از لحاظ ایدئولوژیکی، هم سیاسی و هم نظامی ادامه داشته و حال در موقعیت آتش‌بس بسر می‌بریم. این جنگ معانی و مفاهیم مهمی را در خود نهفته دارد. از یک طرف مبارزه‌ای طبقاتی است و از طرفی دیگر مبارزه‌ای ملی است. حزب دموکرات کردستان PDK به قدرت‌های بورژوایی و فئودالی تکیه دارد. برخی از احزاب خرده‌بورژوا هم همچون اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی وجود دارند که بر طبقه خرده‌بورژوای جامعه تکیه دارد. قبل از وجود آمدن PKK خواستار بر کردن خلاء رهبری در کردستان بودند. اما چون PKK رهبری کارگران را بر عهده داشت و ایدئولوژی آن برگرفته از سوسیالیسم علمی بود، توانست خود را از تخریبات و ضربات سوسیالیسم شوونی ترک و افکار سطحی ملی‌گرایی ابتدایی کردها رها کند و خود را از ضربات و لطمات آنها مصون بدارد، مبارزات ایدئولوژیکی و سیاسی خود را با تکیه بر خط‌مشی آزادی و استقلال اعلام داشته و از سال ۱۹۸۰ وارد عرصه مبارزاتی خاورمیانه گشتیم. با جنبش‌های انقلابی رهایی ملی اعراب همچون فلسطین و لبنان و سوریه در یک موضع قرار گرفتیم. براحتی می‌توانم بگویم که به مدت ۱۷ سال است که با این جنبش‌ها در یک سنگر به مبارزات خود ادامه می‌دهیم. آنچه که در این مدت آشکار شد این واقعیت بود که با دیدگاه شوونیستی سطحی‌نگرانه می‌توان با مسئله کرد برخورد کرد و نه می‌توان به انکار آن پرداخت. اگر با دیدی شوونیستی سطحی‌نگر به مسئله بنگریم، زمینه برای مداخله صهیونیسم، کمالیسم و امپریالیسم مهیا شده و آنها نیز مسئله کرد را به بازچه خود تبدیل و به منظور تهدید دیگران مورد استفاده قرار می‌دهند.

- چرا مسئله کرد به وسیله‌ای برای تهدید تبدیل می‌شود؟

رهبر آپو: چندین علت درونی وجود دارد. احزابی که در اکنون به نام جنبش‌های کردی به فعالیت مشغولند، ملی و دموکرات نیستند و افکار ملی و دموکراتیک را نمایندگی نمی‌کنند. طرز عملکرد این احزاب به شیوه‌ای عشیره‌ای و محلی بوده و از نقطه‌نظر شخصیتی نیز شخصیت کلاسیک و فئودالی را پشت سر نگذاشته و به نیروها بیگانه و خارجی وابسته‌اند و نمی‌توانند به مدت ۲۴ ساعت آزاد و مستقل عمل نموده و خود را سرپا نگهدارند. احزابی که در عراق و ترکیه با آنان به جنگ و مبارزه مشغولیم، جناح شوون سطحی‌نگر را نمایندگی می‌کنند که اینان نیز با خط‌مشی اینچنینی به جنگ همدیگر برخاسته و به تضعیف همدیگر می‌پردازند. تنها جناحی که از این جنگ‌ها سود می‌برد امپریالیسم است و با چنین برخوردی توانسته است که هر دو طرف درگیر را تحت کنترل

^{۳۲} شمشیر دموکلس، یک تهدید مستمر. شمشیر دموکلس به سبب داستان‌ش در تاریخ ثبت شده است. دموکلس همدم شاه مستبد دونیوسوس در شهر سیراکوزای سیسیل بود. در این افسانه آمده که دموکلس خوشبختی حکمدار را بسیار مبالغه می‌نمود. دونیوسوس وی را به یک ضیافت باشکوه دعوت کرده و زیر شمشیری می‌نشانده که تنها با یک نیش به سقف آویزان است. بدینگونه حکمران مستبد تقدیر کسی که اقتدار در دستش است را به وضعیت دموکلس در آن دم تشبیه می‌نماید. در قاموس سیاسی امروزمین بیان در دست نگه داشتن یک چیز بصورت تهدیدی مستمر بکار می‌رود.

خود در آورده و آنها را در راستای منافع خود بکار گیرد. همانگونه که سرنوشت خلق‌های بالکان و عرب را به بازی گرفت، حال به تکرار بازی‌های سیاسی خود در بین احزاب کردی مشغول است. اما ظهور PKK همه این محاسبات را برهم زد.

- این گونه تحلیلات ما را با پروژه برژینسکی مواجه می‌سازد. برای ایجاد جنگ داخلی بین کردها جنگ داخلی اعراب و جنگ مابین کرد و عرب.

رهبر آپو: PKK هدف شماره یک آمریکا است و هر روزه در آژانس‌های خبری و مطبوعات آنها بازتاب می‌یابد. بایستی دلایل آنرا کشف کرده و به جستجوی حقیقت پردازیم. چرا آمریکا چنین موضع سرسختانه‌ای را در برابر ما اتخاذ می‌کند؟ جواب این سوال با پروژه برژینسکی و کیسینجر در ارتباط است. PKK چه کرده و اهدافی که به دنبال آن است، کدامند؟ در جنگ و درگیری اخیر با نیروهای جنوب کردستان این موارد را بر زبان آورده‌ام و همه نیز مستند مکتوب هستند. شاید این جنگ (جنوب کردستان) همچون درگیری بین نیروهای کرد به نظر برسد و شاید آخرین درگیری باشد، اما فصل نوینی از روابط بین کردها و اتحاد آنها را رقم خواهد زد. اگر از زاویه دیگری به این جنگ‌ها بنگریم، می‌بینیم که نمی‌توان این جنگ‌ها را از نظر ماهیتی جنگ داخلی کردها قلمداد کرد. برخی از کردها ظاهراً لباس کردی بر تن آنها پوشیدند، اما واقعیت آن است که جنگ ما بر علیه این گونه از کردهاست. جنگ ما بر علیه نیروهای PDK (بارزانی) نیست بلکه بر علیه فاشیسم ترک، امپریالیسم و صهیونیسم است که اندک اندک در میدان‌های جنگ خود را نمایان می‌سازد. ما اتحاد کردها رابه شیوه‌ای نیرومندتر و منسجم‌تر شکل دادیم. چهره واقعی کسانی که با لباس کردی و با تکیه بر نیروهای جهانی همچون امپریالیسم و فاشیسم ترک به جنگ با ما می‌پردازند را برملا نمودیم. نیروهایی که به مدت ۳۰ سال بر علیه ما جنگیده و برنامه‌هایی را برای منافع خود طرح کرده بودند، باشکست مواجه شدند. در این مرحله می‌توانیم با نظارت و کنترل بر برخی از نیروها پرده از روی کردن‌های دیگری نیز برداریم. آنها چه کسانی هستند که می‌خواستند با نام کردها کارهایی را در اروپا و آمریکا انجام دهند؟ چه هدفی را دنبال می‌کردند؟ چه کسانی PKK را تروریست اعلام نمودند؟ جواب این سوالات در جلسه "شرم‌الشیخ" داده شد. چگونه در این جلسه دمیرل ما را هدف قرار داد و از چه کسانی و چگونه درخواست کمک نمود؟ امروز چه تقاضاهایی از آمریکا دارد؟ چگونه می‌خواهد صدها هزار نیروی مسلح را برای جنگ با ما آماده کند؟ واقعیت این است که در مرحله حساسی بسر می‌بریم. توانستیم که تا حدودی نقشه طرح‌ریزی شده آنان را به شیوه‌ای ماهرانه نقش بر آب نماییم. توانستیم نقشه‌های آمریکا، اسرائیل و بعضی از دول اروپایی و در رأس آنها آلمان را خنثی سازیم. طراحان این نقشه و توطئه فاشیستی فریاد برمی‌آورند که آپو در سوریه به چه کاری مشغول است؟ در این بین نیز تمام نیروها و مؤسسات خود را بکار انداخته تا اثبات نمایند که آپو در سوریه بسر می‌برد. تمام تضادها و اختلافات بین خود را به کناری نهاده و به طرح برنامه‌ای برای نابودی PKK مشغول شدند. کسانی که ماهیت این برنامه‌ها و توطئه‌ها را عمیقاً درک نکنند، هنگام مواجهه با آن

سردرگم شده و متحیر می‌مانند. اما اگر رویدادهای منطقه را عمیقاً درک نماید، به این نتیجه پی می‌برند که چرا PKK و مخصوصاً آپو در بحث‌های روزانه آنها چنین جایگاه ویژه‌ای دارد. رهبران احزاب دیگر کردستان به مدت ۳۰ سال هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ فکری و حتی بلحاظ جانی هم تحت کنترل دول خارجی قرار داشتند. به حدی تحت کنترل آنها قرار داشتند که در هر مسئله‌ای بدون مشورت آنها موضع‌گیری نمی‌نمودند. بهمین جهت مواضع اصولی و میهن‌دوستانه آنان کم‌رنگ و در بعضی جهات نیز در حداقل آن بسر می‌برد. دولت‌های بیگانه غربی همچون آمریکا و صهیونیسم بر این امر واقف بودند که چنین احزابی مسئله کرد را در دست دارند به همین جهت با به بازپس قرار دادن آنها خواستار آنند که برنامه‌های خود را به مرحله اجرا درآورند. بعد از جنگ خلیج، سودای به انجام رسیدن برنامه‌های خود را در سر می‌پروراندند. اما بعد از جنگ خلیج ما نیروی بیشتری کسب کرده و به جنوب کردستان نیز قدم گذاشتیم و تنظیمات ما در این عرصه نیز توسعه یافت. جنوب کردستان عرصه‌ای بود برای پیاده کردن و به اجرا گذاشتن برنامه و نقشه‌های آنها. قدرت‌هایی که بانگ برمی‌آوردند که کردها باید در این مناطق (جنوب کردستان) دارای چند منطقه امیرنشین باشند، در همان‌زمان می‌خواستند که خلق کرد ساکن در شمال کردستان را نابود و امحا نمایند. اما چرا؟ چون PKK در آنجا مستقر شده است. زیرا مدت زمانی است که توانسته‌ایم پرده از برنامه و پروژه‌های آنها در منطقه شمال کردستان برداشته و خنثی‌سازیم. تاکنون نیز توانسته‌ایم در جنوب کردستان برنامه‌های آنان را نقش بر آب نماییم و این خنثی‌سازی نیز حکومت آمریکا را مضطرب گردانیده است.

دولت ترکیه در بهار سال گذشته عملیاتی را تحت عنوان "فولاد" با پشتیبانی زره‌پوش و توپخانه و هواپیما با شرکت ۴۰ هزار نفر از نظامیان خود شروع کرد. هر کسی از وجود افسران و درجه‌داران ارتش اسرائیل در این عملیات که به مدت دو ماه ادامه داشت و آثار فرماندهی می‌کردند، مطلع بود و هدف از آن امحا و نابودی و بیرون راندن ما از این عرصه (جنوب کردستان) بود، تا بتوانند به پراکنیزه کردن برنامه و نقشه خود مشغول شوند. جنگ بزرگ و گسترده سال ۱۹۹۲ در بین PKK از یک طرف و YNK و PDK و ترکیه از طرف دیگر با این هدف شروع شد. اما در مقابل این فشار و ضربات ما به مقاومت پرداختیم، و در نهایت نیز نتوانستند بر ما پیروز شوند و ما را از این عرصه‌ها بیرون برانند. حتی جنگ سال ۱۹۸۲ نیروهای اسرائیل با ما در لبنان نیز در چارچوب امحای ما صورت پذیرفت. تمام این جنگ‌ها در چارچوب امپریالیستی - صهیونیستی طراحی شده‌اند. اما در مقابل آنها، ما قابلیت خنثی‌سازی این برنامه‌ها را از خود نشان دادیم. نیروهای غربی حاکم چه عکس‌العملی را از خود نشان دادند؟ تصمیم بر تروریست اعلام کردن PKK و سوریه گرفتند و آنها را تا حد خطرناک‌ترین تروریست‌ها در جهان ارتقا داده و به شدت از این نظریه طرفداری کردند. به این تبلیغات نیز اکتفا نکرده و کنگره‌ای را برگزار نمودند که این مسئله کوچکی به نظر نمی‌رسد. نمونه‌هایی از این قبیل عملکردها در تاریخ وجود دارد و حال نیز همان رویدادها دوباره تکرار میشوند. اینها چند رخداد واقعی هستند و عیناً بوقوع پیوسته‌اند. از هر زاویه‌ای که

بخواهی به مسئله کرد بنگری، مشاهده می کنی که سیاست‌های اجرایی افکار ملی‌گرایی ابتدایی و ملت‌های حاکم بر کردستان، کارایی گذشته را ندارند. اگر چنین سیاست‌هایی کارایی خود را نشان دهند، به معنای حاکم گشتن و پراکتیزه شدن پروژه امپریالیسم و صهیونیسم - پروژه‌های برژینسکی و کیسینجر - است و این نیز به معنای شکل‌گیری چند امیرنشین کرد در حال جنگ و جدا از هم و در عین حال درگیر با ملت‌های کردستان است. سه امیرنشین کردی که در حال جنگ و درگیری با حکومت‌هایی که حکومت آنها در دست نیروهای امپریالیستی قرار دارد و همچون کشورهای عربی تحت کنترل و هدایت آنان می‌باشند. حال اگر دولتی کردی بوجود آمد و یا کردستان فدرال باشد یا مستقل، از نقطه نظر ایدئولوژیکی و اجتماعی و در میدان‌های سیاست داخلی و خارجی منطقه‌ای و بین‌المللی در برابر سیاست‌های امپریالیستی قرار می‌گیرد، حتی از این نیز فراتر از لحاظ شخصیتی و اخلاقی نیز مخالف سیاست‌های آنان می‌باشد. با این شرایط چگونه به خود می‌نگرد؟!

جنبش کرد در هر منطقه و بخشی و تحت کنترل هر دولتی که باشد، انقلاب رستاخیز خود را ادامه داده و آن را توسعه می‌دهد و به یکی از علت‌های اساسی آزادی خلق‌های منطقه تبدیل می‌شود و بخاطر برخی از مسایل و معضلات با خلق‌های همسایه درگیر نمی‌شود. بلکه ارتباط موجود را به سطح اتحاد و دیالوگ ارتقا داده و به حل اختلافات تاریخی که از مرحله رسوخ اسلام و کاپیتالیسم به منطقه شروع و تا زمان حال تداوم داشته است، می‌پردازد. چنین عملی، بخشی از قضیه را شامل می‌شود. از طرفی دیگر، یکی از وظایف ما از دیدگاه طبقاتی نیز، از بین بردن آثار و تخریبات سرسپردگان و حلقه‌بگوشان نیروهای بیگانه است. هرگاه این طبقات و اقشار وابسته به بیگانگان در داخل روبه ضعف می‌روند، زیربنای مادی سیاست‌های وابستگی‌ساز و تفرقه‌بینداز و حکومت‌کن، نیز از بین می‌روند. چنین سیاست‌هایی در نقطه‌مقابل سیاست‌های امپریالیسم قرار دارد. چنین سیاست‌هایی در خدمت خلق‌های خاورمیانه و خلق کردستان، قرار دارند. آنان نیز بر این امر واقفند که سیاست‌های ما کاربرد بیشتری داشته و نتایج بهتری را به همراه دارد، بهمین دلیل تا حد امکان و با تمام امکانات به کمک کردهای وابسته به خود می‌شتابند. در مقابل آنها سعی در از بین بردن جناحی از کردها را دارند که ما رهبری آنها را بر عهده داریم.

چند روز قبل سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا اعلام کرد که بایستی PKK نابود شود. از چنین سخنانی باید درک نمود که سیاست‌هایی را که ما در سطح کردستان و منطقه خاورمیانه به اجرا درمی‌آوریم، منافع آنان را مورد تهدید قرار می‌دهد. از دیدگاه آنان دستاوردهای فعالیت ما در ترکیه، سوریه و عراق و ایران، همچون از دست رفتن منافع آنان است. به همین دلیل نیز به شدت به دشمنی ما می‌پردازند. این دستاوردها موجب افتخار من نیست و چنین ادعایی نیز ندارم که هر موفقیتی را بدست آورده‌ام یا گام‌های بزرگی را برای کسب پیروزی برداشته‌ام، اما مهم‌ترین جنبه‌ای که به نظر می‌رسد چنین است: انقلابی را که PKK هدایت کرده و رهبری آنرا بر عهده دارد، تمامی سیاست‌های دشمنانه آنها را (امپریالیسم و همدستانشان) نقش بر آب نموده و اتحاد و یکپارچگی بین خلق‌ها را استحکام بخشیده و آزادی و استقلال خلق‌ها را به ارمغان می‌آورد. این نیز به معنای

نابودی و ناکارآمد ماندن سیاست‌های اجرایی ۲۰۰ ساله نیروهای امپریالیستی، عثمانی، صهیونیسم، کمالیسم در منطقه است.

- کردها در بین دولت‌های منطقه پراکنده و تقسیم شده‌اند. شما می‌توانید به چه میزانی مشکلات موجود در منطقه را با استفاده از راهکارهای خود چاره‌یابی کنید، مخصوصاً که این مشکلات نیز در چندین منطقه وجود دارند؟ بعضی از شکاف‌ها وجود دارند که شرایط جغرافیایی معلول آن هستند. راه‌حل آنها به چه شیوه‌ای است؟ اگر پروژه تأسیس دولت با موفقیت به انجام رسید، این دولت چگونه خود را در بین دولت‌های منطقه مطرح خواهد نمود؟ چنین دولتی به دیواری در مقابل دولت‌های دیگر تبدیل می‌شود یا به پلی برای ایجاد ارتباط بین دولت‌ها؟ ارتباطات خود را با ترکیه بر چه اساسی پایه‌ریزی می‌کند؟ آیا از تمام دولت‌ها گسسته و به دولتی برای تجزیه دولت‌های همسایه تبدیل می‌شود؟

رهبر آپو: بدون شک نیروهای امپریالیستی نیز از شکاف‌های موجود بهره می‌برند. دولت‌هایی که با مسئله کرد دست به‌گریبانند یا باید راهکارهای تازه‌ای را در پیش بگیرند یا مسئله کرد به وسیله‌ای در دستان امپریالیسم و صهیونیسم باقی می‌ماند و هیچ راه‌حل دیگری نیز در پیش‌روی ندارد، چون پروژه برژینسکی - کیسینجر پراکتیزه می‌شود. چندین مانع در مقابل برنامه PKK وجود دارند. اما با برداشتی که از این موانع دارم و نیز با تکیه بر تجربه و آزمون‌های گذشته، این موانع را بسیار جدی و مهم نمی‌بینم. اگر هر یک از دولت‌های حاکم بر کردستان را به شیوه‌های جداگانه مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، جواب‌ها و راه‌حل‌های بهتری نصیب‌مان خواهد شد. اگر ترکیه را به عنوان الگویی برای حل مسئله در نظر بگیریم و در جستجوی راه‌حل‌های مسئله باشیم، می‌توانیم با دیدگاه وسیع‌تری با مسئله کرد برخورد کنیم. می‌توانیم در داخل مرزهای ترکیه بدنبال راه‌حلی فدرالی باشیم.

- آنچه را که مسعود ییلماز در سر می‌پرورانند، تا اندازه‌ای با این پروژه همخوانی دارد.

رهبر آپو: اگر مسعود ییلماز حقیقتاً بدنبال راه‌حل‌های سیاسی است، ما آماده‌ایم. ییلماز از چنین راه‌حلهایی سخن می‌گوید، اما به نظر من چندان صادقانه نیست. پیش کشیدن چنین بحث‌هایی تنها جنبه‌های تاکتیکی دارد، اگر در این راستا گام‌هایی برداشته شود، در ترکیه چه روی خواهد داد؟ دموکراسی استقرار یافته و خلق‌ها به آزادی و استقلال واقعی خود دست یافته و جان تازه‌ای می‌گیرند. چنین خلق‌هایی در منطقه خاورمیانه به همدیگر نزدیک‌تر شده و اتحاد بین آنها مستحکم‌تر می‌شود. به عبارتی دیگر چنین خلق‌هایی از مراکز امپریالیستی منطقه دور می‌گردند. حتی از دیدگاه طبقاتی نیز سرمایه و امکانات این خلق‌ها چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی، نیازهای آنان را برآورده نموده و به آنان روح تازه‌ای می‌بخشد و از مونی‌پلهای سرمایه نجات پیدا می‌کنند. این خلق‌ها به این طریق می‌توانند بر اساس اراده آزاد خود، نظام و سیستم اجتماعی - سیاسی خود را بنیاد نهند. دولتی دموکرات با چنین زندگی پربار و ارزشی را برای شهروندان خود به ارمغان می‌آورد و فرصت‌های شغلی و امکانات مادی را برای خلق‌ها ایجاد می‌کند و به اعتلای فرهنگی آنها کمک می‌کند. در چنین شرایطی به چه

دلیلی خلق‌ها از چنین دولت‌هایی جدا شوند؟ مسئله مهم در این میان دستیابی خلق‌ها به حقوق دموکراتیک، فرهنگی و ملی خود است. آلمان‌ها یک خلق را هستند، امادر سایه سیستم فدرالی زندگی خود را به سر می‌برند. در اسپانیا منطقه باسک وجود دارد که منطقه‌ای خودمختار است. در کشور سوئیس به چهار زبان اصلی در چهار کانتون تکلم می‌شود. شوروی سابق نیز نمونه‌ای از اتحاد دولت‌های مستقل بود. این کشورها نمونه‌هایی در سطح جهانی هستند که می‌توانند الگوهای جهت دستیابی به راه‌حلی برای مسئله‌ی ما باشند. فکر می‌کنم که زمینه چنین راه‌حلی در ایران نیز وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد که ایران به سوی سیستمی فدرالی گام بردارد. ایران وجود مناطق کردستان، آذربایجان، خوزستان و بلوچستان را قبول کرده است. اگر شیوه‌ای از حاکمیت کردها در عراق بوجود بیاید، چرا آن را همچون لطمه زدن به تمامیت ارضی عراق و دخالت در حاکمیت مرکزی عراق قلمداد می‌کنند؟ در شرایط کنونی سیاستی که بکپارچگی و اتحاد عراق را مورد تهدید قرار می‌دهد، سیاست‌های اعمال شده توسط شخص صدام حسین است. او با تحریک احساسات ملی‌گرایی ابتدایی در بین کرد و عرب و نیز سوداهای عشیره‌ای، یکپارچگی خاک عراق را مورد تهدید قرار می‌دهد. چنین افکار و سیاست‌هایی دلایل لازم جهت تجزیه‌ی عراق را بوجود می‌آورند. راه حل در عراق به چه طریقی میسر می‌شود؟ دولتی دموکراتیک که در آن خلق‌ها به حقوق ملی و آزادی‌های خود دست یابند.

- تئوری‌های مطرح شده شما با تئوری‌های "ملک حسین"^{۳۳} تفاوت چندانی ندارد. آیا سخنان شما با پروژه "ملک حسین" در یک راستا قرار ندارند؟

رهبر آپو: اگر به شکلی سطحی با این پروژه برخورد کنیم، در اولین برخورد همچون همانند "ملک حسین" به نظر می‌رسد. اما این تنها برخوردی سطحی است. اگر فدرالیسم مطابق نظرات من و براساس حق تعیین سرنوشت و اتحاد و منفعت و اراده خلق‌ها به اجرا درآید، پروژه ملک حسین شکست خواهد خورد. اما اگر پروژه اردنی خاورمیانه به اجرا درآید، دوباره ذهنیت سلطنت طلبی در عراق حاکم می‌گردد و الگوی عشیره‌ای نیرو گرفته و چندین امیرنشین با حاکمیت امرای کرد بوجود می‌آیند. به این طریق نیز مسائل و معضلات موجود حل نشده، بلکه عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌گردند.

- پس PKK چه پروژه‌ای را در برابر پروژه اردن در نظر دارد؟

رهبر آپو: پروژه‌ای که PKK آنرا مدنظر دارد و برای به انجام رسیدن آن فعالیت می‌کند، با پروژه‌های دیگر متفاوت است. از ذهنیت طایفه‌ای و عشیره‌ای و دیدگاه‌های محدود ملی‌گرایی ابتدایی بدور است، احترام متقابل بین خلق‌ها را افزایش داده و بر پایه سیاستی مستقل و اراده‌ی آزاد در چارچوب یک دولت قرار دارد. سیاست‌های خارجی این دولت نیز با سیاست‌های داخلی آن در ارتباط خواهد بود و به خلق‌های کرد و عرب نیرو می‌بخشد. حتی ایران نیز از چنین سیاستی و از طریق شیعه‌ها بهره‌مند خواهد شد. چنین پروژه‌ای وسیع و گسترده بوده و منافع

^{۳۳} ملک حسین، شاه اردن، پدر پادشاه کنونی کشور

تمام خلق‌های خاورمیانه از عرب و کرد و فارس و ترک گرفته تا شیعه و سنی و هر میهن‌دوست واقعی را در پی خواهد داشت و به آنان نیرو میبخشد.

- آیا می‌توان گفت این نقشه تقسیم تمامیت ارضی خاک عراق است؟

رهبر آپو: اگر از این پروژه چنین برداشتی داشته باشیم به معنای انکار و رد آن خواهد بود. تنها جناحی که از آن سود می‌برد در درجه اول، پروژه اردنی و بعدها پروژه آمریکا، اسرائیل و ترکیه است. در چنین حالتی پروژه‌های دیگر به موفقیت می‌رسند.

- تئوری شما حکایت از وجود یک نوع امید و آرزو دارد. اما در این بین جغرافیایی وجود دارد و این جغرافیا از حالتی بالونی برخوردار است. از یک طرف آنرا پر می‌کنی و از طرفی دیگر خالی می‌شود. تقسیم کرد در بین چند دولت نتایج دیگری را در پی خواهد داشت. فرض کنیم که چنین شیوه فدرالیسمی در ترکیه و عراق تحقق یابد. ارتباط بین کردهای عراق با کردهای ترکیه به چه شکلی خواهد بود؟

رهبر آپو: قبل از اینکه این پرسش را پاسخ دهم باید این موضوع را بهتر و بطور گسترده‌تری بررسی کنیم. امپریالیسم می‌خواهد ایران را در محاصره (اقتصادی - سیاسی) قرار دهد این هم یکی از اهداف اساسی و پایه‌ای آنان در منطقه خاورمیانه است. اگر ایران - با دیدگاهی که ما نسبت به مسئله داریم - بدنبال راه‌حل مسئله کرد نباشد، راه برای اجرای پروژه اردن - ترکیه هموار می‌شود و عراق نیز با تکیه بر ترکیه و اردن به نیروی مکمل آنان تبدیل شده و از خارج آمریکا و اسرائیل از این نیروهای مکمل حمایت و پشتیبانی به عمل می‌آورند. چندین واقعه نیز در این بین روی می‌دهند. آذری‌ها تحت‌الحمایه ترکیه قرار گرفته و کردهای ایران از کردهای عراق پشتیبانی خواهند کرد، در نتیجه ایران با تجزیه روبرو خواهد ماند که این نیز بسیار واضح و آشکار است. در مقابل چنین سیاستی ایران چه تدابیری را باید اتخاذ کند؟ باید با کردها قراردادهایی امضا نموده و توافقاتی انجام دهد و سیاست و پروژه‌های خود را همگام با آنان به اجرا درآورد و از سیاست‌های فشار و سرکوب دست بردارد. اگر سیاست فشار و انکار و سرکوب تدوام داشته باشد، نتیجه به نفع پروژه‌های دیگر به اتمام می‌رسد. اما اگر ایران بر اساس احترام به حق تعیین سرنوشت خلق کرد در داخل و خارج از مرزهای ایران و بر پایه استقلال و آزادی خلق‌ها با مسئله برخورد کند، خلق کرد برای این کشور بعنوان یکی از نیروهای اساسی بحساب خواهد آمد. ایران هم اکنون وجود یک استان را به نام کردها قبول نموده است. این استان رانیز باید نیرو بخشید و استان باید از امکانات مادی و معنوی و روشنفکری و ... موجود در سطح ایران حمایت کند و ارتباط خود را با نیروهای کردی موجود در کشورهای همسایه مستحکم نماید. به این طریق ایران مطمئناً به یکی از قدرت‌های منطقه تبدیل شده و همچون یکی از مراکز قدرت مورد توجه قرار می‌گیرد. مخصوصاً که خلق‌های کرد و فارس دارای پیشینه‌ای تاریخی،

جغرافیایی و اجتماعی با هم می‌باشند. در چنین شرایطی کرد و کردستان به یکی از قلعه‌های نفوذناپذیر در منطقه تبدیل می‌شود. تنها راه چاره‌ای که ایران باید به آن توسل کند، این راهکار است.

- آیا ایران از این تئوری حمایت می‌کند؟

رهبر آپو: به نظر می‌رسد که ایران چنین تئوری را درک کرده واز آن حمایت کند. فکر می‌کنم که منفعت ایران چنین ایجاب می‌کند که چنین سیاستی را به اجرا درآورد.

- پس سوریه؟ چه نظری برای کردها مقیم سوریه دارید؟

رهبر آپو: در خصوص سوریه باید خاطر نشان کنم که بیشتر جمعیت خلق ساکن در سوریه از شمال کردستان به این منطقه آمده‌اند. بعضی از نیروها از کردستان سوریه صحبت میکنند. اما به نظر ما این موضوع مسئله واقعی را در بر نمی‌گیرد. این تئوری ماهوی نبوده و مفهوم دقیقی نیست. صحیح‌تر آن است که بگوییم: کردهای سوریه.

کردهای سوریه از ظلم و جور روا شده از طرف عثمانی‌ها و بعداً جمهوری ترکیه، بخاطر مشارکت و همیاری با جنبش‌هایی که در کردستان ظهور کرده‌اند و بعداً سرکوب شده‌اند، به سوریه مهاجرت نموده‌اند. اگر به تاریخ ۱۵۰ ساله گذشته نظری بیافکنیم، مشاهده میکنیم که افرادی که برضد امپراتوری عثمانی و جمهوری ترکیه قیام نموده‌اند، بعد از شکست و سرکوب قیام به این مناطق آمده‌اند. برخی‌ها بخاطر شرایط اجتماعی و انتقام‌جویی‌های عشیره‌ای گشته‌اند. بعضی‌ها نیز به مناطق کوهستانی "عفرین" که "جبل‌الاکراد" عنوان می‌شود، پناهنده شدند. تحقیقات مختصری را انجام داده‌ام، مشاهده کردم. که بیشتر آنها از مناطق شمال کردستان به اینجا آمده‌اند. بعضی‌ها ۱۰۰ سال قبل و قسمتی نیز ۲۰۰ سال قبل آمده‌اند. حال اینها در اقلیت قرار دارند. ارمنی و چرکز^{۳۴} هم به این منطقه آمده‌اند. حتی اعراب "لاذقیه" نیز از "انطاکیه" آمده‌اند. تمام این خلق‌ها نیز به سبب ظلم و فشار امپراتوری عثمانی و کمالیست‌های ترکیه فراری شده‌اند. از این خلق‌ها در داخل مرزهای سوریه به عنوان اقلیت نامبرده می‌شود و نمی‌توان گفت که تنظیمات و جنبش‌های سیاسی آنان در تلاش برای جدا شدن از سوریه و تجزیه‌ی آن هستند، بلکه برعکس، اینان در سوریه ماندگار شده‌اند و اسکانشان در سوریه معنای وسیعی را دربر می‌گیرد. در این باره قصد ندارم تا چهره واقعی برخی از احزاب و جنبش‌ها را برملا نمایم، بلکه در مورد کردهای مقیم این منطقه می‌توانم به وضوح و آشکارا بگویم که از شمال کردستان به اینجا آمده‌اند. در اوایل که به این منطقه قدم گذاشتم، گفتم که باید حرکت به سمت جنوب را متوقف نموده و خود را برای حرکت بسمت شمال آماده نمایم.

- منظور شما از حرکت به سمت جنوب چیست؟

رهبر آپو: باید مهاجرت به طرف جنوب کردستان را متوقف و بازگشت بسوی شمال کردستان را شروع نمود. فعالیت و تلاش سخت و درازمدتی را در این راستا شروع نمودیم و کردهای مقیم سوریه را به سمت کوه‌های شمال کردستان یعنی همان مسکن اولیه رهنمون ساختیم. به نظر می‌رسد که دولت سوریه و کردها از چنین

^{۳۴} قومی ساکن در ترکیه که ریشه‌ای قفقازی دارند.

برخوردی راضی و خوشنود باشند، امادر دستگاه دولتی سوریه افرادی وجود دارند که فریاد برمی آورند و می پرسند: کردها سرزمینمان را تجزیه می کنند.

- شاید حق داشته باشند که بترسند. کسانی که تاریخ کرد و چگونگی استفاده از آنها مورد مطالعه قرار دهند، شاید حقیقتاً احساس خطر کنند؟

رهبر آپو: دیدگاه و برداشت آنان صحیح و علمی نیست. امکان اینکه در سوریه دولتی کردی تشکیل شود، وجود ندارد و نمی توان به عنوان مثال در عفرین دولت تشکیل داد. اگر دولتی در عفرین بوجود بیاید، نه دولت است و نه امیرنشین، بلکه شامل چند منطقه محصور در این جغرافیاست و بس. باید بعضی از حق و حقوق آنها در محدوده‌ی شهرداری‌ها به آنان واگذار شود که این در سوریه وجود دارد. بعضی از حقوق فرهنگی نیز به آنان داده شود و این مناطق "عین العرب"^{۳۵} و "قامشلو" را نیز در برمی گیرد و هر دو طرف هم دولت و هم کردها، از اینکار سود می برند. این به معنای تجزیه سوریه نیست. در اصل دولت سوریه نه با کردها، بلکه در اساس خود با ترکیه اختلاف و تضاد دارد. مسئله انطاکیه مسئله دولت‌های سوریه و ترکیه است. همینطور مسئله کیلیکیه هم. علاوه بر مسئله عرب‌های مقیم ترکیه و کردستان که مسئله‌ی سوریه است این گونه مسائل خارج از معضلات ناشی از آب و اختلاف سیاسی و اقتصادی است که لاینحل باقی مانده‌اند. این گونه مسائل نیز جزو مسایل اساسی سوریه هستند بویژه مسئله آب. هنوز مسائل را بطور ریشه‌ای حل نمی کنند. اما این مسئله روشن و واضح است که مسائل حل نشده کنونی به مسائل آینده تبدیل می شوند. پروژه‌های آبیاری ترکیه و ایجاد سد‌هایی بر روی هر دو رود دجله و فرات، سبب می شود تا سوریه به بیابان تبدیل شود و مراتع خشک و بی آب و علف در آن توسعه یابند که این نیز ضربه‌ای مهلک برای سوریه است. اگر رود فرات نباشد، قسمت اعظم خاک سوریه از بین می رود. در اینجا باید واقع بین بوده و مسئله کرد را واقع بینانه بررسی کنیم. بنظر من بسیاری از جوانب مسئله کرد از طریق سوریه حل می شوند. اگر دولتی تأسیس شود، در بین کشورهای منطقه و قبل از همه، وسیعترین فدرالیزم در ترکیه شکل می گیرد. در حالی که در عراق، فدرالیزم شکل کوچکتتری بخود می گیرد. اگر فدرالیزمی که از آن بحث می کنیم از طریق سوریه تحقق یابد، خطراتی را که از جانب ترکیه، سوریه را مورد تهدید قرار می دهند، از بین می روند. چون خطراتی که از جانب ترکیه بوجود می آیند عملاً خطراتی با تاریخی هستند که تا روزگار ما ادامه داشته است. اما خطرات ناشی از کردها کدامند؟

- چنین نظراتی در مورد مسئله کرد و خاورمیانه وجود دارد: همچون شمشیری دو لبه است هم می تواند مایه‌ی پشتیبانی باشد و هم مایه ایجاد اختلاف، تمام احتمالات نیز در بین این دو نظریه در حرکت هستند. دولت کردی با وجود چنین حالت‌هایی توازنات ژئوپولیتیکی با خود به همراه می آورد و تنها منطقه خاورمیانه را نیز دربر نمی گیرد بلکه باید رشد و پیشرفت آنها تا

^{۳۵} عین العرب در کردی "کوبانی" نام دارد.

مناطق آسیای مرکزی در نظر داشت. اجازه دهید تا وسعت دیدگاه‌هایمان را از وسعت جغرافیایی گسترده‌تر سازیم. بدون اینکه احتمال تحولات در منطقه روسیه را از یاد ببریم که این منطقه نیز بخاطر وجود دلایل تاریخی، جغرافیایی و غیره با این توازنات گره خورده است. می‌خواهم بگویم که آنچه در آسیای میانه رخ داد، تفاوت چندانی با نظرات و نقشه‌های برژینسکی ندارد. در این تحولات می‌توان نقش ترکیه را در دوباره شکل دهی بالکان [توازنات منطقه بالکان] از راه جنگ و درگیری بین اسلام و اسلاو را در نظر گرفت. اسلام و اسلاو دو طرز تفکر هستند که از نقطه نظر تاریخی به ضدیت با تفکر یهودی پرداخته‌اند این در حالیست که یهودیان [واقعیت] خود را در آناتولی مستحکم نموده و به سوی آسیای مرکزی گام بر می‌داشتند.

رهبر آپو: به موضوع اصلی برگردیم.

خطراتی که سوریه را از جانب آناتولی مورد تهدید قرار می‌دهد، خطراتی با ریشه تاریخی هستند. رومی‌ها و بیزانسی‌ها از آناتولی گذر نموده و به این وارد شدند. عثمانی‌ها و صهیونیزم هم از آناتولی سر بر آوردند. این خطرات تاریخی بر علیه سوریه نشأت گرفته از منطقه آناتولی است.

آیا کردها می‌توانند از اینگونه خطرات جلوگیری به عمل آورند؟ کسانی که جغرافیای کردستان را از نظر بگذرانند، مشاهده می‌کنند که جغرافیای کردستان همچون سپری دفاعی برای سوریه از طرف مرزهای شمالی است. کردستان مانعی است که از آن محافظت می‌کند. هنگامی که این سپر به دست سلطان سلیم افتاد، توانست سوریه را فتح نموده و سرکوب نماید. با سپر در تاریخ نیز این واقعیت آشکار می‌شود که تمام کسانی که این سپر جغرافیایی را در دست گرفته‌اند توانسته‌اند سوریه را شکست دهند. در تاریخ گذشته دولت‌هایی که این سپر را بدست گرفته‌اند، آنرا همچون یکی از نقاط ضعف سوریه برای شکست وی بکار برده‌اند. اگر می‌خواهی سوریه را در اختیار داشته باشی، باید این سپر تحت نظارت و کنترل تو باشد.

- به عبارتی سپر کُرد؟

رهبر آپو: بله. کسانی که توانسته‌اند اراده کردها را اختیار بگیرند، همیشه در مقابل سوریه به برتری دست یافته‌اند. کردها به مدت قریب ۴۰۰ سال در دستان عثمانی قرارداد شدند و یکی از دلایل شکست سوریه را تشکیل داده‌اند. حال نیز اگر دوباره در دستان ترکیه قرار گیرند همان وقایع تاریخی به وقوع می‌پیوندد. این موضوع بسیار واضح و آشکار است و نیازی به اطناب آن وجود ندارد. در چنین شرایطی سیاست‌های ملی سوریه چنین ایجاب می‌کند که این سپر جغرافیایی را از دست حاکمان آناتولی خارج سازد. اگر این سپر را از کنترل آنان خارج نسازد، قادر به تضمین امنیت استراتژیکی خود نیست. بهمین دلیل است که می‌گویم کردهایی که در سوریه ساکن گشته‌اند می‌توانند در این مورد به ایفای نقش پردازند. سیاست کردستان سوریه نیز می‌تواند در حول این محور باشد و چنین نقشی را بازی کند. چنین سیاستی در ترکیه قرار داشته باشد یا در عراق تفاوت چندانی ندارد. مسئله

مهم این است که در ترکیه به اجرا درآید چون بخش اعظم کردستان در آنجا واقع شده است. و با مناطق شمالی سوریه هم مرز است. کردها پراکنده شده اند، از سلسه جبال جودی گرفته تا کوههای آمانوس و از آنجا تا به عرب‌های ساکن انطاکیه که منطقه اختلاط و تقارن کرد و عرب است. بغیر از گروه اتنیکی ترکمن، ترک‌ها در این منطقه ساکن نیستند. ترکمن‌ها، جزو ترک‌های آناتولی نیستند. حال اگر این تابلو را با چنین وضعیت جغرافیایی در نظر بگیریم و آسایش و امنیت سوریه را در نظر داشته باشیم وجود جنبش کردی لازم و ضروری است. این تنها دیدگاه شخصی من نیست. بلکه دیدگاهی عینی است و تاریخ آنرا اثبات نموده است و در اینجا نیز قصد نداریم که به تفسیر و تحلیل این موضوع پردازیم. مطمئنا رهبران سوریه نیز بر این امر واقفند و من هم با درک صحیح از واقعیات خاورمیانه و سعی در شناخت جغرافیای آن، به این موضوع پی برده‌ام. رئیس جمهور "حافظ اسد" چنین دیدگاهی را برای مسئله کرد در نظر دارد و دیدگاهی با افقی گسترده تر دارد. ما نیز به این مورد پی برده‌ایم.

- حزب شما از دیدگاهی سیاسی مستقیما سبب ایجاد مسئله و دردسر برای سوریه می‌شود. همیشه سوریه بعنوان مقصر جنگ و درگیری شما با نیروهای ترکیه قلمداد می‌شود و سوریه نیازی به وجود اختلافات بیشتری با ترکیه ندارد.

رهبر آپو: هنگامیکه ادعا شد که PKK در سوریه است، کلیتون هر روزه در پی این ادعا بود. وزیر امور خارجه "گریستوفر" را هر روز تحت فشار قرار می‌داد تا وقتی وارد "دمشق" شد، موضوع حزب ما را به پیش بکشد و ارتباط PKK و سوریه را جویا شود. در اصل، آنها نمی‌خواهند تنها به ما ضربه بزنند. بلکه سعی می‌نمایند تا موضع‌گیری استراتژیک سوریه را مورد هدف قرار دهند.

- استراتژی و موضع‌گیری‌های شما با موضع‌گیری‌های سوریه به رهبری "حافظ اسد" در ارتباط است و با چنین دیدگاه و برداشتی اختلافات آتی خاورمیانه را می‌نگرید. اما اگر واقعیات موضع‌گیری‌های سوریه تغییر یابد چه وضعی پیش می‌آید؟ همانگونه که می‌دانید دنیا پر از توطئه و دسایس گوناگون است.

رهبر آپو: در آزمون سوریه به وضعیت قبلی خود برمی‌گردد. رهبری "حافظ اسد" باعث افتخار سوریه است. بزرگترین دوران میهن دوستی را سوریه در دوران حکومت "حافظ اسد" سپری نموده است در این دوران بود که سوریه به یکی از قدرت‌های منطقه تبدیل و به قدرت رسید. اگر رهبری سوریه متحول شود، شاید سوریه به سرعت تحت نفوذ افکار عشیره‌ای و ملی و از طریق سرمایه و طبقه کمپرادور وابسته تجزیه شود. حتی احتمال دارد که تفکرات و احساسات عشیره‌ای در این کشور دوباره فرصت رشد و پیشرفت را بیابند. که این نیز به معنای نابودی سوریه است. در این شرایط احتمال دارد که چند امیر نشین یا چند طبقه کمپرادور وابسته به نیروهای خارجی همچون گذشته بر سر حکم بیابند. وجود "حافظ اسد" ظهور اینگونه احتمالات را [تا حد زیادی] کاهش می‌دهد. سوریه راه‌حل دیگری را در پیش روی ندارد. اگر سوریه کنونی از بین برود، با وضعیت جدیدی روبرو می‌شویم که آنگاه نخواهم توانست بدینگونه سخن بگویم. سوالات تازه‌تری ظهور خواهند کرد.

- در سیاست استقرار وجود ندارد. آنچه را که همچون استراتژی در نظر گرفته می‌شود شاید به تاکتیک تبدیل شود. دولت ترکیه فشارهای بسیاری را برای خارج نمودن شما و حزبتان از سوریه، بر آن وارد می‌کند. احتمال دارد که دیدگاه‌های سوریه به شکل دیگری تغییر یابد. رهبر آپو: این تغییرات آنی روی نمی‌دهند. وضعیت کردستان در تعیین استراتژی سوریه جایگاه ویژه‌ای دارد و این نیز در زمان کنونی و بعد از ظهور PKK خود را نمایان نموده است. واقعیت دیگری در میان است: چرا این حد از مسائلی بحث کنیم که در ارتباط با وجود نوعی رابطه میان PKK و سوریه باشد که مراکز هم‌چون اسرائیل و آمریکا و ترکیه، آنرا مطرح می‌کنند؟ چرا در "شرم الشيخ" از این قبیل مسائل بحث نمودند؟ دولت ترکیه خواستار ایجاد اختلاف مابین PKK و دولت سوریه است. این دولت‌ها نمی‌خواهند که مشکلات سوریه چاره‌یابی شوند. آنها می‌خواهند که کار PKK و سوریه به جنگ و درگیری بکشد.

- اگر چنین وضعیتی پیش بیاید، رابطه شما با دولت ترک به چه وضعیتی درمی‌آید؟ اگر کردهای سوریه خواستار استقرار دولت کردی باشند، چه وضعیتی پیش می‌آید؟

رهبر آپو: می‌گویند آخر الامر می‌توانید به ما مراجعه کنید. می‌گویند: جزو کردهای ما شوید. ما از این موضوع بخوبی مطلع هستیم. اما ما از حقوق خلق‌ها دفاع می‌کنیم. بخاطر اینکه ما از حقوق خلق‌ها دفاع می‌کنیم، می‌دانیم موضع‌گیری ما در مقابل سوریه با دیدگاه‌های استراتژیکی ما در چه راستایی قرار دارند و اگر سوریه بخواهد که مرزهای شمالی خود را هم از نظر تاریخی و هم از نظر استراتژیکی که ۸۰۰ کیلومتر را دربر می‌گیرد محافظت کند، باید دیدگاه مخصوصی را نسبت به موضوع کرد داشته باشد. چون موفقیت کردها در این مرزها بهترین مدار و خط دفاع برای ایجاد امنیت و آسایش سوریه است و از خطرهای ایجاد شده از آناتولی جلوگیری به عمل می‌آورد. حتی از تهدیدات و خطراتی که از آسیای میانه به منطقه سرازیر می‌شوند جلوگیری می‌کند. اگر سوریه شیفته‌ی تفکرات عشیره‌ای باشد، اختلافات و تضادهایی در آن بوجود می‌آید. که این هم مسئله‌ای ملی است نه مسئله‌ای عشیره‌ای. وجود کرد در این حالت مورد نظر منشا هیچگونه تهدیدی نیست. این در حالیست که جنگ‌های عشیره‌ای اختلافات و تناقضات گوناگونی را بوجود می‌آورد. هم اکنون چنین اختلافاتی وجود ندارد. کردهای سوریه به لحاظ جمعیتی ۵٪ جمعیت کردستان را شامل می‌شود. این جمعیت نیز در زمان حکمرانی ایوبیان تا زمان حال، از مناطق شمال کردستان به این مناطق کوچ کرده‌اند. به همین دلیل است که می‌گوییم اگر دولتی را برای خود می‌خواهید باید به طرف شمال کردستان رهسپار شوید. در آنجاست که می‌تواند بدور هم جمع شده و دوباره چرخشی به طرف سوریه داشته باشند. می‌توانند روابط مهمی را با اطرافیان و دوستان خود ببندند. این نیز فرصت خوبی هم برای آنها و هم برای سوریه است. اگر کرد در مناطق شمال کردستان به دولت دست یابند و ارتباط استراتژیکی دوستانه‌ای با سوریه و دولت‌های عرب برقرار کنند، نیرو و قدرت بزرگی هم برای سوریه و هم برای دنیای عرب بوجود می‌آید.

- پس خطراتی که از جانب عراق باشند؟

رهبر آپو: خطرات و تهدیداتی که از جانب عراق باشند، همچنین خطرات و تهدیداتی را که از جانب اردن و اسرائیل بوجود می‌آیند را نیز حل می‌کنند.

پایان روز سوم

روز چهارم

- ما هم اکنون که در حال گفتگو هستیم، ارتش ترکیه در حال آماده‌سازی نیروهایش برای اجرای یک سلسله عملیات در مناطق کوهستانی کردستان است و برای این منظور نزدیک به سیصد هزار نفر از نیروهای خود را بسیج نموده است. "مسعود ییلماز" در اولین سخنرانی خود در پست نخست‌وزیری اعلام کرد که ما موضع تندی را در برابر سوریه اتخاذ خواهیم کرد. این گفتار چندین معنا و مفهوم را در خود نهفته دارد. احتمال دارد عملیاتی را که علیه نیروهای شما به اجرا درمی‌آوردند و بهانه آنها جنگ با PKK و نیز وجود ادعاهایی که دال بر همکاری سوریه با PKK و برآورده نمودن احتیاجات لجستیکی آنان است به جنگ با سوریه مبدل شود. اگر چنین چیزی روی دهد، توانایی و آمادگی شما در هر دو جبهه به چه میزانی است؟ [هم جبهه ترکیه و هم جبهه سوریه]. تأکید می‌کنم که سوریه تاریخ خونباری را با عثمانی‌ها سپری کرده است. بعید نیست که نیروهای ترکیه به مرزهای سوریه تعرض کنند.

رهبر آپو: می‌توان از نحوه ارتباطات استراتژیکی به جواب این مسئله دست یافت. اگر خواهان آن هستی که "یاووز" پیروز میدان نباشد باید حمایت کردها را جلب کنی. اما باید در نظر داشت که دولت قدرتمند کنونی سوریه در دوران عثمانی‌ها به‌سر نمی‌برد. اگر می‌خواهی که از این گونه تهدیدات و خطرات جلوگیری به عمل آوری و اثرات آن را خنثی‌سازی، تنها با ارتش سوریه امکان‌پذیر نیست. می‌توانیم در این مورد نمونه‌ای تاریخی را بیان داریم. سپاهیان "محمد علی پاشا" و "ابراهیم پاشا" نتوانستند پیروز میدان جنگ باشند چون تنها بودند.

جنگی را که تو از آن بحث می کنی یا منتظر به وقوع پیوستن آن هستی، در این جنگ نقش کردها از جایگاه ویژه و تعیین کننده ای برخوردار است. به همین دلیل است که می گویم: اگر سوریه بخواهد عوارض این گونه تهدیدات و خطرات ناشی از آن را به حداقل کاهش دهد و امنیت و آسایش داخلی خود را برقرار کند، باید نیروهای خود را به خود جلب نماید. اگر چنین راهی را در پیش نگیرد در آینده ای نه چندان دور، این خطرات و تهدیدات از طرف آناتولی به سوریه سرازیر شده و سوریه قدرت و توانایی خود را از دست می دهد. در این مورد می توانیم نمونه ای دیگر را بیان داریم. در زمانی که "انطاکیه" را از سوریه جدا کردند به موازات وی و در همان زمان "درسیم" شکست خورد. اگر "درسیم کرد" شکست نمی خورد، "انطاکیه عرب" نیز شکست نمی خورد. اگر "درسیم و انطاکیه" با هم و در یک زمان قیام می نمودند، کمالیسم نمی توانست بر تمام مناطق ترکیه حکم براند. در دوران حاکمیت کمالیسم، شکست "انطاکیه" با شکست "درسیم" مصادف بود.

بدون شک من از آماده سازی نیروهای ارتش ترکیه خبر دارم. اگر این موضوع را به طور جامع و کامل در نظر بگیریم، در آن چندین معاهده ای استراتژیکی مهرشده توسط نیروهای ترکیه و اسرائیل مشاهده می شود. پانزده سال است که ارتش تحت فرماندهی ژنرال "چویک بیر" (که ارتش ترکیه تحت فرمان وی می باشد و یکی از مزدوران "کنعان اورن" است) است و حال نیز چنین عملیاتی را به عمل می رساند. در این اواخر با مقامات آمریکایی نیز دیدار و ملاقات نموده است. احتمالاً هدف از اجرای چنین عملیاتی، سوریه باشد. این ژنرال چندین برنامه را برای آینده در سر می پروراند که مرحله به مرحله آن را به اجرا درمی آورد. برنامه های خود را در دوران "مسعود یلماز" نیز در همان راستا ادامه می دهند.

- برای آینده ای دور چه برنامه ای در سر می پروراند؟

رهبر آپو: واقعیت آن است که یک نقشه گسترده ترکیه-اسرائیل در میان است.

- آیا این نقشه هیچ ارتباطی با روسیه دارد؟

رهبر آپو: این نقشه برای مقابله با اسلاوهای روسی است. همچنانکه برای مقابله با خلق های اسلامی است. اسرائیل و ترکیه می خواهند خلق های موجود در منطقه جغرافیایی بین دریای اژه تا آسیای میانه را از هم جدا کنند. توافق امضا شده بین ترکیه و اسرائیل بر این مبنا قرار دارد. مناطق مذکور از دریای سفید تا منطقه چین را دربر می گیرد. آنها می خواهند اختلافات موجود در منطقه بوسنی را در چارچوب این نقشه چاره یابی کنند. آنها نیز زیر سایه آمریکا به چنین راه حلی دست یافته اند. از این گذشته در نظر دارند تا چنین استراتژی را بر یونان حاکم کنند تا ضعیف شده و آن را به خود وابسته نمایند. اما یونان در برابر آنها مقاومت کرده و حاضر نیست که در زیر فشار چنین معاهداتی به آنان ملحق شود. چون با ترکیه اختلافات تاریخی دارد و این اختلافات راه را بر چنین اتفاقا و پیمان هایی مسدود می کند. ترکیه، اسرائیل و آمریکا در تلاشند تا از طریق "ئاتو" یونان را به چنین نقشه ای ملحق سازند. اگر این پیمان نامه ها به مرحله اجرا درآیند و طرفین بر سر مفاد آن به توافق برسند، آناتولی، روسیه،

آذربایجان، چین و حتی ارمنستان را نیز دربر می‌گیرد. ارمنستان به شیوه‌ای جامع در این نقشه جای نمی‌گیرد اما از طریق وابستگی به آمریکا آن را به این نقشه پیوند می‌دهند. در این مرحله به دنبال راه‌حلی برای این اختلاف هستند از سرزمین‌های ترکمنستان، قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ترکستان چین برای تحت فشار قرار دادن چین استفاده می‌کنند. از طرفی از راه تایوان و از طرفی دیگر از راه ترکمنستان وارد می‌شوند. بعدها از طریق آذربایجان ایران، ایران را تجزیه می‌کنند و از طریق کردهای وابسته و مزدور، ایران و عراق را به خود وابسته و تحت نفوذ خود در می‌آورند. بخشی از اعراب نیز وجود دارند که در این راه با آنها همکاری می‌کنند. این نقشه، توافق استراتژیک در بین ترکیه و اسرائیل است.

- اردن در چه وضعیتی بسر می‌برد؟ در این نقشه، چه جایگاهی دارد؟

رهبر آپو: اردن در آخرین حلقه این نقشه قرار دارد. به مدت ۳ سال است که چنین توافقی را آماده می‌کنند.

- اگر این پلان و نقشه با موفقیت به اجرا درآید، روسیه به چه وضعیتی دچار می‌شود؟ دولت

و خلق‌های اسلامی چه کار می‌کنند؟

رهبر آپو: تمام این کشورها با خلق‌هایشان اراده خود را تسلیم آنان می‌کنند و حتی روسیه نیز ضعیف خواهد شد. روسیه به عقب نشینی می‌پردازد. به خاطر مسئله چچن چیزی نمانده فروپاشد. اگر از آذربایجان، ترکمنستان، قزاقستان، ازبکستان و قرقیزستان جلوگیری کند، چه وضعی پیش می‌آید؟ این احتمال مرحله به مرحله به اجرا در می‌آید. در این وضعیت چه بر سر روسیه خواهد آمد؟

استراتژی و نقشه‌ی خطرناکی در برابر استراتژی خلق‌های خاورمیانه و خلق‌های اسلامی طرح‌ریزی شده است و این استراتژی نیز، باید جای خود را باز کرده و پایه‌های آن مستحکم شود. استراتژی را که PKK سعی در پراکنده کردن آن دارد، در واقع در برابر استراتژی خطرناک طراحی شده است. در این استراتژی از کردستان همچون خنجر برای تجزیه و پاره‌پاره کردن نقشه‌های طرف مقابل استفاده می‌شود از سوریه گرفته تا قفقاز. مرزهای کردستان تا مرزهای، گرجستان، و ارمنستان گسترده است. اگر کردستان در این منطقه بنا نهاده شود یا فدرالیسم در آن تأسیس شود، نقشه‌ها و توطئه‌های طراحی شده ضربه مهلکی بر آنها وارد می‌شود به شیوه‌ای که دیگر توانایی قد علم کردن از آنان سلب می‌شود. به این طریق نیز اختلافات موجود در آناتولی نیز به راه حلی می‌رسند و خطرات و تهدیدات این منطقه از بین می‌رود. همچنین خطرات و تهدیداتی را که بر مسیر [پیشرفت] ایران، عراق و حتی روسیه قرار گرفته‌اند از بین می‌روند.

- بسیاری می‌خواستم که در مورد روسیه اطلاعاتی بدست آورم. چون روسیه در منتهالیه

این مرزها و نقشه‌ها قرار دارد. آیا بر تحولات روسیه واقف هستی؟

رهبر آپو: اگر روسیه بخواهد از منافع خود در برابر خطرات نقشه‌های ترکیه و اسرائیل یا به عبارتی کمالیسم و صهیونیسم، محافظت کند، باید درباره موضوع کرد، نقش مهمی را ایفا کند. اگر مسئله کردها به شیوه‌ای که از آن

بحث نمودیم حل شود، تمامی خطراتی که [از طرف منطقه آناتولی] روسیه را تهدید می‌کند و روسیه نیز صدها سال است که از بروز آنان نگران است، منفعل می‌شوند. اما اگر مسئله کرد لاینحل بماند، خطرات ناشی از آن همچنان روسیه را مورد تهدید قرار می‌دهند و بر تخریبات آن نیز افزوده می‌گردد. روسیه به تدریج از این مسئله آگاهی می‌یابد و با گذشت زمان خواهان برقراری روابطی مستحکم با PKK خواهد بود. گذشته از این روابط، خود روسیه دارای افکار شوونیستی سطحی است و به افکاری در خاورمیانه شبیه است که رواج بیشتری دارند.

- اگر برژینسکی چنین تئوری و برنامه‌ای را که اسرائیل، آمریکا و ترکیه آنرا عملی می‌نمایند، پیش کشیده و طراحی کرده باشد، "بوریس یلسین" هم یکی از عاملین اجرای آن است. نیروهای ملی و کمونیستی واقع در روسیه حتی شخصیت‌های دموکرات موجود در این کشور، "یلتسین" را به عنوان یک اشغالگر قلمداد می‌کنند تا یک رئیس‌جمهور. اگر "یلتسین" بخواهد مجدداً برنامه "استالین" را در قبال "جمهوری مهاباد" تکرار کند، چه وضعیتی پیش می‌آید؟ با این فرض که اگر حکومتی کردی شکل گرفت و "یلتسین" همچنان بر اریکه قدرت تکیه داشت.

رهبر آپو: روس‌ها به ما کمک نمی‌کنند. موضع آنها هم در قبال ترکیه این است: اگر در مسئله چچن دخالت کنی، در مسئله کردها مداخله خواهم کرد. اگر در مسائل جمهوریهای آسیای مرکزی مداخله کنی، دوباره در مسائل مربوط به کردها مداخله خواهم کرد. این دیدگاه و برداشت پراگماتیکی-منفعت‌طلبانه سطحی روسیه را نشان می‌دهد. روسیه دارای موضعی اصولی نیست و در ردیف دوستانه جای نمی‌گیرد. مواضع روسیه، بسیار تاکتیکی هستند. اما در عین حال جناح‌هایی در روسیه قرار دارند که دارای مواضع و برداشت‌های استراتژیک هستند و با چنین دیدگاهی با مسائل برخورد می‌کنند. احتمال دارد در آینده [روسیه] برداشت دیگری را از مسائل داشته باشد چون راه چاره دیگری را در پیش روی ندارد. آنها قادر نیستند که از تهدیدات کمالیسم و صهیونیسم ممانعت به عمل آورند.

- نیروهای PKK در سال ۱۹۸۲ در بیروت و هنگامیکه اسرائیل وارد مرزهای لبنان شد، در جنگ مشارکت داشته‌اند. این موضوع صحت دارد؟

رهبر آپو: بله صحیح است. گریلاهای حزب کارگران کردستان بزرگترین مقاومت را در برابر یورش‌های اسرائیل در قلعه "شقیق" از خود نشان دادند. در این قلعه در حد غائی مقاومت نمودیم، اما نیروهای عرفات عقب نشینی کرده و ما تنها در صحنه جنگ ماندیم. رفقای ما مقاومت قهرمانه‌ای کردند و ۱۱ تن از رفقایمان به شهادت رسیدند. بعد از اینکه اسرائیل قلعه شقیق را تصرف نمود، "مناجم بیگن" وارد قلعه شد تا بداند چه کسانی و چگونه مقاومت کرده‌اند.

- بعضی از مراکز اطلاع‌رسانی اخباری را منتشر نموده‌اند مبنی بر اینکه جو سیاسی تازه‌ای در منطقه خاورمیانه به وجود می‌آید که اسرائیل- ترکیه- اردن آن را سازماندهی می‌کنند. چه برداشت و موضعی در مقابل این جو دارید؟

رهبر آپو: عرفات نیز در به‌وجود آوردن این جو مشارکت دارد. گام به گام رویدادهای مربوط به این مثلث را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. دیدارهای اردن و ترکیه که "امیر حسن" به شیوه‌ای مخفیانه آن را انجام می‌دهد. دیدار مخفیانه ترکیه از اردن و آخرین بار بعد از دیدار "دمیرل" از اسرائیل، پرده از مذاکرات برداشته شد. معلوم می‌شود که استراتژی این جناح‌ها (سه کشور مورد بحث) رو به اتمام است. اما مقاومت خلق از عملی شدن آن جلوگیری می‌کند. خلق فلسطین در حال مقاومت و مخالفت با سیاست‌های اسرائیل هستند و ملک حسین و عرفات نیز نیروی چندانی برای به اجرا درآوردن سیاست‌ها و برنامه‌هایشان ندارند. خلق عرب با گذشت زمان فعال‌تر می‌شوند. حاکمان سرزمین‌های عربی نیز نه خود و نه دولت‌هایشان قدرت بزرگی را به‌وجود نمی‌آورند. به همین دلیل است که می‌گوییم: معضلات اجتماعی و میهنی خلق‌ها همچنان به قوت خود باقی می‌مانند و باعث بروز رخداد‌های مهم در منطقه خواهند بود. هرگونه ارزیابی در مورد مسائل اردن، عراق را نیز دربر می‌گیرد. چنین رژیم‌هایی اگر از پایه‌های کمپرادوری (وابستگی) خود محافظت کنند قادر به ادامه حیات نیستند. ادامه حیات هر رژیم و سیستمی به دیدگاه و برداشت‌های آن به مسایلی از قبیل آزادی، برابری و احترام به حقوق خلقش بستگی دارد. اگر چنین نباشد نمی‌تواند تداوم داشته باشند. در مورد سناریوهایی که برای خاورمیانه طراحی می‌شوند، باید جایگاه ویژه و مهمی را برای یک موضوع در نظر گرفت پس کردها در منطقه در چه وضعیتی قرار دارند؟ استراتژی‌های عرب، فارس و حتی ترک‌ها بدون به حساب آوردن کردها نمی‌تواند دوام داشته باشند. خلق کرد در این استراتژی‌ها نقشی محوری را به خود اختصاص داده است. جغرافیای کردستان در بین این سه خلق از اهمیتی استراتژیکی برخوردار است. خلق کرد به‌عنوان خلقی مقاوم و جسور شناخته شده است. اگر این خلق به شیوه درستی جهت‌دهی شود، می‌تواند در اتحاد منطقه نقش مهمی داشته باشد و حتی می‌تواند از آسیب رساندن بازی‌های استراتژیکی کمالیسم و صهیونیسم به خلق‌های منطقه جلوگیری کند. اگر خلق کرد مخصوصاً از لحاظ جغرافیایی به جایگاه اساسی خود دست یابد، می‌تواند تمام استراتژی‌های دشمنان را خنثی سازد. چون خلق کرد، خلقی کوه‌نشین و انقلابی‌اند. به همین جهت جهان در برابر این خلق قرار گرفته است، مخصوصاً جهان تحت سلطه امپریالیسم صهیونیست. PKK، نقش بر آب ساختن نقشه‌های رژیم‌های غربی است. PKK حاکی از آزادی و استقلال خلق‌های منطقه است.

فکر می‌کنم که استراتژی مورد نظر ما روز به روز پیشرفت و گسترش بیشتری می‌یابد. در عین حال نیز در عرصه خاورمیانه سعی می‌کنم تا این استراتژی را با موفقیت به اجرا در آورم. روابط ما با ایران و سوریه نیز در این راستا قرار دارند و کارهایی را نیز انجام داده‌ایم. با گذشت زمان نتایج بهتری را کسب نموده و به موفقیت می‌رسیم.

اگر به شیوه‌ای کلی استراتژی ما بین ترکیه و اسرائیل را در نظر بگیریم، درک خواهیم کرد که این استراتژی تنها ما را مورد تهدید قرار نمی‌دهد بلکه روسیه را نیز در برمی‌گیرد همچنانکه ایران و جهان عرب را نیز در برمی‌گیرد. روابط و پیمان‌های منعقد شده بین اسرائیل و ترکیه در اساس نابودی ما را در نظر دارند. به همین جهت باید اتحاد استراتژیک بین خلق‌ها برای مقابله با این خطر بوجود بیاید. باید در مقابل کنگره‌ای که در "شرم‌الشیخ" برگزار گردید، پایه‌های اساسی استراتژی نوینی را بوجود بیاوریم. استراتژی آنها معلوم و آشکار است و سوره در آن هیچ جایگاهی نداشته است. هدف مورد نظر در آن تجزیه سوره یا تضعیف آن است که همان استراتژی ترکیه و اسرائیل است.

ایران نیز در این استراتژی جایگاهی ندارد و هدف دیگر آن تجزیه و متلاشی نمودن ایران است. عراق نیز در آن جای نمی‌گیرد و هدف کنترل و تجزیه و تضعیف آن است. اگر این استراتژی به اجرا درآید، بعد از گذشت مدت زمانی، تمام کشورهای عربی به مسعمره تبدیل می‌گردند. اسرائیل از طریق آمریکا مخصوصاً بعد از جنگ خلیج، کنترل چاه‌های نفت را در اختیار گرفته است. اگر این استراتژی تحکیم شود، همه چیز را به یغما می‌برند. این اهداف این استراتژی است. هم‌اکنون نیز بازار خاورمیانه را بوجود آورده‌اند تا خاورمیانه را به بازار مصرف تبدیل کنند. می‌خواهند از طریق این استراتژی به اهداف مشترکشان برسند.

- پس استراتژی شما در برابر چنین استراتژی چیست؟

رهبر آپو: حوادث و رویدادهای کنونی تا حدودی استراتژی مورد نظر را واضح و آشکار می‌سازد. لازم است سوره، ایران، یونان و روسیه در این استراتژی جایگاهی را برای خود کسب کنند. استراتژی ما انقلابی است و آزادی و استقلال را مبنای مبارزه خود قرار می‌دهد.

- مادامی که فکر می‌کنی روسیه یکی از اهداف ترکیه است چرا با این کشور پیمان‌هایی را

منعقد نمی‌کنی که حداقل بر اساس جنگ با دشمن مشترک بنا نهاده شده باشد؟

رهبر آپو: روابطی را با بعضی از جناح‌های روسی برقرار کرده‌ایم و تنها به این اکتفا نکرده و با آنان ملاقات داشته‌ایم. این روابط به شکلی رسمی صورت نگرفته است. اما به حدی است که زمینه را برای روابط رسمی بوجود آورد. روابط موجود نیز هر روز مستحکم‌تر می‌شوند. با برخی از دوستان روسی صحبت کرده و خاطر نشان کردم که از زمان انقلاب اکتبر روسیه تا زمان حال، ترک‌ها را هم برای خود و هم برای ما به بلایی تبدیل کرده‌اید. ترک‌ها توانستند با کمک لنین و استالین دولت خود را در کنار شش دولت دیگر که در آسیای مرکزی بوجود آورده‌اند، در آناتولی تأسیس کنند. اما بعدها به بلایی بزرگ برای روس‌ها تبدیل شدند. دولت‌های اطراف روسیه به گونه‌ای در فروپاشی شوروی دخالت داشته‌اند. می‌بایستی ارتباط لنین با مصطفی کمال تاکتیکی می‌بود و لنین با دیدگاهی تاکتیکی به ترکیه نزدیک می‌شد. اما استالین این‌گونه روابط را استحکام بخشید و تعالی بخشید تا سرانجام به روابط استراتژیک مبدل شد و یکی از دلایل فروپاشی شوروی را شکل داد و باعث قیام جنبش‌های ملی

شونستی با دیدگاه‌های سطحی و محدود در روسیه شد. به آنها گوشزد نمودم که شوروی اینگونه از هم فروپاشید. اگر می‌خواهید روسیه از بین نرود و اثرات ویرانگر نظام سوسیالیستی را که بوجود آورده‌اید و هم به ما ضرر رسانید و هم به شما، را از بین ببریم، از پیشنهادات و نظراتی که برای شما ارسال می‌کنیم، پشتیبانی کنید. این حمایت‌های بزرگ تاریخی را برایتان به ارمان می‌آورد. مسایل بسیاری را برایشان آشکار نموده و شرح دادیم. اما اشخاصی مرتجع و کهنه‌پرست نیز وجود دارند. در عین حال عناصر وابسته به غرب نیز در روسیه وجود دارند. افراد بسیاری نیز وجود دارند که با ترکیه ارتباط دارند. ارتباطشان نیز محکم است. اما جناح‌هایی وجود دارند که دیدگاه‌های آنها با دیدگاه‌های ما در یک راستا قرار دارند و فکر می‌کنم که آنها در آینده موفق می‌شوند.

- پس عراق؟

رهبر آپو: دو راه در پیش روی دارد. یا تحولاتی را برای مقابله با استراتژی دشمنان در داخل رژیم خود بوجود می‌آورد یا در مقابل استراتژی یاد شده سرکوب می‌شود. به غیر از این دو راه دیگری را در پیش ندارد. اگر تحولات لازم را بجدد بیاورد و به ایفای نقش در استراتژی ترکیه-اسرائیل-اردن پردازد، حلقه محاصره‌ی سوریه تکمیل می‌شود. اما اگر چرخشی به سمت ایران-سوریه-PKK داشته باشد، بر روی ترکیه مؤثر واقع شده و خطرات و تهدیدات بوجود آمده از طرف ترکیه و اردن خنثی می‌شوند و به یکی از دوستان استراتژیک تبدیل می‌شود و مقاومت خلق فلسطین تداوم یافته و برنامه و پروژه‌های دشمنان نقش بر آب شده و مجدداً توازنات قدرت‌های منطقه بوجود می‌آیند. این گام مهمی است و باید همچون فاکتورهای مرحله کنونی به شکلی ساده نگر بسته نشوند.

- همیشه بر روی ترکیه و اسرائیل واردن تأکید می‌کنی. هرگاه در مورد روسیه سوال می‌پرسم، می‌بینم در مورد این رخدادهای بوقوع پیوسته در خاورمیانه و جهان- چه خوب و چه بد- نقش آن‌ها را کم می‌کنی... آیا به نظر شما روسیه نقشی حاشیه‌ای دارد؟ مادامی که از روسیه بحث می‌کنیم، چه می‌شود اگر در مورد استالین به گفتگو بپردازیم. کسانی ویژگی‌های او را به شما نسبت می‌دهند و کسانی نیز تلاش دارند تا شما را با همدیگر مقایسه نمایند؟

رهبر آپو: برای بخش اول سوال شما می‌توانم بگویم: نخیر، ما به روسیه اهمیت می‌دهیم. قبلاً این را گفته‌ایم... و گفته‌ایم که دو نظریه در برنامه‌ی روسیه وجود دارند، روس‌ها یا پیروزی بزرگی به دست آورده و تا آخر ادامه خواهند داد و یا فرو خواهند پاشید... هم‌اکنون از مرحله‌ای موقتی گذار می‌نمایند. به همین جهت با وسعت نمی‌توانم از آن بحث نمایم.

- اما این موقتی بودن سیاسی است. هنگامی که به جنبه‌های استراتژی می‌نگری، معنی بزرگی برای مقطع سیاسی نمی‌بینم...

رهبر آپو: روسیه در استراتژی ما جایگاه مهمی دارد و من از این امر سخن گفته‌ام. اگر بخواهی می‌توانم با ژرفا و بصورت همه‌جانبه به آن پردازم. اما به نظر من استراتژی ما روشن است و آشکار و می‌توانی مروری بر سخنانی که در این گفتگو بر زبان آورده‌ام پردازی...

- اگر اینگونه است، اجازه دهید به بحث در مورد استالین سخن بگوییم. می‌گویند اوجالان مردی آهنین است... سانتالیست (مرکزگرا) و تکرر است. رهبری حزبش را برعهده دارد تا خودش حزب شود و صدای افراد دیگر را در حزبش خاموش کند.

رهبر آپونمن خود را با استالین مقایسه نمی‌کنم و استالینی هم نیستم. من به شیوه‌ای روشن‌تر نواقص و خطاهای بزرگ استالین را تشخیص می‌دهم. نمی‌توانم کار حزب و دولت را به شیوه‌ی استالین اداره نمایم... روش من با روش او تفاوت دارد و با روش او در چالش است. چه در میان حزب و چه در میان جامعه، استالین با خشونت و تنگ‌نظری راه‌چاره‌هایی را می‌یافت. اما من برعکس او، مسائل را با انعطاف و به شیوه‌ای باز حل می‌نمایم... روش استالین در پی چاره‌یابی مسائل دشوار نبوده است، بلکه مسائل را زنده‌بگور نموده است. واهمه‌ای را که ترویج داده بود سبب ایجاد چندین پدیده‌ی ترسناک از جمله خروشچف و دیگران شده بود. آن‌ها چند ساعت پس از مرگ او علیه‌ش شوریدند. به همین جهت به نظر من روش او دوگانگی را در بنیاد حزب او و در شخصیت فرد حزبی ایجاد نمود. اما من مقولات پنهان انسان را آشکار می‌نمایم. من بجای ترس، توان و استعداد بی‌پایان را به انسان‌ها می‌بخشم... استالین غرق تاکتیک شد و در راه تاکتیک، استراتژی را فدا نمود. در راه سوسیالیسم روسیه و شوروی، سوسیالیزم جهانی را قربانی نمود... اگر چه توانست برخی اقدامات صحیح را انجام دهد، اما نباید فراموش کنیم که فروپاشی داخلی و خارجی روسیه به سبب سیاست‌های استالین بود که بنیاد این فروپاشی را تشکیل می‌داد.

- استالین چگونه می‌بایست عمل می‌نمود؟

رهبر آپو: می‌بایست جرأت و جسارت را در میان افراد حزبی می‌کاشت. بدور از هرگونه ترس و واهمه و به شیوه‌ای آشکار، سیاست‌های خود را طرحریزی می‌کرد. نمی‌بایست مناسبات تاکتیکی را به ارتباطات استراتژیکی تبدیل کند. لازم بود که منافع سوسیالیزم جهانی را فدای منافع سوسیالیزم شوروی نکند. علل اصلی فروپاشی سوسیالیزم رئال نیز در این دو مسئله اصلی نهفته است. آنچه را که اتفاق افتاد (فروپاشی شوروی) نتیجه خطا و اشتباهاتی بود که در دو مسئله فوق‌الذکر روی داد. فروپاشی سوسیالیزم به خاطر ارتکاب این دو خطا بود.

- بحث از استالین راه را بر موضوع تأسیس PKK و نیز بنیاد و پایه‌های این حزب و شیوه رهبری آن و خط فکری آن می‌گشاید. "آپو" چه تفاوتی با استالین و رهبران استالینی دارد؟

رهبر آپو: بماند برای فردا...

- بسیار خوب، برای فردا...

پایان روز چهارم

روز پنجم

- احزاب چپ دارای کمیته مرکزی، مکتب سیاسی و دبیرکل هستند. احزاب بورژوازی نیز دارای سازماندهی هر می شکل هستند. اما در PKK مکتب سیاسی وجود ندارد. کمیته مرکزی و دبیرکل نیز موجود نیست. "آپو" مکتب سیاسی، کمیته مرکزی و رهبر و هر صفتی را شامل می شود. برایم درک فلسفه موجود در حزب مشکل است. برای فهم و درک این فلسفه، به کمک احتیاج دارم. می توانید به من کمک کنید؟

رهبر آپو: این سؤال مهمی است. اکنون به آن پاسخ گویم یا بعداً، یا از چگونگی تأسیس PKK سخن بگوییم؟

- این سؤال من، به طرز مکانیکی با بنیاد PKK مرتبط است و ما را به تأسیس PKK رهنمون می شود. PKK هم اکنون با متدهای اولیه خود کار می کند.

رهبر آپو: شاید این آغاز خوبی باشد. من از همان مرحله آغازین کار به شیوه و طرز عملکرد و بنیاد احزاب کمونیستی و بورژوازی موجود در آن مرحله اعتقادی نداشتم. زمان لازم برای آغاز کار به شیوه های گذشته را در اختیار نداشتیم و این شیوه ها را نیز نمی پسندیدم. مکتب سیاسی، کمیته مرکزی و حتی دبیرکل حزب نیز از نظر ما

القابلی ظاهری بودند. چون چنین صفت‌هایی کارایی لازم را نداشتند در عین حال زمینه را برای فرصت‌طلبی و بروکراسی مساعد می‌کردند. افرادی که در چنین بخش‌هایی جای گرفته‌اند، بعد از گذشت زمان دچار خودباختگی شدند.

سال‌های سال است که این مسایل را شفاف نموده و بر آنها انگشت نهاده‌ایم. دوست داشتم که دارای مکتب سیاسی و کمیته مرکزی توانمندی بوده و من نیز دبیر کل حزب و چندین دستیار می‌داشتم و به خوبی به انجام وظایف حزبی می‌پرداختیم. اما همچنانکه از عملکرد احزاب دیگر معلوم می‌شود این دفاتر و نامگذاری‌های حزبی بطور موفق عمل نموده و به انجام وظایف اساسی خود نپرداخته‌اند. همچنان که دیده می‌شود می‌خواهم در هر موردی نمونه‌ای را بازگو نمایم. شیوه‌های کاربردی پیامبران را مورد توجه قرار می‌دهم. من از متدهای پیامبران همچون برنامه و پروگرام و دیدگاه‌های آنان بهره می‌گیرم. به نظر می‌رسد که نهاد حواریون حضرت عیسی و یا نهاد خلافت حضرت محمد از نهادها و دفاتر سیاسی موجود، فعالتر و کارایی بیشتری داشته باشند. مسئله مهم این است که انسان به شکلی ماهوی و باطنی شکل بگیرد نه به شیوه‌ای سطحی و شماتیک.

اگر انسان بر پایه مقام و منصب به فعالیت بپردازد، این‌گونه نتیجه خوبی به بار نمی‌آورد و کار به متدهای گوناگون بروکراتیک کشیده و در تمام (سیستم و رژیم موجود) نفوذ پیدا می‌کند و میراث انقلاب را به تصرف خود در آورده و به نابودی می‌کشاند و در مقابل هرگونه پیشرفتی مانع‌سازی می‌کنند.

به همین دلیل اهمیت بسیاری را برای سرشت و شناخت انسان و شیوه ایجاد تحولات درونی و کسب تجربه و پایبندی به اهدافی که برای رسیدن به آنها مبارزه و فعالیت می‌کند و ارتباط همه این عوامل با یک زندگی انقلابی، قابل شدم و این موارد را مدنظر قرار دادم. اهمیت فوق‌العاده‌ای را برای افرادی قابل شدم که توانایی کنترل شدید هوی و هوس را از خود نشان می‌دهند. همچنین جسارت و فداکاری شخصی و استعداد و توانایی اینکه افراد بیشتری را تحت تأثیر خود قرار دهد، را مورد توجه قرار دادیم. این موارد، پایه و مبانی اساسی فعالیت و مبارزه ما را تشکیل می‌دهند و در نهایت نیز افرادی در این خط‌مشی ظهور کردند که به عنوان مظاهر این خط‌مشی تلقی می‌شوند...

- استالینیزم را رد نمودی و تجارب و آزمونهای بورژوازی را مورد انتقاد قرار دادی تا در حزب شیوه‌های فرصت‌طلبی و بروکراسی رشد و پیشرفت نداشته باشند و شیوه پیامبران را سرمشق خود قرار دادی. اما اگر این شیوه کاربردی برای جلوگیری از ظهور بروکرات‌های حزبی باشند، مشاهده می‌شود که بعد از مرگ حضرت محمد، بروکراسی به حیات خود ادامه داد و نه تنها بعد از مرگ وی دوباره ظهور و رشد یافتند بلکه چندین قتل مشکوک و ایجاد دودستگی در صفوف اسلام و بروکراسی مخصوص به خود را پدید آورد. مردمانی را به جنگ کشاند و برخی را نیز به "بیت‌المال" رسانید.

سرانجام چنین شیوه‌های کاربردی، نه آنچه را که محمد می‌خواست بلکه پدید آمدن دولت‌های ستمکار بود. آیا "آپو" از تصرف میراث این پیامبر بدست بروکرات‌ها بعد از مرگ

وی، نمی ترسد؟ آیا فکر نمی کنی، فردی که در زمان حال تو را قبول می کند، شاید در آینده تمام دسترنج و میراث تو را به شیوه‌ای برعکس و بر علیه تو بکار بندد؟

رهبر آپو: صحیح است. مواردی را که به آن اشاره کردی در انقلاب اسلام، در انقلاب لنین و حتی انقلاب فرانسه نیز روی دادند. من چندین سال است که به این موارد مشغولم. راه چاره را در آن یافتم که از خودم شروع کنم. ما خود را با اهداف مان وفق داده و در عمل نیز این را اثبات نمودیم. نکته مهم دیگری وجود دارد: جنگ و مبارزه‌ای را که در آینده روی می دهند، قبل از روی دادن باید دریابی. در این نکته باید تیزبین بود و با مسایل با ژرفا برخورد کرد. توانایی تفکیک این مسایل و مشکلات را دارم. بخشی از مبانی را که استالین بعد از لنین به عنوان اساس سیاست خود بکار می گرفت صحیح بود و بخشی هم ناصحیح. افرادی که چنین سیاست‌هایی را در پیش گرفتند، در نهایت در درون آنها غرق شدند و افرادی که به مخالفت با آن پرداختند، نابود شده و از بین رفتند. پایگاه اجتماعی حزب از این سیاست بسیار لطمه دید. این خط‌مشی تا کنگره سی و پنجم حزب و حتی بعد از آن نیز تداوم یافت. شاید استالین را به سبب مبارزه میهنی که انجام می داد تبرئه می کنند اما شیوه کاربردی آن صحیح نبود. هنگامی که محیطی آکنده از ترس و وحشت بیافرینی، شخصیت‌های موجود خود را نمایان نساخته و خویش را پنهان می کنند و به خطری پنهانی تبدیل می شوند. اگر شخصیت خود را آشکار نسازد همچون بمب آماده‌ای است که در بین افراد حزب و جامعه بر جای می ماند تا در فرصت مناسب منفجر شود. نکته مهم در اینجا قرار دارد که چنین شخصیت‌هایی به بمبی آماده برای انفجار تبدیل نشوند. خط‌مشی استالین چنین نتایجی را با چنین شخصیت‌هایی به وجود آورد و منجر به چندین انحراف و اشتباه بزرگ در این راه شد. از طرفی دیگر شخصیت‌هایی که خود را با این خط‌مشی وفق دادند و با آن همراهی کردند، به برده و اسیر این خط مبدل شدند و به شخصیت‌هایی پوچ که هیچگونه قدرت فکری ندارند، تبدیل شدند. حزب با سرشت خود چنین شخصیت‌هایی را خشک و پژمرده می گرداند و به چند شخصیت مومیایی تبدیل می کند. حزب با چنین خط‌مشی به دو بخش تقسیم می شود: بخشی که همچون بمب ساعتی است و بخش دیگر افراد مومیایی و مرده را تشکیل می دهند. اگر عملکرد استالین را برای نمونه در نظر بگیریم ملاحظه می کنیم، شخصیت‌ها و افرادی که همچون بمب ساعتی بودند، منفجر شدند و بخش دیگر نیز همچون جلبک‌های روی مرداب، یکروزه زندگی آنان خاتمه یافت. این موارد، اشتباهات استالین هستند. اگر به موضوع و مورد اسلام بعد از پیامبر نظری بیفکنیم، تا حدودی شباهت را با نمونه ذکر شده می توان دید. عثمان نماینده‌ی طبقه آریستوکرات و جناح "ابوسفیان" و شخصیت و کارا کتری همچون استالین بود. اما ابوبکر بسیار صادق بود، شخصیتی لیبرال داشت. در حالیکه عمر شخصیتی نزدیک به استالین داشت. امام علی هم جناح انقلاب را نمایندگی می کرد، اما بسیار صادق و ساده بود. شخصیتی انقلابی بود، اما شخصیتی سیاسی نبود و به آن اهمیت نمی داد و حتی به آن توجهی نداشت. این نقطه ضعفی برای وی محسوب می گشت.

بدون شک این شخصیت‌ها در آن مرحله از چندین مرکز بسیار نامساعد و در مکانی که افکار عشیره‌ای رایج بوده و سرشتی بدوی داشت، ظهور یافته‌اند. در این جامعه جاهلیت و رباخواری بدنه جامعه را پوسانده بود. به نظر من ظهور چنین شخصیت‌هایی در این شرایط رویدادی تاریخی محسوب می‌گردد. اگر این مورد را به شیوه‌ای علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، می‌بینیم که اگر حضرت محمد نقش مهم و تاریخی خود را اجرا نمی‌کرد، خلفا در اندک زمانی با اختلافات روبرو گشته و به انشعاب آنها می‌انجامید. چون پیامبر اسلام در شکل دادن به شخصیت بسیار تلاش و مبارزه نمود و اجازه نداد چنین تفرقه‌هایی زودتر به وقوع بپیوندد. این نقش تنها شامل خلق نمی‌شد. بلکه یاران نزدیک وی را نیز شامل می‌شد. اگر با دیدگاهی سیاسی مسئله را تجزیه و تحلیل کنیم، می‌بینیم که اختلاف بر سر بدست گرفتن خلافت زمانی روی داد که جسد حضرت محمد هنوز بر روی زمین قرار داشت. من چنین واقعه‌ای را به حساب کم‌ارزش بودن خط‌مشی مبارزاتی حضرت محمد نمی‌گذارم چون در این واقعه هیچ مسئولیتی بر عهده وی نبوده است. اما چرا اختلاف و درگیری روی داد؟ من چیز غریبی را در آن نمی‌یابم. ممکن است در انقلابی همچون انقلاب محمد چنین مواردی روی دهند. انقلابات بسیاری این گونه موارد را به خود دیده‌اند. انقلاب فرانسه نیز این موارد را تجربه نموده است. انقلاب روسیه نیز به همین شکل. از این گونه اشتباهات به شیوه‌ای گسترده‌تر در بین صفوف ما نیز وجود دارد. شیوه راهبردی من به این طریق بود که نباید به انکار و رد اختلافات و درگیری‌های موجود در حزب، کمیته مرکزی و یا دستگاه خلافت پرداخت. این گونه اختلافات حتی در درون انسان وجود دارد. این موارد به وضوح در اسلام وجود دارد و عنوان آن هم که بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین جنگ را شامل می‌شود، "مبارزه با نفس خود" است. این جنگ پایه مهمی را در بر می‌گیرد و راه‌حل نیز در این نکته نهفته است. مهم این است که آنرا در ضمیر خود جای دهیم. این جنگ بنیاد اساسی اسلام را تشکیل می‌دهد. از این نقطه نظر از جنگ‌های دیگر بزرگ‌تر و همه‌جانبه‌تر و گسترده‌تر است. من براساس چنین مبارزه‌ای کار و فعالیت را آغاز کرده و فکر می‌کنم که از این طریق می‌توانیم به نتیجه برسیم. اگر راه چاره‌ای را برای مسائل و چالش‌های موجود در شخصیت خویش بیابم، به معنای چاره‌یابی در کمیته مرکزی و حزب و خلق است. من فکر می‌کنم که اگر این تغییر و تحولات را در شخصیت خویش ایجاد نمی‌کردم، قادر به درک دستگاه خلافت و کمیته مرکزی و یا خط‌مشی استالین نبودم. در این حالت نه تنها نمی‌توانستم دولت تأسیس کنم بلکه حتی نمی‌توانستم حزبی را هم تأسیس کنیم و به سرنوشت چپ ترک دچار می‌شدیم که در عین حال از این پروسه پیروی می‌کرد. پاسخ اصلی این مسئله که PKK چگونه توانست پایه‌های خود را مستحکم نماید در مبارزه من با خود نهفته است. این مبارزه نقش مهمی را ایفا کرده است. حال سؤال این است. بعد از این مبارزه PKK به چه سرنوشتی دچار شد؟

در صفوف حزب حتی دو شخص فریب‌کار و دورو، پدید نیامد. اگر هم پدیدار می‌گشتند نمی‌توانستند نیت خود را پنهان نمایند. مسائل و معضلاتی را که می‌بایستی در فاصله زمانی ۱۰ - ۵۰ سال بروز نمایند، در زمان حال

بروز می یابند. این درمان درد ما است. من این همه موارد را بوجود آورده‌ام و هر روز به شیوه‌ای عمیق و همه جانبه بر این اساس به حرکت خود ادامه می‌دهم. در ابتدای کار و فعالیت "شخصیت‌های جلبکی" را که در صفوف ما قرار می‌گرفتند از خود طرد نمودیم و راه را بر شخصیت‌هایی باز نمودیم که با جوهر و از خود گذشتگی و عقل خود به فعالیت می‌پردازند. این موارد نحوه مبارزات ما را در بر می‌گیرد که آنرا بنا نهاده‌ایم.

- تو برو کراسی استالینی و خطرات (رژیم) بعد از محمد را درک کرده‌ای. سعی نموده‌ای تا اشتباهات استالین و و انحرافات دوران خلافت اسلامی را تکرار نکنی. اما نکته شایان ذکر این است که هنگام مرگ محمد، محمد نمرد بلکه خدا مرد! مادامی که ابوبکر صدیق گفت: "محمداً مات أما الله فهو حی لایموت"^{۳۶}. اما سرنوشت و عاقبت دولت‌های اسلامی بعد از ایجاد اختلافات و نفاق و درگیری در اسلام، سبب شد تا ماهیت خدایی از بین برود. حال سؤال در این نکته واقع شده است که: اگر تجربیات اندوخته شده در مرحله تأسیس حزب و پیشرفت تدریجی و مکانیزم‌های موجود بکار گرفته شده در آنرا مورد ارزیابی قرار دهیم، حقایق بیشتری از دیدگاه‌ها بر ایمان روشن می‌شود. چون ما همیشه فکر می‌کنیم هنگامی که شخصیت‌های بزرگ تاریخی از انظار ناپدید می‌شوند. افکار و دیدگاه‌های بزرگ نیز با آنان از انظار ناپدید می‌شوند. به همین دلیل بود که گفتیم: هنگامیکه محمد مرد، خدا مرد! آیا تجربیات تاریخی را مدنظر قرار می‌دهید؟ یا افکار خود را عین حقیقت دانسته و می‌گویید بایستی افکار پلید و جنگ طلب نابود شوند؟

رهبر آپو: من هر روز در میان چنین تجربیاتی غوطه می‌خورم. خط‌مشی نوینی است. اگر با تجربیات گرفته شده از سوسیالیسم در ارتباط باشد یا با رویدادهایی که در اسلام بوقوع پیوستند، بازخوانی و تکرار این قرائت تاریخی است، اجباری است. بازخوانی مسایل تاریخی نیاز به تحلیلات جدید تاریخی دارد. من اهمیت بسیاری برای فعالیت و کارهایم قائل هستم. پایه و بنیاد فعالیت‌های سیاسی یا کارهای مربوط به سازماندهی و تنظیماتی، دارای فلسفه‌ی مخصوص به خود است و این نیز تلاش عظیمی را می‌طلبد. این یک مسئله تاکتیکی یا معضل متد نیست. نمی‌گویم که من حق و حقیقت هستم و خط‌مشی من صد در صد صحیح است و باید خلق از من پیروی کنند و مضرات جنگ به اتمام برسد. اما در مقابل، خلقی وجود دارد که طعم مرگ را چشیده است. پس معضلاتش به چه شیوه‌ای حل می‌شوند؟

دنیای کنونی ما تا خرخره در سرمایه‌داری و امپریالیسم فرو رفته است. این در حالی است که خلق‌هایی را در دنیا مشاهده می‌کنی که در مرحله نابودی و امحاء بسر می‌برند. این روش به مرحله قبل از دوران برده‌داری اولیه می‌رسد. خلق‌هایی وجود دارند که در زیر چنین بارگرانی (منظور فشارهای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و...)

^{۳۶} محمد مرد اما خدای او زنده است و نمی‌میرد.

نابود گشته‌اند. در این بین خلق‌هایی را نیز مشاهده می‌کنی که خود را صاحب تاریخ انسانیت معرفی می‌کند. چنین معادله‌ای را چگونه حل می‌کنی؟

- تو به چه شیوه‌ای آن‌را چاره‌یابی نمودی؟

رهبر آ‌پو: شما نیز باید عمیقاً این موارد را بررسی کنید. من تنها مسئله ملی با افکار سطحی را در فعالیت خود مشاهده نمی‌کنم. همچنین آن‌را در قالب افکار سوسیالیستی مرسوم و یا بر پایه آزمون‌های دینی که در گذشته بنا نهاده شده‌اند، نمی‌گنجانم. با چنین دیدگاهی با مبارزاتم برخورد می‌کنم. اگر لازم باشد تجربیات دینی را دوباره بررسی می‌کنم و نتایج قابل توجهی را از تجربه‌های فلسفی بدست می‌آورم. نتایج و آثاری را که سوسیالیسم پدید آورده‌اند، بسیار ریزبینانه مورد بررسی قرار می‌دهم و کارهایی را بر این اساس به انجام می‌رسانم. در مورد وقایع آینده گزافه‌گویی را مناسب نمی‌بینم یعنی به گزافه نمی‌گویم که تمام آن‌ها را با موفقیت به انجام می‌رسانم و یا تمام مشکلات آن‌ها را به این طریق چاره‌یابی می‌کنم.

حدود ۹۰٪ از اطرافیانم به بیماری مبتلا هستند و به نوعی دیوانگی دچار شده‌اند. اما با این حال نیز نمی‌توان نه از مبارزه دست برداشت و نه می‌توان از آن دوری گزید. اطرافیانم در حال مبارزه با خود هستند تا به بخشی از حقایق این گونه مبارزات دست یابند. در حال حاضر، در سطح جهانی مورد توجه قرار گرفته‌ایم. اگر چه من کاری را انجام نداده‌ام اما مکتبی به این شیوه شکل گرفته است. خط‌مشی من با استالین بسیار متفاوت است. تاریخ اسلام رسمی هم از تاریخ عمیقی برخوردار نیست و نمی‌توانم خود را در آن غرق سازم. جدای از این هم لازم است که دوباره مورد مطالعه قرار گرفته و بسیار ریزبینانه آن‌را مورد بررسی قرار داد. چون خلق‌های خاورمیانه به چنین مطالعاتی نیاز دارند. هر گاه مسایلی که در چارچوب منطقه خاورمیانه جای می‌گیرند، چاره‌یابی شوند، در آن هنگام می‌توان گفت معضلات انسانی چاره‌یابی گشته‌اند. من تنها یک مورد را از رفا خواستارم؛ می‌خواهم تجربیات تاریخی را مجدداً مطالعه کنند. حضرت محمد فرموده‌اند: "أقراء"^{۳۷} من نیز هر روزه از رفقایم چنین موردی را می‌خواهم و از آنان می‌خواهم که به شخصیتی دوگانه تبدیل نشوند. اما در مورد مکانیزم‌های موجود در احزاب، همچون دفتر سیاسی، باید یادآور شوم که به اینگونه مکانیزم‌ها اعتماد ندارم و نمی‌توانم مبارزاتم را بر پایه آن‌ها استوار نمایم چون به وسیله‌ای برای فرصت‌طلبی زیاد از حد تبدیل می‌شوند. آن ساختار حزبی که می‌توان استالینیسیم را همچون نمونه‌ای از آن نام برد، تعداد بسیاری شخصیت دوگانه و دورو را بوجود آورد که به ندرت در تاریخ دولت‌ها روی می‌دهند. در تاریخ اسلام هم پدیده‌هایی همچون پدیده استالینیسیم یافت می‌شود. در اسلام هم نمونه‌ای همچون "یزید" وجود دارند. پس چاره چیست؟ راه حل آن این است: از شکل‌گیری چنین شخصیت‌هایی باید جلوگیری به عمل آید.

- چطور می‌توانی این مورد را عملی سازی؟ این مورد کم‌ویش یک رؤیاست.

^{۳۷} بخوان!

رهبر آپو: می‌توانیم. آن هم به طریق مبارزه‌ای شبانه‌روزی و کار بر روی افراد درستکار و دلسوز و از خود گذشته. هنگامی که بتوانیم شخصیت‌هایی انسان دوست را با افق و دیدگاه ملی وسیع و بدور از افکار محلی و عشیره‌ای و حتی بدور از افکار طبقاتی سطحی‌نگر بسازیم، خواهیم توانست این کار را انجام دهیم. هنگامی که چنین شخصیتی به شخصیتی انسان دوست و مبارز در عرصه‌های فعالیتی و مبارزاتی برای خدمت به خلق تبدیل می‌شود و هیچ یک از آرزوهای محدود و سطحی محلی و عشیره‌ای و ملی را در سر نپوراند. نکته مهم، شکل دادن چنین شخصیت‌هایی است. موضوع اساسی جستجوی چنین شخصیت‌هایی است. چنین شخصیت‌هایی در مدارس و دانشگاهها بوجود نمی‌آیند. این مورد در مرزهای موجود در عرصه مدارس و دانشگاه‌های دولتی نمی‌گنجد و در محدوده مدارس مبارزاتی جای می‌گیرد، مبارزه در همه عرصه‌ها. من چنین مبارزه‌ای را انجام می‌دهم. اما در سه یا چهار عرصه دیگر نیز مبارزه را هدایت می‌کنم و نمی‌توانم خود را از اینگونه مبارزات نجات دهم. پایه مبارزاتی‌ام پابندی من به تمام عرصه‌های مبارزاتی‌ام است. اگر یکی از عرصه‌های مبارزاتی‌ام را از سایر عرصه‌ها مجزا کنم، روح موجود در دانشگاه‌ها با ذهنیتی فریبکارانه پدید می‌آیند. بدین گونه یا یک فرمانده نظامی دیکتاتور و یا یک عوامفریب بزرگ به وجود می‌آید که ارزش‌های خلق را به بازی می‌گیرد و یا به دیپلمات دون پایه‌ای تبدیل می‌شود. اگر کادرهای حزبی ما اینگونه بودند، بدان معنا بود که شخصیتی شکل گرفته که تنها در حوزه‌های فعالیتی خود تخصص پیدا می‌کند و دچار بیماری خود بزرگ‌بینی شده و بعدها بدترین نوع بروکرات را با فرومایه‌ترین کاراکترش شکل می‌پذیرد.

اگر بگوییم که دفاتر سیاسی، شخصیت‌هایی متعادل و متواضع و متحد را بوجود می‌آورد، من می‌گویم که چنین نظری صحیح نیست. دفتر سیاسی، نهادی بروکراتیک است و انحرافات و لغزش‌های فاحشی در آن بوقوع می‌پیوندد. اما در رأس این نهادها، دبیر کل قرار دارد در نهایت آنچنان که تجربه ثابت نموده است، نیز سبب بوجود آمدن حاکمیت و سیستم به شیوه‌ای می‌شود که دیکتاتوری دبیر کل بر دفتر سیاسی، دیکتاتوری دفتر سیاسی بر روی حزب و در مجموع دیکتاتوری همه اعضای حزب بر روی خلق برقرار می‌شود. این هم تاریخ احزاب هر می از زمان تأسیس آنها است، یکی از علل فروپاشی شوروی سابق نیز چنین بود.

حال اگر شخص خود را از چنین نمونه‌هایی برهاند و بر روی مبانی و خصوصیات که از آنها بحث نمودم فعالیت را شروع کرده و کار بزرگی را انجام دهد، در ذات خویش به معنی مبارزه است. مبارزه‌ای نظامی و ایدئولوژیکی. حتی عواطف انسانی همچون عشق نیز به انجام اینگونه مبارزات بستگی دارد. نمی‌توانی مدعی باشی که عشق و مبارزه را از هم مجزا می‌کنم. نمی‌توانی اشخاص ایدئولوگ، سیاستمدار و سازمانده را از هم جدا کنی. این موارد با هم در ارتباط بوده و مکمل همدیگرند و علت‌های اصلی شکل‌گیری شخصیت‌های انسان‌دوست را تشکیل می‌دهند. حال اگر برای تمام اینگونه مشکلات راه حلی را ارائه دهی محال است که مشکلات و خطراتی را که در سوسیالیسم رئال و اواخر دوران اسلام پدیدار گشتند، دوباره بوجود آیند. یکی از جوانب مثبت چنین

راهکاری این است که اگر موفقیت‌های بزرگی هم در این عرصه بدست نیامد، حداقل از بوجود آمدن اشخاص همچون یزید و خروشچف و ... جلوگیری بعمل می‌آید و همچنانکه معلوم است این بهتر است.

- جهان هنوز هم با مسئله سازماندهی دست بگریبان است. این معضلی است که حتی تو نیز نمی‌توانی ادعای چاره‌یابی‌اش را بکنی. نمی‌گویی که من همه چیز را با موفقیت حل می‌کنم. حال تو از چاره‌یابی دائمی توأم با موفقیت بحث می‌کنی اما پرسش خطرناکی در این بین مطرح است. شخصی بنام "آپو" وجود دارد. دارای شخصیتی کاریزمایی است با چند خصوصیت فردی در حلقه رخدادهایی که پشت سر هم به وقوع می‌پیوندند. اما شخص دوم حزب کیست؟ فاصله موجود بین نفر اول و دوم به چه میزانی است؟ اگر شخص اول بخاطر دلایل گوناگونی که در سرشت هر کسی وجود دارد از حزب جدا شود. چه کسی جانشین "آپو" خواهد شد؟ رهبر آپو: موضوع مهم از نظر من این مورد است که شخصیت دوم تا بحال ظهور نکرده و نخواهد کرد و لازم است که ظهور نکند.

- این یعنی اینکه مجدداً دیکتاتوری عادل را بوجود می‌آوری؟

رهبر آپو: نه. به این منظور نه که دیکتاتوری را بوجود بیاورم، اگر شخص دوم ظهور کند سعی می‌کند به شخص اول تبدیل شود. این مورد شامل من نیز می‌شود. چون تمام مبارزه‌ای را که تا کنون انجام داده‌ام برای این منظور بوده است تا خود را به شخص اول تبدیل نکنم. از چنین موضوعی خود را دور نگه داشته و از آن بیزارم. هنگامیکه می‌خواستم برای مسئله شخص دوم راه چاره‌ای بیابم، می‌دانم چه کردم؟

- چه کردی؟

رهبر آپو: شخص اول را ابطال نمودم. همه آنها با خود می‌گفتند که تو شخص اول و من شخص دوم هستم. خردمندی من در این مورد بود که آنها را مطلع نمودم که شخص اول در کار نیست و این دیدگاه را بخوبی القا نمودیم. این مورد یکی از تدابیر بزرگی بود که اتخاذ کردم و از راه مبارزه و شیوه مخصوص بخود به آن رسیدم. تمام تلاش‌های کسانی را که می‌خواستند به شخص دوم تبدیل شوند خنثی نمودم.

اگر من خود را گم می‌کردم و به جاه‌طلبی گرفتار می‌شدم و ارتباطم با دیگران دچار آشفتگی می‌شد به خاطر اینکه خود را شخص اول معرفی کنم، گونه‌ای از کاریکاتوریسم استالین را ترسیم می‌نمودم، شاید از استالین و یزید هم پیشی می‌گرفتم. به ویژه که این را دیده‌ام شخصی که سعی می‌کند تا خود را به من نزدیک کند تا به شخص دوم تبدیل شود، دارای شخصیتی است که می‌خواهد بدون اینکه رنجی را تقبل کند نیروی حاصل شده را به بازی بگیرد. شخصیتی است که می‌خواهد پله‌های ترقی را با سرعت و عجله پیماید و بسرعت به مناسب بروکراتیک دست یابد. حال چاره چیست؟

راه چاره در این است که کاریزمای "آپو" را زیرورو کنیم. بهمین سبب فکر می‌کنم که در این مورد شیوه و شخصیت من از این جهات متفاوت هستند. من شخص مبارزی هستم و رفیق "نبیل" باید درک کند که مبارزه من

بسیار عظیم است. مبارزه‌ای است که لحظه به لحظه انجام داده‌ام. اگر چنین شیوه‌ای را بر نمی‌گزیدم، تمام کسانی که در صفوف PKK جای گرفته‌اند و اشخاصی که خود را به من نزدیک می‌کنند، حتی قبل از شروع انقلاب هم همدیگر را نابود می‌کردند. جامعه کرد از جوامع روس و عرب پیچیده‌تر و بحرانی‌تر است. همدیگر را می‌بلعیدند. راه چاره را در جلوگیری از ظهور چنین شخصیت‌هایی می‌بینم. راهکار دیگری نیز در این مورد وجود دارد که با این پرسش آغاز می‌شود: چگونه به مرد عمل تبدیل می‌شوی؟

تمام پسران روستای ما و حتی مادرم نیز به من می‌گفتند: تو مرد نمی‌شوی؟ حتی دولت ترکیه نیز به این مورد اشاره کرده است که او مرد نخواهد شد؟ من هم نمی‌خواهم به مردی که برداشت مورد نظر آن‌هاست، تبدیل شوم. این تناقض مهمی را در بر دارد. آنان که دم از مردانگی و مرد بودن می‌زنند در سقوطی مهلک قرار دارند. به نظر من تا از جنبه باطنی و مطابق این مفهوم به مرد تبدیل نشوم، نخواهم توانست این مسایل را حل نمایم. خصوصیت کاریزمایی من این گونه بنا نهاده شده است. حتی بچه‌ها نیز مرا مسخره می‌کنند و شاید تو هم در این زمان مرا مسخره کنی. شاید تو هم مرا مرد حساب نکنی. اما من بدین شیوه خود را هدایت و راهنمایی می‌کنم. از من خرده نگیر... من اینگونه‌ام.

- چنین نتایجی محصول هوشیاری و آگاهی تاریخی دراز مدتی است. به نتیجه رسیدن در فلسفه، سیاست، سازماندهی و کشف انسان از طریق خودشناسی. چنین نتایجی با تمام مسائل گرد آمده از تجربه، درد، آگاهی، جنگ و مبارزه و ... به زمان نیاز دارند. چطور است دوباره به مراحل اولیه تأسیس حزب برگردیم. شاید از طریق جنبشی که فلسفه را بوجود آورد و تو را نیز در این بین بوجود آورد، به تو نظری بیافکنیم.

رهبر آپو: بهتر است اینگونه تأسیس PKK را درک کنی. هنگام تأسیس PKK، درک من از دین، سوسیالیسم و فلسفه از کسانی که آنرا درک و فهمیده‌اند، بیشتر نبود. با خود می‌گفتم: مادامی که انسان این مسائل را کشف کرده‌اند، باید به دیده احترام به آنان بنگرم. در اینجا نکته‌ای وجود داشت که آنرا موشکافی کردم و آن هم این بود که می‌توانستم به معتقدی متعصب تبدیل شوم. با خود گفتم آنچه را که در سر پرورانده و خواهان عملی کردنش هستم. باید با شک و آگاهی همراه باشد. خواستم به ارتودوکسی دگماتیک تبدیل شوم. اما گوهر زندگی اینرا قبول نمی‌نمود. به همین خاطر به تمامی نه ملی‌گرا و نه دیندار و نه سوسیالیست شدم. نمی‌توانستم به چنین شخصیتی تبدیل شوم. دوست داشتم که به چنین شخصیتی تبدیل شوم اما زندگی با این وضعیت همخوان نبود... من در اینجا از کردار انقلابی دور نیستم و زندگی را فدای دگماتیسم نکرده‌ام... زندگی را فدای مقولات دگماتیک نمی‌نمایم. من بسیار پایبند مبانی و اصول هستم، اما زندگی را فدا نمی‌نمایم... در این مورد بسیار جدیت نشان می‌دهم. صحیح نبود که اسیر این نگرش‌ها و اصول گردم. کار و مبارزه چیزی است و زندگی چیزی دیگر.

باری دیگر تکرار می‌کنم که کسی نتوانسته همچون من پایبند به اصول باشد. اما مبارزه‌ی من موردی متفاوت است. در این مورد نتوانسته‌ام کسی باشم که اصول و کرداری تمام‌عیار دارد. مخصوص به خود نیست. به نظر من کسی که خود را به عنوان فردی تماماً اصولی معرفی کند، تماماً در دگماها غرق می‌گردد؛ حال این اصول چه ملی باشند یا دینی یا حتی کمونیستی، فرجام آن غرق شدن در دگما است. هم‌اکنون این موضوع بخوبی مشاهده شده است که حتی کسانی که به کمونیسم اعتقاد دارند، جنبه‌های دگماتیک آنانرا نابود کرده و می‌کند. این مورد شامل جنبش‌های ملی و دینی و ... هم می‌شود. این در حالیست که زندگی مقوله‌ای جداگانه است. زندگی از بین نمی‌رود، اما ما نیز نباید اصول زندگی را انکار کنیم. اگر این اصول را انکار نماییم و تنها کار و فعالیت را مد نظر قرار دهیم همانند یک چوپان بی‌خبر از جهان و یا یک روستایی ناآگاه مبدل می‌شویم. من چنین مرحله‌ی را در زندگی تجربه کرده و از آن گذار نموده‌ام. همچنانکه قبلاً نیز به این مورد اشاره کرده‌ام، تا حدودی به اصول زندگی پایبند بوده‌ام. چنان به اصول زندگی پایبند به زندگی بودم که روزی روحانی روستای ما به من گفت که "تو با این وضعیت پرواز خواهی کرد". دو مورد در زندگی من را مورد شکنجه قرار می‌داد: یکی روستایی بود و بی‌اطلاعی و ناآگاهی از وقایع روز و دیگری پایبندیم به اصول. بعدها موردی را که اهمیت بسیاری برایش قائل شدم این بود که تفکر همگام با پراتیک بوده و دوشادوش هم حرکت کنند، بدون اینکه اختلاف و چالشی در بین آنها روی دهد. زندگی و حیات هیچگونه بدی را در مقابل اصول مرتکب نمی‌شوند و اصول نیز خیر و خوشی زندگی و حیات را می‌طلبد. در این شرایط شخصیت من بخوبی نمایان گردید و به شخصیتی کنجکاو و حساس مبدل شدم. تاریخ PKK چیزی جز این نیست بغیر از بعضی وقایع و اشخاص که چندان مهم نیستند. تاریخ PKK بر این اساس فعالیت خور را آغاز نمود. اشخاصی که دارای چنین خصوصیتی باشند، به آسانی شکست نمی‌خورند. لحظه به لحظه بر اساس شرایط زندگی و پرنسب‌های آن حرکت نموده و در نهایت قادر به تشخیص و شناسایی سرچشمه خطرات و تهدیدات خواهد شد، همچنانکه قادر به تشخیص موانع بوده و حیات و زندگی را تحت کنترل خود در خواهد آورد. چنین حیاتی عاری از رؤیا و بی‌تفاوتی و موارد دور از واقعیت است.

برای هر کدام از مواردی که مرا از سرشت حیات دور گردانند، چندین راه چاره را در درون خود یافته‌ام. بر اساس موارد بالا می‌توانم خاطر نشان کنم که سر فصل مبارزاتی من که در دهه‌ها ۷۰ و ۸۰ یا صحیح‌تر بگویم اوایل بهار سال ۱۹۷۳ تا بهار ۱۹۷۸ را در بر می‌گیرد فعالیت و مبارزه‌ای بدون نام و نشان است. گروه اولیه و اساسی ما، گروهی تبلیغاتی بود و فعالین تبلیغاتی اساس کار را تشکیل می‌دادند. تحرکاتی جزئی را هم از نظر سیاسی و هم نظامی انجام می‌دادیم. تعداد افراد ترکی که بدست ما از بین رفتند حدود ۱۰ تا ۱۵ نفر بودند. شهدای ما نیز از این رقم فراتر نمی‌رفت. این شیوه مبارزاتی ما با گذشت زمان شکل و رنگی سیاسی بخود می‌گرفت. بدون شک دولت ترکیه نیز هر روز بیش از پیش خطرات ناشی از اینگونه حقایق را درک می‌نمود. دولت ترکیه ما را همچون جناح‌های چپ ترک و یا احزاب دیگر تلقی می‌کرد. می‌گفتند که یا وابسته به چپ انقلابی ترک DEV-SOL

^{۳۸} هستند یا به جنبش راه انقلاب^{۳۹} DEV-YOL وابسته اند. ما را با چنین معیارهایی می‌سنجیدند. در این وضعیت از تاکتیکی استفاده کردم که مرا همچون رهبر گروهی کردی نشان نمی‌داد. گروه اولیه ما در سالهای بین ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ آشکار شد. دولت از طریق دو نفری که از آنان بحث نمودم - یکی خلبان و دیگری دختری جوان - به داخل گروه اولیه نفوذ کرد. دولت با استفاده از افراد نفوذی و وابسته بخود که به شکلی مخفیانه به صفوف ما وارد شده بودند و با استفاده از تاکتیک تهدید و یا پول، می‌خواست ما را یا به کنترل خود در آورد یا از میان بردارد. در ابتداء رفیق "حقی قرار" بدست آنان به شهادت رسید. در عین حال نیز راه آنکارا را از طریق دختر جوان و خانواده‌اش و با وجود خلبان، برایم باز نمودند. دختر به دستور دولت راه را برایم باز می‌کند و خلبان نیز به سفارش دولت پول در اختیارم قرار می‌دهد.

- دوباره حرکت بر روی لبه، درست بر لبه، چه واکنشی نشان دادید؟

رهبر آپو: در این حالت از یکی از خصوصیات بسیار دقیق پیروی کردم.... در حالیکه بر نسبها مرا مستقیماً به ابراز مخالفت و ضدیت با آنها بر می‌انگیخت، حیات و زندگی نیز از من تا آخرین حد تقاضای کنار آمدن با آنان را داشت، اما من از هیچکدام پیروی نکردم. اگر متوجه چنین تعادلات حساسی نمی‌شدم، از خود بیگانه گشته و غرق می‌شدم. پایبند پرنسب و اصول بودم. اما شرایط زندگی را نیز انکار نمی‌کردم. بر روی چنین لبه حساس و نازکی که می‌توان آنرا خط مشی راست در نظر گرفت، به راه خود ادامه دادم راه حل مسائل مربوط به دولت نیز بر این اساس چاره‌یابی شدند. دولت ترکیه حساب می‌کرد که این مرد کرد نیز همچون کردهای دیگر و جنبش نیز همچون جنبش‌های چپ دیگر است. دولت هم مکانیزم‌های لازم و آماده را برای معامله کردن با این دو شیوه در اختیار دارد. دولت از این زاویه مسائل را تحلیل می‌کرد و همان روش‌های آزموده شده گذشته را در برابرم به اجرا در آورد و به انتظار نابودی من نشست. یکی از علل اصلی وجود چنین دیدگاهی نسبت به من، آگاهی نداشتن دولت از خصوصیات من و عدم شناخت من بود. دولت قادر نبود خود را به سطح مبارزاتی من که روزانه آنرا به اجرا در می‌آوردم برساند. اگر چه دولت شب و روز مرا تعقیب می‌کرد. به این شیوه دولت ترکیه بزرگترین اشتباه تاریخی خود را مرتکب شد. برنامه‌هایی را که من طرح می‌کردم و آنها را عمیقاً بررسی می‌نمودم، مرا راهنمایی می‌کردند و از طریق آنها رشد و تعالی یافتیم. در واقع قبل از سال ۱۹۷۹ دولت سعی می‌نمود تا به هر طریقی ما را از میان بردارد. من نیز درک نموده بودم که با خط مشی گذشته نمی‌توان موفقیت را کسب کرد با چنین شیوه‌هایی دو ماه بیشتر نمی‌توانستیم مقاومت کنیم. این مورد را درک نموده بودم که اگر کوچکترین فرصتی حتی به اندازه سر سوزنی مهیا شود، باید از آن استفاده کنم. دو راه در مقابلم قرار داشت: یا رفتن به کوه و یا رفتن به یکی از عرصه‌های خاورمیانه. بعضی از رفقا را برای رفتن به کوه راهنمایی کردم. کاری را که حضرت ابراهیم کرد، من نیز

^{۳۸} جریان چپ انقلابی، یکی از محافل مبارزات چپی در ترکیه در دهه شصت و هفتاد میلادی (DEV-SOL) Devrimci Sol

^{۳۹} راه انقلابی، یکی دیگر از محافل مبارزات چپی در ترکیه در دهه شصت و هفتاد میلادی (DEV-YOL) Devrimci Yol

انجام دادم و به سوی خاورمیانه حرکت کردم، بطرف قدس. به این علت است که می گویم حضرت ابراهیم در شهری که در آن متولد شدم یعنی "اورفا" ظهور کرد.

- نمرود و "موشه دایان" نیز.

رهبر آپو: (با تبسم) نمرود و اشخاص دیگری نیز از اورفا سر بر آورده‌اند، اما من "آپو" هستم و نمرود و اشخاص دیگر نیستیم. من بر راه پیامبران حرکت کرده‌ام در حالیکه نمرود دیکتاتور بود. سرگذشت من همچون ابراهیم خلیل است که نمرود راه کوهستان را بروی مسدود کرد و مجبور شد تا به سمت جنوب حرکت کند. به سرگذشت حضرت موسی در مصر نیز شباهت دارد. به این شیوه در خاورمیانه جای گرفتیم و قبلا نیز این مورد را ذکر کرده بودم.

دولت به تعقیب ما ادامه داد، تا سرانجام کودتای سپتامبر ۱۹۸۰ به وقوع پیوست. بعد از کودتا شدت و فشار افزایش یافت. ۹۰٪ از رفقای ما دستگیر و روانه زندان شدند. تنها با گروه کوچکی توانستیم وارد عرصه‌ی خاورمیانه شویم. بعد از سال ۱۹۸۰ تنها این گروه کوچک را در اختیار داشتیم. در این مرحله مقاومت در زندان‌ها شروع شد و رفیق گرانقدرمان شهید "مظلوم دوغان" در روز اول نوروز در زندان جان خویش را فدا نمود و شهادت وی نیز نشانه اوج مقاومت بود. در همان حال گروهی دیگر از رفقای زندانی، روزه‌ی مرگ را شروع کردند این گونه‌ای از حیات است که تسلیمیت را نمی‌پذیرد.

- پس گروههای روانه شده به کوهستان؟

رهبر آپو: آنان همچنان در کوه ماندند، اما فعال و کارا نبودند. کارهایی را در عرصه‌ی خاورمیانه انجام دادیم و مشغول تدارک برای بازگشت به کوهستان بود. توانستیم چندین گروه را در سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ در کوه مستقر نمائیم که با زحمت و تلاش فراوانی همراه بود. همزمان با این کارها توطئه‌هایی در بین صفوف ما نیز همچنان ادامه داشت. هر ماه و هر سال در بین صفوف ما توطئه گران تازه‌ای پیدا می‌شدند. در مقابل این توطئه‌ها، برنامه حرکت و اعزام رفقا بسوی کوهستان را افزایش دادیم. در این مرحله "حزب دمکرات کردستان در مقابل گروه‌های اعزامی قرار گرفته و اولین گروه اعزامی را به شهادت رساندند. بعضی از توطئه و نقشه‌های MIT نیز در میدان خاورمیانه بر ملا شدند. توانستیم بعضی فعالیت‌ها را در چارچوب تاکتیک آن دوران به انجام برسانیم. تا اینکه به جایی رسیدیم که کارزار ۱۵ آگوست را شروع کنیم.^۴ این روز، تاریخ اعلام آغاز مبارزات مسلحانه

۱۵ آگوست ۱۹۸۴ آغاز مبارزه مسلحانه به فرماندهی معصوم کرکماز (عگید) که با این عملیات به صورت رسمی نیروهای رهایی کردستان^۴ را اعلام نمودند. بعدها پس از شهادت رفیق عگید در سال ۱۹۸۶ این نیروها به یادبود رفیق عگید تحت نام Hezen Rizgariya Kurdistan (HRK) سازماندهی شدند. متعاقب تحول استراتژی جنگ مسلحانه Hezen Parastina Gel (HPG) به استراتژی مبارزه دمکراتیک و دفاع مشروع پس از توطئه ۱۵ فوریه ۱۹۹۹ این نیروها تحت عنوان نیروهای دفاع خلق سازماندهی شدند. این سخنرانی در سالروز ۱۵ آگوست ۱۹۹۴ ایراد شده است

است. این حمله را با تعداد ۳۰۰ نفر مبارز مسلح شروع نمودیم. با تمام خطا و اشتباهات مرتکب شده، کارزاری کوهستانی بود. با گذشت زمان اهمیت بیشتری برای جنگ مسلحانه قائل می‌شدم و اندیشیدم که مبارزه در عرصه‌ی خاورمیانه دوشادوش مبارزات در کوهها قرار دارد. این شیوه نیز توانایی خنثی نمودن توطئه‌های رژیم کودتایی ۱۲ سپتامبر را با ما بخشید. این رژیم عملاً بدست ما سرنگون گردید، در این هنگام دولت ترکیه وضعیت غیر عادی و جنگی را اعلام کرد. ما نیز به مقابله با این اقدام آنان برخاستیم. با تمام توطئه‌های طرح ریزی شده توسط رژیم کودتا نتوانستند مرا نابود کرده و از میان بردارند. قبلاً نیز توطئه‌هایی را برای نابودی من طرح کرده بودند. اما بعد از سالهای ۱۹۹۰ توطئه‌های آنان بر علیه من فزونی یافت. می‌گفتند: باید امسال وی را نابود کنیم، مقاومت در زندان را از جوهر خود خالی کرده‌ایم، توانسته‌ایم برخی از مسائل را در اروپا چاره‌یابی کنیم. در خاورمیانه به محاصره همه جانبه ما دست زدند. یکی از رفقای نزدیک من که یکی از دوستان دوران کودکیم، به شهادت رسید. همان کسی بود که بطور مخفیانه با وی ارتباط برقرار کرده بودم. شهادت این رفیق مرا به خود آورد. شهادتش در کمپ نظامی "معصوم کورکماز" در لبنان بدست یکی از مسئولین اردوگاه، اتفاق افتاد. آن مسئول سعی می‌نمود تا شهادت وی را بصورت خطایی در میدان مانور نظامی جلوه دهد. مسئله را تماشا کردم و به این نتیجه رسیدم که این رفیقمان با هدفی معلوم به شهادت رسیده است. احتمال اینکه در یک مانور نظامی و با یک اشتباه به شهادت رسیده باشد، ضعیف است. مجدداً مسئله را با دقت بیشتری بررسی کردم، به این نتیجه رسیدم که جامعه کرد بخاطر خدمت به دشمن چگونه دست به قتل انسان می‌زند و دشمن چه نوع شخصیتی را بوجود می‌آورد که خلقش را نابود می‌کند. این خصوصیت جامعه کرد با نقشه و برنامه‌های دولت در ارتباط است. اینگونه جنایات بطور کلی وضعیت عمومی جامعه را نشان می‌دهد که به موازات برنامه و پلان‌های دولت برای تداوم چنین خصوصیتی در جامعه کرد بوجود می‌آیند و علت اصلی اینگونه جنایات را تشکیل می‌دهند. به سرعت تدابیر لازم را اتخاذ کرده و توانستیم خود را از حمله‌ی ۱۹۹۰ نجات دهیم. بعدها آشکار شد که دولت ترکیه نیروهای خود را بسیج نموده بود تا در سال ۱۹۹۰ ضربه مهلکی را بر ما وارد کند. دقیقاً بعد از خنثی کردن توطئه‌های دولت، قیامهای خلقی شروع شد و نیروی گریلا قدرت گرفت. در این دوران بود که حکومت "مسعود ییلماز" با شکست مواجه شد و "اوزال"^{۴۱} نیز از میان برداشته شد و چهار ژنرال نیز به قتل رسیدند. کسانی که می‌خواستند ما را نابود کنند فرماندهان عالی رتبه ارتش و MIT بودند و خودشان نابود گشتند. البته نه به دست ما، بلکه بخاطر بروز اختلاف و درگیری میان خودشان. فکر می‌کنم که امحاء و نابودی آنها بخاطر این بود که عملیات نابودی ما را با موفقیت انجام ندادند. بعد از این دوران مرحله دمیرل و اینونو^{۴۲} و تانسو چیلر^{۴۳} فرا رسید. در مقابل ژنرال‌هایی که با ما وارد جنگ و مبارزه شده‌اند

تورگوت اوزال، رئیس‌جمهور ترکیه که یک کرد اهل ملاطیه و تحصیل کرده آمریکا بود. وی حزب مام مپهن را تشکیل داد و به حکومت رسید و سپس^{۴۱} توسط جناح جنگ ویژه به طرز مشکوکی به قتل رسید. P.K.K. رئیس‌جمهور شد. در سال ۱۹۹۳ پس از قبول مذاکره با

اردال اینونو، پسر عصمت اینونو دومین رئیس‌جمهور ترکیه، اردال اینونو عضو حزب دمکرات بود و در سال‌های اخیر چشم از جهان فرو بست.^{۴۲}

عرصه‌های فعالیتی و مبارزاتی خود را گسترده‌تر کردیم. نقشه و پیلانهای را که از طریق "تانسو چیلر" سعی داشتند به اجرا در آورند، با شکست مواجه شدند. این در حالیست که ضربه مهلکی بر ژنرالها وارد آمد که حتی "دمیرل" را نیز شامل می‌شود. حال آنان به آمریکا و اسرائیل پناه برده‌اند تا به کمک آنان بشتابند. علت آن هم بخاطر این است که آنان قادر به کنترل فعالیتهای خود نیستند. این عامل سبب شد تا آنها به اسرائیل روی آورده و با آن قرار دادهای نظامی را به امضاء برسانند. حضور آنان در جلسات "شرم‌الشیخ" نیز گواه آن است. امروزه، دمیرل برای انجام دیدارهای رسمی به آمریکا سفر می‌نماید و تا بحال نیز از آلمان تقاضای کمک می‌کنند. حکومت تغییر یافت و "مسعود ییلماز" به نخست‌وزیری رسید. اما اختلافات همچنان باقی مانده‌اند. ما در مقابل آنان به موفقیت دست می‌یابیم و پیروزی را نصیب خود می‌نماییم.

- چهار ژنرال به قتل رسیدند. چه کسی مسئول قتل آنهاست؟ هنوز نقشه‌های ۱۹۹۰ برای از بین بردنتان در جریان است و نتایج معکوس چنین پلانهای هم قابل مشاهده است. اگر مخالفان کرد همچون بارزانی و طالبانی را بر مخالفان و دشمنان تو بیفزاییم، فراوان بودن جناحهای مخالف تو، ما را وادار به پرسیدن این سؤال می‌کند که چنین قدرتی را از کجا بدست آورده‌اید؟

حقایق موجود در اختلافات درونی دولت ترکیه کدامند و چگونه این اختلافان به نفع شما

نقش بازی می‌کنند؟

رهبر آپو: این مسئله پیچیده و همه جانبه است. بطور مختصر نمی‌توان از آن بحث نمود. دهها جلد کتاب هم کفایت آنرا نمی‌کنند. حتی ما هم نمی‌توانیم به شیوه‌ای کلی آنرا تحلیل نماییم. چون آرشو در دست دولت ترکیه قرار دارد. اما نتایج حاصله از این مبارزه، اعتقادات و باورهای ما را تکرار می‌کنند. تصفیه نیروهای خودی در بین صفوف ارتش ترکیه بوقوع پیوست. حکومت تغییر یافت. قتل‌هایی در صفوف ارتش ترکیه بوجود آمد. هزاران روستا خالی از سکنه شدند. هزاران جنایت بنام "فاعل مجهول" بوقوع پیوست. تمام این حوادث نیز با هم مرتبط هستند. حال بسیار ریزبینانه مسائل ۱۹۹۰ را مورد بررسی قرار می‌دهم. اگر با حادثه شهادت رفیق‌مان موشکافانه و حساس برخورد نمی‌کردیم و نتایج و تجربه لازم را از آن کسب نمی‌کردیم، احتمال از بین رفتن ما وجود داشت. در بحث‌های گذشته یاد آور شدیم که به چه شکلی در سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۹۷ و ۱۹۷۸ مبارزه را ادامه دادیم و ارتباطات موجود بین دختر جوان و خلبان را چگونه بکار بردیم و چگونه پلان‌ها و نقشه‌های سالهای ۸۲-۱۹۸۰ را در لبنان خنثی نمودیم. دختر و پسر جوانی پیدا شده بودند که می‌گفتند: باید نگذاریم هیچ یک از جوانان پا به "بوتان" بگذارند. در واقع هدف اساسی آنها چنین بود. اما بعد از جنگ ۱۹۸۲ و جنگ با اسرائیل در لبنان توانستیم

و نخست وزیر ترکیه که پس از کشتن تور گوت اوزال و آغاز دوران ترور سیاه و جنگ ویژه به عنوان پال DYP تانسو چیلر، دبیر کل حزب راه راست^{۴۳} سیاسی رژیم جنگ ویژه مسبب تخریبات و بی‌خانمانی و جنایت‌های فاعل مجهول در کردستان گردید. در انتخابات سال ۲۰۰۳ با شکست سخت حزبی از دبیر کلی استعفا کرده و آن را به "محمد آغار" که او نیز از عوامل جنگ ویژه است سپرد

بایه‌های دوستی را در خاورمیانه بوجود آوریم. اگر این جنگ را مجدداً به یاد آوریم، می‌بینیم که ترکیه نیز در آن دخالت داشت. قبل از اینکه اسرائیل، به لبنان حمله کند دیدارهای فراوانی بین ژنرالهای ترک و اسرائیل انجام گرفت، مخصوصاً که ۳۰۰ نفر از رفقای ما هم در میدان جنگ بسر می‌بردند و جایگاه مخصوصی داشتیم. به همین دلیل تصمیم اعلام جنگ، تصمیم مشترک اسرائیل و ترکیه بود. اسرائیل بعضی از رفقای ما را که اسیر گرفته بودند، تسلیم ترکیه نمودند. موضوع مهم از یاد نبردن نقش رفقایمان در مقابله با این تهاجمات است. همچنین نباید کمک‌های ترکیه به اسرائیل را از یاد ببریم. به گمانم در این زمان بود که سوریه قدرت و توانایی ما را درک نمود مخصوصاً که ما مقاومت نمودیم. هنوز هم بازتاب مقاومت در قلعه "شقیق" بخشی از حقایق ما را بازگو می‌کند. بدین گونه تمام توطئه‌های داخلی و نقشه‌های ترکیه - اسرائیل با این جنگ که هدف از آن نابودی و از بین بردن ما بود، خنثی شد. ابعاد پلان و نقشه بسیار وسیع بود. همچنانکه می‌دانیم در سال ۱۹۸۲ اسرائیل موفق شد تا کنترل تقریباً تمام لبنان را در اختیار بگیرد. در این بین تعدادی از رفقای ما در بیروت به محاصره افتادند. بعضی از آنها اتفاقی و بعضی دیگر هم با مقاومت نجات یافتند. بخش بزرگی از نیروهای ما در مرز سوریه گرد هم آمدند و به این طریق توانستند از تأثیرات ضربه وارد شده تا حدودی بکاهند. بعد از این، کنگره‌ای را در مجاورت مرزهای سوریه برگزار کردیم. توطئه چینیان (دختر جوان و خلبان) سرسختانه به مبارزه با ما برخاستند، هدف آنها ایجاد مانع برای اعزام نکردن نیروی گریلا به میهن بود. این توطئه بخشی از توطئه بزرگ را که ترکیه طراحی کرده بود، شامل می‌شد. موضوع مهم در این نکته قرار دارد که یکی از هدف‌های جنگ سال ۱۹۸۲ جلوگیری از اعزام نیروهای PKK به میهن بود. هنگامی که این جنگ شروع شد، نیروهای ما خود را برای حرکت به طرف میهن آماده می‌نمودند. شاید افراد بسیاری از این موضوع بی‌اطلاع باشند. اما باید جنگ سال ۱۹۸۲ را بدین شیوه و بسیار ریزبینانه مورد ارزیابی قرار داد. از این تاریخ به بعد، مقاومت ما و مقاومت سوریه هر روز بیش از پیش نمایان می‌شد. این مقاومت راه را بر مرحله نوبینی گشود. بعد از این مرحله رویدادهای لبنان بوقوع پیوست که تاکنون نیز ادامه دارند. ما توانستیم از اثرات این جنگ و نیز پلان و توطئه‌های داخلی حزب گذار نمائیم. توانستیم در میهن مستقر شویم. از مرحله سالهای ۸۶-۸۵-۱۹۸۴ بحث نمودم که با ۱۵ آگوست شروع شد اما با یک ضربه کاری روبرو ماندیم. چندین بازی سیاسی در داخل حزب در جریان بود و کسانی این بازی‌ها را هدایت می‌کردند که ادعا می‌کردند گریلا نمی‌تواند در داخل حزب به این شکل ادامه داشته باشد. تا این مرحله نیز آن دختر جوان و خلبان و اشخاص سرخورده دیگری در بین صفوف ما جای داشتند.

- بار دیگر به سرگذشت دختر جوان و خلبان توطئه‌گر برگردیم. آیا دختر و پسر جوان تازه‌ای پیدا شدند که تجربه شما با کثیره و خلبان را دوباره کنند؟

رهبر آپو: نه. همان دختر جوان است که با آخرین کارت‌هایش بازی می‌کرد یا به عبارتی دیگر آخرین کارت‌های دولت ترکیه را به نمایش می‌گذارد. یکی از تاکتیک‌های بکار گرفته شده از طرف دختر جوان، تأثیر

گذاردن بر روی عواطف و احساسات کادرهایی بود که در درجه اول مسئول حزب بشمار می آمدند. چنین وضعیتی را می توان با یکی از نمونه های تاریخ اسلام مقایسه کرد که به نمادی تبدیل شد و آن هم خط مشی معاویه است. آنان به صفوف ما رخنه کردند تا بعداً در فرصت مناسب ما را از میان بردارند. ما این مبارزه را با تمام سختی هایش به انجام می رسانیم.

- شما از این تجربه خود بسیار بحث می کنید شاید ترسناکترین دگرگونی هم باشد.

رهبر آپو: با تمام وجودم و در عین حال با شیوه ای عملی در برابر این تجربه ام قرار گرفته ام. بدون اینکه انسان تازه کاری را در اینگونه تغییر و تحولات سخت مشارکت دهم، حساب و ویژه ای را برای دولت در نظر گرفتم. همچنانکه قبلاً یاد آوری کردم، آن دختر می خواست اختلاف در بین ما و متحدان مان ایجاد کند. در این بین نیز رفیق "عگید"^{۴۴} به شهادت رسید. اینگونه بنظر می رسید که در داخل کسی برای ادامه مبارزه مسلحانه وجود ندارد. این وقایع مربوط به ده سال قبل است که روی داده اند. دختر جوان می گفت پس از وی چه کسی مبارزات مسلحانه را ادامه می دهد؟ تلاش می نمود تا به فعالیت مسلحانه پایان داده شود، همچنین بجای رفتن به کوهستان، جهت رفتن بسوی اروپا تلاش می نمود. تمام تاکتیک هایش را در این راستا قرار داده بود. اما من در مقابل، با تمام توان و نیرو کنگره ی سوم حزب را هدایت نمودم و بر اساس تصمیمات گرفته شده در کنگره مبارزات را گسترش دادیم و برای اولین بار به تحلیل شخصیت ها پرداختیم. در این زمان بود که شخصیت هایی همچون "خروشچوف و یزید و معاویه" را عمیقاً درک کردم، قبل از اینکه به زندگی من خاتمه داده شود. چنین شخصیت هایی را دوباره مورد مطالعه و تحلیل قرار دادم. آنگاه گفتم: **آنچه باید تحلیل شود، نه لحظه ای حال بلکه تاریخ و نه شخص بلکه جامعه است**^{۴۵}. بعد از این، تحلیلاتی کلی را با استفاده از این گفته ارائه دادم. مسئله دختر مزبور به تمامی آشکار شد و از طریق وی پرده از روی تمام شخصیت های فرسوده و مرتجع جامعه و شخصیت های بروکراتی که با اینگونه خصوصیات اختلاط یافته اند، برداشته شد. با قدرت و جسارت بسیاری به مقابله چنین شخصیت هایی برخاستم. بعد از این مرحله در سال ۱۹۸۸ حمله نوینی را پایه ریزی کردیم و دولت هم برای اعلام خاتمه جنگ تقلیدی بر علیه ما و پراکتیزه کردن جنگ نوین بر علیه ما، دولت جدیدی را مأمور مقابله با این حمله کرد.

- اما قبل از اینکه جنگ تقلیدی بر علیه شما خاتمه یابد، به چه شیوه ای با مخالفان و دشمنان برخورد می کردید؟ با دختر جوان و خلبان و نیز افرادی که به صفوف شما نفوذ کرده اند، چه برخوردی داشتید؟ آیا آنها را از بین بردید؟

^{۴۴} رفیق عگید، معصوم کرکماز، اهل شهر باتمان و پیشاهنگ و فرماندهی گام تاریخی ۱۵ آگوست

^{۴۵} این فرمول به شیوه ی کار بر روی شخصیت در جنبش آپوئیستی تبدیل شد. یعنی کار بر روی شخص به هدف محکوم کردن خصوصیتی است که در ^{۴۵} شخصیت وجود دارند و نه حذف شخص و یا کنار نهادنش. این شیوه ی اصلاحی شد که در پلانفرم های تحلیل شخصیت از آن استفاده شد.

رهبر آپو: نه. اما آنها را دادگاهی نمودیم. اکثریت حاضرین با حکم اعدام موافق بودند و حکم اعدام نیز صادر شد.

- آنها را اعدام نمودید؟

رهبر آپو: نه. هیچ شخصی را از لحاظ جسمی اعدام ننمودیم.

- آن دختر هم.

رهبر آپو: نه. دختر هم اعدام نشد. دیدگاه و برداشت و شخصیت آنها را اعدام نمودیم. ما از اعدام جسمی آنها دست برداشتیم.

- بسیار عجیب است.

رهبر آپو: عجیب نیست. شاید در شخصیت آن دختر جنبه‌های مثبتی نمایان می‌شد. لازم بود که در قید حیات بماند. امکان داشت که زندگی وی را به انسان مثبتی تبدیل می‌نمود. شاید تا حدودی جنبه‌های مثبت در وی موجود باشد. شاید این جنبه‌اش با جنبه‌ی دیگری به مبارزه برخیزد.

- آیا چنین دیدگاهی تنها دختر را شامل می‌شود؟

رهبر آپو: نه، من اهمیت زیادی را برای چنین جنبه‌هایی قائلم. این دیدگاه و خط‌مشی من نسبت به خلق است. تمامی خلق.

- مجدداً موضوع دولت ترکیه را به میان می‌کشیم. بعد از اینکه در تاکتیک‌های خود تحولاتی را به‌وجود آورد و تاکتیک‌های نوینی را جایگزین نمود، به چه اقدامی دست زد؟

رهبر آپو: دولت ترکیه راهکارهای خود را تغییر داد و جنگ ویژه را اعلام کرد. این در حالیست که بعد از اینکه کنترل زندان‌ها را به‌دست گرفت و قبل از سال ۱۹۹۰ و نابودی ما را در برنامه خود جای داد. یکی از نمونه‌های تاکتیک تازه درپیش گرفته دولت ترکیه، رویدادهایی بود که در اروپا روی دادند. دولت، و کیلی به‌نام حسین یلدرم را که با پلان و برنامه دختر جوان ارتباط داشت، به کار گرفت. چون آنها بخشی از معمای دولت ترکیه را تشکیل می‌دهند. ترکیه بعد از این مرحله دادگاه‌های مشهور آلمان را اعلام نمود و بعضی از رفقای ما را در اروپا دستگیر کرد. بعضی دیگر از اشخاص مزدور را همچون نوکران و حلقه‌به‌گوشان خود، همچنان در صحنه باقی گذاشتند.

- آیا حکومت آلمان در این مورد از حکومت ترکیه پشتیبانی کرد؟

- بله، بله. حکومت آلمان در این مورد از حکومت ترکیه پشتیبانی نمود و با برنامه‌های وی در یک راستا حرکت کردند. زندان "آمد" به زندان "دوسلدورف" آلمان انتقال یافت^{۶۱}. دادگاه‌های مشهور "دوسلدورف" همان دادگاه بودند. [از دادگاه خواسته شده بود تا پلان و برنامه‌های وکیل را به اجرا درآورند. آنی که کشته شد، کشته شود و آنی که تسلیم شد، تسلیم شد. هر دو پلان در واقع یک پلان هستند که در نظر داشتند آن را پراکتیزه کنند. نکته مهم این است که گفتند: لازم است حتی یک نفر "آپوئیست" هم در اروپا باقی نماند. این گفته شعار اصلی آنها بود. این دادگاه‌ها در حکم اولین جنگ و مبارزه ما با آلمان بود. آلمان یکی از کشورهای بود که ارتباطات مستحکم خود را با "MIT" تا به آخر محفوظ نگه داشت و ترکیه را راهنمایی می‌کرد تا قبل از سال ۱۹۹۰ به کار ما خاتمه دهد. بعد از اینکه بعضی از طرفداران خود را در کوه‌ها آماده نمودند، اعلام کردند که "آپو" خاتمه یافت و PKK تازه‌ای در مرحله ظهور قرار دارد. یعنی PKK ای کپی‌شده از نمونه ترکی. همان راهکار را در مقابل حزب کمونیست ترکیه به کار بردند. حزب کمونیست اصلی را از میان برداشتند و حزب کمونیستی جدیدی را بر اساس خط‌مشی و خط فکری آتاتورک بنا نهادند و دبیر کل این حزب را بر این اساس که نماینده حرکت کمونیستی در ترکیه است به‌سوی و.ا.النین روانه کردند.

- از طریق کمیترین؟

رهبر آپو: بله. از راه کمیترین. در نظر داشتند که همان برنامه را به اجرا درآورند. می‌توانم واضح‌تر بگویم که: در نظر داشتند که PKK حقیقی و واقعی را از میان بردارند و PKK ای ساختگی را جایگزین آن نمایند. بعد از آنهم کنترل تمام جنبش‌های کردی را در اختیار بگیرند. فردی که ادعا نمود که نفر دوم PKK طرفدارانی را در اطراف خود جمع کرده است حقیقتاً شخصی باهوش و زیرک بوده است. علاوه بر این که دولت ترکیه وی را برای ایفای چنین نقشی آماده نموده بود.

- آیا تو نقش وی را درک نکرده بودی؟

رهبر آپو: بعضی از آثار و نشانه‌های چنین نقشی در شخص وی هویدا گشتند. این نشانه‌ها را مشاهده می‌کردم. چندین بار حرف‌های خود را قطع می‌کرد تا حقایق خود را برای من بازگو نماید. اما چنین کاری نکرد.

- نامش چه بود؟

رهبر آپو: محمد شتر.

محاكمه‌ای که در آن دوران کالکان (رفیق عباس) و علی حیدر قیطان (رفیق فواد) دادگاهی شده و با دفاعه‌ای قوی از خود به دفاع پرداختند. هر دو از زندان آزاد شده و دادگاه در سال ۲۰۰۲ آن‌ها را تبرئه کرده و در ازای از دولت آلمان غرامتی را به آن‌ها پرداخت کردند. هنگام صدور حکم تبرئه هر دو رفیق در کوهستان‌ها بودند

- اکنون کجاست؟

رهبر آپو: بعدها کشته شد. در نظر داشت تا هر آنچه را که در ذهن خویش نهفته دارد برای من بازگو کند. به من می گفت که می خواهم چند نکته ای را با تو در میان بگذارم. تشویقش می کردم. اما می گفت: می ترسم. به او یادآور می شدم که من رفیق تو هستم. چرا می ترسی؟ بعد از گذشت مدتی آشکار شد که با دشمن همدست شده است. افکار وی این بود: دست برداشتن از مبارزات مسلحانه و حتی انقلاب... شیوه زندگی ما باید مطابق خواست دولت باشد، همچون احزاب کمونیست که خود را فریب داده اند تسلیم شویم و همچون "حیدر کوتلو" که از طریق اروپا تسلیم حکمرانان ترکیه گردید تسلیم شویم.

- "حیدر کوتلو" کیست؟

رهبر آپو: دبیر کل حزب کمونیست ترکیه بود. اینان به آنکارا رفته و تلاش نمودند تا مرا نیز به همان تله بیندازند. می گفتند: تمام مسائل چاره یابی گشته اند. این موارد، همان نشانه هایی بودند که به آنان اشاره کردم. جلال طالبانی هم خواست همان شیوه را به نام میانجیگری به کار گیرد. در سال ۱۹۹۰ چنین موردی روی داد. بدون شک من نیز با تمام توان در مقابل چنین طرز فکری به مبارزه پرداختم و بعدها همچنانکه گفتم خواستند که با طرح توطئه ای مرا از بین ببرند. همچنین شهادت رفیق مان در کمپ با این مورد در ارتباط است. اما توانستیم بر اوضاع مسلط شویم. مورد مهمی که به آن اشاره می کنم این است که در سال ۱۹۹۰ هدف آنها یعنی نیروهای امپریالیستی نابودی PKK نبود. بلکه جدا کردن و دور کردن PKK از من بود.

- به عبارتی دیگر آفریدن PKK ای تازه یا PKK ای رفرمیست.

رهبر آپو: بدون شک این طور است. PKK ای رفرمیست.

- چرا در حالی که تو را محاصره کرده بودند، تو را به قتل نرساندند؟

رهبر آپو: چون اگر مسائل بر مسیری که آنان نقشه آن را کشیده بودند، حرکت می کردند وجود من در میان چنین بازی های سیاسی برای آنان لازم بود. آن دختر، خودش نیز می توانست مرا از بین ببرد. اما چرا نکرد؟ چون هر روز مشهورتر می گشتم. اگر از بین می رفتم، مکانیزم هایی را که درست کرده بودم مانع از به کنترل درآمدن حزب می شد. حزب شخص دومی نداشت. همچنانکه بحث نمودم علیه سربر آوردن شخص دوم تلاش می نمایم. ادعا می کردند که کنترل حزب را در اختیار گرفته اند. اما خلأهایی نیز از منظر آنان وجود داشت. این خلأها چه بودند؟ می گفتند که باید عرصه های اروپا، خاورمیانه و کوهستان ها را تحت کنترل خود در آوریم. اما دسترسی به این عرصه ها نیز بدون من امکان پذیر نبود. اگر من از بین می رفتم آنها نمی توانستند این عرصه ها را به کنترل خود در آورند. اگر به این عرصه ها نیز دسترسی نمی یافتند، نقشه های آنها با موفقیت به اجرا در نمی آمد. دولت ترکیه در نظر داشت تا همان گونه که با حزب کمونیست برخورد کرد در برخورد با ما نیز از همان شیوه پیروی کند. تلاش می نمود تا ما را ببلعد و چنگالش را در بدنه حزب

فرو کند. در حالی که راهکارهای من برای ممانعت از آن بود. در واقع اعدام کردن نقش دوم شخص حزب بود. حملات گوناگونی را تدارک دیدند و اعلام نمودند که مسائل را تحت کنترل خود در آورده‌اند. آنها این گونه وانمود می‌کردند و خود را معرفی می‌نمودند. شهادت رفیق‌مان در کمپ لبنان حکایت از این نشانه‌ها و خطرات ناشی از آنها بود. چند موضوع سرّی را بر روی چند تکه کاغذی نوشته بودند و به بعضی از دختران سفارش کرده بودند که با تپانچه یا با سم مرا در جلسه‌ای که برای این منظور ترتیب داده بودند، از بین ببرند. تصمیمات اتخاذ شده آنان را برملا کرده و نقشه‌های سیاسی آنان نقش بر آب گردید. پیکار سال ۱۹۹۰ چنین بود. در اینجا به نکته مهمی اشاره می‌کنم و آن نقشه‌هایی است که دولت ترکیه بر اساس آن می‌خواست PKK را از میان ببرد. بعدها به این نکته پی بردم که چرا "محمد شتر" دستپاچه شده و با لکنت زبان با من گفتگو می‌کرد. مسئولیت بزرگ و مهمی را برعهده گرفته بود. به سطحی رسیده بود که بتواند به مسائل دسترسی پیدا کند. نقش آنان به اتمام رسیده بود و نابود شدند. نکته قابل توجهی وجود دارد و آن اینکه آنها ادعا داشتند که آپوئیست تمام‌عیاری هستند. صددرصد آپوئیست هستند. خود را در پس نام من پنهان کرده بودند. من هم فکر می‌کردم که آنها حقیقتاً رفقای واقعی من هستند و از بنیاد شخصیتی مستحکمی برخوردارند. بعد از ناکام ماندن حمله ۱۹۹۰ چنین سخنی را بر زبان راندم: اوزال و فرماندهی نظامی و مخصوصاً فرماندهی ژاندارمری در کردستان به جنگ با ما برخاسته‌اند. بعد از این تاریخ یعنی سال ۱۹۹۰ پس از اینکه ترکیه قراردادهایی را با نیروهای کرد عراقی منعقد کرد، خواستند که ما را در محاصره قرار دهند و با کمک نیروهای کرد مستقر در عراق با ما بجنگند و جنگیدند. مخصوصاً در سال ۱۹۹۲ پیشمرگان کرد عراق سوار بر تانک‌های ترکیه با انگشتان نشان پیروزی در جنگی را که پیروز نشده بودند نشان می‌دادند. جنگی پلید بود. از حمله سال ۱۹۸۲ اسرائیل به جنوب لبنان گسترده‌تر بود. با عقد قراردادهایی افسران ترک و اسرائیل در یک جبهه بر ضد ما به جنگ برخاستند. هر دو حمله تا این اندازه به هم ارتباط داشتند. موضوع مهم این بود که ما در این مرحله از تهدیدات داخلی نجات یافته بودیم. جنگ تحمیلی از خارج، اختلافات داخلی و توطئه‌هایی را که علیه ما طراحی شده بود، خنثی نمود. این جنگ را نیز به کمک طالبانی و بارزانی بر ما تحمیل کردند. کسانی کشته شدند اما نتوانستند تسلیمیت و نابودی و امحار را بر ما تحمیل کنند.

- جنگی به این شیوه، بدون اینکه حتی کسی تسلیم شود؟

رهبر آپو: برادری داشتیم که فرماندهی یکی از جبهه‌ها را در جنگ برعهده داشت. تسلیم طالبانی شده بود و شرایط وی را قبول کرده بود.

- برادر، در معنای حقیقی‌اش یا در معنای اخلاقی و رمزش؟

- نه. برادر حقیقی ام. طالبانی در نظر داشت تا از طریق وی کانال‌های ارتباطی با ترکیه را باز کند. معلوم است که هزاران نفر در اطراف برادر جمع شده بودند. این افراد جزء کسانی بودند که در جنگ به محاصره افتاده بودند. طالبانی سعی می‌نمود که از طریق برادر این افراد را مطیع ساخته و بعداً به درگاه آنکارا روی آورد.

- شما چکار کردی؟

رهبر آپو: مدت زمان آتش‌بس را طولانی‌تر کردم و برای مقاومت تدارکات بسیاری نمودم و با استفاده از این راهکار از عهده نقشه و توطئه‌های سال‌های ۹۳-۱۹۹۲ برآمدم.

- پس برادرت؟

رهبر آپو: با وی با بردباری برخورد کردیم. او قصد داشت تا به راهکارهای سیاسی متوسل شود و دم از لیبرالیسم می‌زد. این نیز راهکار تازه‌ای بود که طالبانی زمینه آن را مساعد می‌نمود. قبل از اینکه چنین خطری افزایش پیدا کند توانستیم آن را کنترل نماییم و چنین خطری را برطرف نمودیم تا به سال ۱۹۹۵ رسیدیم که ارتش ترکیه با نیرویی بالغ بر ۵۰ هزار نفر به ما یورش آوردند. این نیرو خارج از کمک‌هایی بود که بارزانی و نیروهای دیگر پنهانی به آنها می‌رساندند. در این عملیات نیز پیروز نگشتند. این جنگ و عملیات‌ها اثبات این نکته بود که ضربه مهلکی بر توطئه‌های داخلی وارد شده است. چنین دسایسی پانزده سال تا سال ۱۹۹۰ به درازا کشیدند. بعد از سال ۱۹۹۰ هم خط رفرمیستی را که با فراخوانی طالبانی و از طریق جمعی از رفقای ما می‌خواستند پراکتیزه نمایند، با شکست مواجه شد. به همین دلیل بود که به عملیات پاکسازی نیروهای ما در درسیم، دیاربکر و بوتان دست زدند. اما ما مواضع گریلا را در کوهستان‌های کردستان محکم کرده بودیم و توانستند مقاومت نمایند. در اواخر سال ۱۹۹۵ و اوایل ۱۹۹۶ همچون موارد قبلی نقشه و توطئه خود را با آمریکا و اسرائیل تجدید نمودند. هم‌اکنون نیز زمینه برای جنگ ما مساعد شده است و خطرات و تهدیدات بزرگ برطرف شده‌اند. ما باید رودرروی نقشه و توطئه‌های ترکیه-اسرائیل قرار بگیریم. اما ما هم چنین توانایی و قدرتی را احساس می‌کنیم و تدارکات بسیاری را انجام داده‌ایم. هم‌اکنون همچون زمان‌های گذشته خطراتی جدی ما را تهدید نمی‌کند. ترکیه در حال حاضر سعی می‌نماید تا عملیات‌هایش را علیه ما در عرصه اروپا کارا تر نماید. اما نه در اروپا و نه در عرصه خاورمیانه و نه در روسیه و حتی نه در آمریکا هم نمی‌تواند همچون گذشته این حمله را پیش ببرد. نکته مهم در روزگار ما این است که ترک‌هایی که برای چاره‌یابی سیاسی آماده نیستند، امیدشان را از راهکارهای نظامی قطع کرده‌اند و این طبیعت زمان حال است.

- پریشی را مطرح می‌کنم که شاید تا حدودی ریزبینانه باشد. سرنوشت برادرت چه

شد؟

رهبر آپو: مهم این است که خود را تسلیم روابط عشیره‌ای و خانوادگی نکنیم و به خودفریبی دست نزنیم. شاید برادرم از شخصیت خوبی برخوردار باشد یا که فرمانده خوبی باشد اما خط‌مشی ملی و سیستم حزبی ما چنین ایجاب می‌کند که رابطه برادری را در نظر نگیریم. قصد داشت تا قدرت و توانایی نامحدودی را از همقطاراناش به خاطر من و نه از طریق جنگ و مبارزه و دست‌یابی به پیروزی بلکه از طریق پیوندهای خونی کسب نماید. من هم نمی‌توانم چنین طریقی را قبول کنم. گفت که: برادر، برادرش را می‌کشد! آپو می‌خواهد مرا بکشد. به وی گفتم: به گفته‌های دیگران گوش نده. تو را نمی‌کشم تو انسان عقب‌مانده و ساده‌لوح هستی و چنین خواهی ماند... تو نه از میهن‌دوستی و نه از سیاست و دموکراسی چیزی نمی‌فهمی. تو همان کشاورز گذشته هستی و مشکل است که بتوانی بسیاری از مسائل مهم را که بسیار پیچیده و حساسند، درک کنی.

- حال کجاست؟ به چه کاری مشغول است؟

رهبر آپو: هم‌اکنون به پرورش طیور و دامداری مشغول است. آنهم به خاطر اینکه بتواند کارنامه فعالیت و مبارزاتی خود را دوباره بازنویسی نماید. عضویت وی در حزب را سلب نمودیم. حال عضوی جبهه‌ای است نه حزبی.

- نامش چیست؟

رهبر آپو: نام اصلی اش "عثمان اوجالان" است. نام سازمانی وی "فرهاد" است.

پایان روز پنجم

روز ششم

- قبل از اینکه به ما ملحق شوی از تو گفتگو می‌کردیم که: "آپو" تحول‌ساز کنونی است و مشکل‌ساز در زمان آینده. فکر می‌کنم که مجبور به توضیح باشم. تمام راهکارها و چاره‌یابی‌های تو را که مد نظر قرار می‌دهیم، راهکارها و چاره‌یابی‌هایی برای تغییر و تحولند. بنیاد شخصیتی تو و عملکرد مدیریت حزبی تو موضوعی برای تحولند. فلسفه و دیدگاه تو، فلسفه و دیدگاهی تحول‌سازند. اما این موارد، زمان حال را شامل می‌شود و در آینده به مسئله تبدیل خواهی شد. بدون شک شخصیت‌های تحول‌سازی که رهبری زمان حال را برعهده دارند، با از میان رفتن‌شان در آینده، خود به معضلی تبدیل می‌شوند. این تحولات از منظر تو معضلی به‌وجود نمی‌آورند. حال نیز دیده می‌شود که تو در هدایت تضادها و چالش‌ها به‌صورت عالی عمل

نموده‌ای؛ چه در سطح داخلی و چه در سطح خارجی. اما من فکر می‌کنم که در آینده مشکلاتی به وجود می‌آیند.

رهبر آپو: همان‌طور که استراتژی و تاکتیک PKK در داخل خود توانمند است، در خارج از PKK هم توانمند و قدرتمند عمل می‌نمایند. می‌خواهم دوست و دشمن را از همدیگر تفکیک کنم. ایجاد یک دوست واقعی از دشمن تراشی بسیار دشوارتر است. از این موضوع هم مطلع هستیم. همچنان که ایجاد شخصیت رفقا در حزب کار دشواری است همان‌گونه هم در خارج ایجاد شخصیت لازم برای خلق و طرفداران حزب کار دشوارتری است. به همان ترتیب در حزب، شخصیت رفقا را می‌سازیم، ایجاد شخصیت برای خلق و مشارکت دانشان در صفوف انقلاب هم کار دشواری است. ما به همان اندازه برای آن اهمیت قائل هستیم. هنگامی که رهبری را شکل می‌دهیم، حزب ایجاد می‌شود. با ایجاد حزب، خلق نیز ساخته می‌شود. این موارد را نمی‌توان از همدیگر جدا کرد. اگر خلق از حزب دور شد، این مورد به معنای وجود نقاط ضعف و اشتباهات بزرگی است. اگر دارای شخصیتی انقلابی و سیاسی باشی و یا اگر گروه کوچکی دارای ایدئولوژی مخصوص به خود باشی، باید این گروه را در اسرع وقت توده‌ای نمود. اگر نتوانی این مورد را به اجرا بگذاری، نمی‌توانی پاسخگوی پرسش‌های مطرح‌شده در زندگی باشی و ایدئولوژی و دیدگاه‌ها و افکار تنها به ذهن و خاطره تو محدود خواهند ماند و با تو نیز خاتمه می‌یابند. تعداد فراوانی از این‌گونه افراد یافت می‌شوند که افکارشان را در خاطرات خود نگه داشته‌اند بدون اینکه خاطره و افکار آنها به توده‌های خلق برسد. به همین خاطر با مرگشان افکارشان هم خاتمه یافت. از نقطه نظر ایدئولوژیکی به اندازه‌ای که تلاش و مبارزه‌نمایی تا دسته و گروه‌های کوچک را به وجود آوری، باید در راه خلق تلاش نمایی. اگر به جنبه‌ای توجه کنی و از جنبه دیگر غافل شوی، به این شیوه کارهای انجام گرفته ناقص خواهند بود. اگر به تاریخ تمام انقلاب‌های بزرگ نظری بیفکنی مشاهده می‌کنی که کلاً خط سیری به این شیوه دارند.

- تا به حال پاسخ مرا نداده‌ای.

رهبر آپو: نه. تا به حال هم در چارچوب سؤال مطرح‌شده تو قرار دارم و اجازه بدهید تا سخنانم را به پایان برسانم. اگر تنها حزب را در نظر داشته باشی و به خلق بی‌توجه باشی به انسانی بروکرات و عشیره‌گرا تبدیل می‌شوی. اگر خلق را مد نظر قرار دهی و رهبری را به کناری نهد، تنها در زندان خود محصور خواهی ماند. این نکات را هم به لحاظ تئوریک و هم عملی چاره‌یابی نموده‌ایم. این موارد جزء پرنسیپ و در همان حال مسائلی عملی هستند. حال بر اختلافات و تضادهای خارجی نظری بیافکنیم. از این لحاظ اشتباهات فاحشی را مرتکب نشده‌ایم و دشمنان را به دوست و دوست را به جای دشمن تبدیل نکرده‌ایم و ارتباطات دوستانه را بر پایه‌ای تاکتیکی پایه‌ریزی نموده‌ایم. با دیدگاهی رفاقت‌گونه به مقوله دوستی نگریسته‌ایم خواه

این دوستان در صفوف خلق ما جای داشته باشند یا در میان صفوف خلق‌های دیگر. در این گونه موارد چه در مبارزات ایدئولوژیکی و چه در مبارزات سیاسی برخورداری بنیادی و حساس داشته‌ایم. بدون شک بعد از مرحله‌ای مشخص دشمن خود را نمایان می‌سازد. من به‌طور عمد موجب بروز اختلافات و تضادها نشده‌ام. بلکه این گونه موارد به‌خودی خود و به حالتی طبیعی بروز یافته‌اند و نقش ما تنها دریافتن این گونه اختلافات است. نمونه‌ای را بازگو می‌کنم: ترک‌هایی که هزاران سال است ابزار حکمرانی را به‌دست گرفته‌اند، چنان به تو می‌نگرند که انگار تو وجود نداری. در اینجا تناقضی وجود دارد. مبارزه گسترده و وسیع من برای نشان دادن و شفاف نمودن این تناقض و احیای این خلق است. چنین عمل کرده‌ام. اگر چنین تضادی را بررسی نمایی و آن را به‌سوی زندگی رهنمون نشوی، این خلق سرکوب‌شده و از یادرفته، از صفحات تاریخ حذف شده و از بین می‌رود. برای اینکه امکانات زندگی مهیا می‌شوند باید زمینه را برای ظهور تضادها و اختلافات مساعد نمایی. زندگی بر اساس وجود تضاد در حرکت است و ادامه دارد. اگر تو چنین تضادهایی را به کناری نهادی، چنین عملی به‌معنای فلج نمودن زندگی است. مبارزه بزرگم برای چنین نکته مهمی است. البته این اولین قدم را شامل می‌شود. قدم بعدی بر زمینه این پرسش برداشته می‌شود. تحولات احتمالی را که حدس می‌زنی برای چاره‌یابی همه تضادها کاربردی عملی دارند، کدام‌اند؟

آنچه با ایدئولوژی چاره‌یابی می‌شود، با ایدئولوژی حل می‌نمایم. آنچه به طریق سیاسی چاره‌یابی می‌شود به سمت سیاست سوق می‌دهیم و در موردی که نیاز به مبارزه نظامی باشد نیز به همان طریق چاره‌یابی می‌گردد. در این موارد نیز اشتباهات فاحشی را مرتکب نگشته‌ایم. بعضی از تضادها تنها با جنگ چاره‌یابی می‌گردند. در این باره رهبری دارای نقشی اساسی و مهم و یکسوکننده است. اگر لازمه چاره‌یابی تضاد، جنگ باشد، نمی‌توان دم از راهکارهای سیاسی زد. باید جوهر و سطح تضاد را درک کرده و بهترین راهکار موجود را برای حل آن و همچنین توانایی لازم را برای حل آن از خود نشان دهی. به این طریق به چاره‌یابی آنان پرداز. احزاب موجود دیگر به وجود تضادها پی نمی‌برند و هیچ‌گونه راهکاری را برای حل آن ارائه نمی‌دهند. چنین برخوردی با تضادها چیزی را به‌وجود نمی‌آورد و هیچ موفقیتی را کسب نمی‌کند. به‌همین خاطر اگر چندین تضاد و اختلاف بر سر راه این احزاب بوجود می‌آمدند که نیاز به راهکارهای سیاسی یا ایدئولوژیکی داشتند، یا به جنگ پناه می‌بردند و یا برعکس آن عمل می‌نمودند.

- احزابی که از آنان بحث می‌کنی، کدامند؟

رهبر آپو: برای نمونه می‌توان چپ ترک را نام برد. در مرحله‌ای مبارزات مسلحانه را آغاز کرد که زمان آن فرا نرسیده بود. این مورد یکی از موارد مهم شکست چپ ترک بود. در این بین بعضی از آنها مدعی بودند که هیچ دلیلی برای برپایی جنگ مسلحانه وجود ندارد و اختلافات را می‌توان با استفاده از راهکارهای ایدئولوژیکی چاره‌یابی نمود، در حالی که زمان، مستلزم جنگ مسلحانه بود. به همین دلیل شکست خوردند.

اما من چنین اشتباهاتی را مرتکب نشدم. چون مسائل مربوط به فاشیسم و ترکیه تنها به طریق جنگ مسلحانه چاره‌یابی می‌گشتند. بگذریم از این که تا به حال از جنگ مسلحانه انتقاد می‌کنیم. می‌توانم در این مورد نمونه‌ای را برایت بازگو نمایم. آن خلبان به من می‌گفت: به من دستور بده تا هر روز عملیاتی را انجام دهم. اگر یکی از افراد چپی به جای من بودند این دستور را صادر می‌کردند. حتماً هم یک یا دو سه عملیات را انجام می‌داد. اما در آخر کار همه چیز را از دست می‌داد. به همین خاطر به وی گفتم که هیچ عملیاتی را نباید انجام دهی. این راهکار مرا نجات داد. این در حالیست که ارتباط با شخص دوم همچنان ادامه داشت. به نوعی درک این‌گونه تضادها باعث رشد و شکوفایی من می‌شد... اگر چنین نبود در تضادها خفه می‌شدم. تفکیک صحیح آنها مرا نجات داد. در این لحظات و لازم است که به‌طور واقعی به هدایت این تضادها پردازی. اگر جهت این تضاد به سوی جنگ بود، باید در حد بسیار مطلوبی خود را برای جنگ آماده‌نمایی. هفده سال است که من چنین تضادهایی را هدایت می‌کنم و حال هم می‌بینی که به آرامی وارد مرحله جنگ می‌شویم و همزمان با وارد شدن به مرحله جنگ بر چگونگی هدایت آن نیز واقفیم. همچنان که دیده می‌شود بعضی از رفقایمان در هدایت کردن تضادها با مشکل روبه‌رو می‌شوند به همین خاطر در مدت زمان اندکی با شکست مواجه می‌شوند. این نیز نتیجه اشتباهات سیاسی و نظامی و یا خطاهای تاکتیکی و استراتژیکی است. در این مورد اشتباهات چندانی را مرتکب نشده‌ام. یکی از دلایل عظمت حزب‌مان درک نحوه ارتباط بین کارهای تاکتیکی و کارهای استراتژیکی است. چنین سیاستی را با ظرافت خاصی در داخل و خارج حزب و خلق و حتی در سطح بین‌الملل نیز به اجرا درآورده‌ایم. حضور من در خاورمیانه بر اساس چند اصل محکم نقطه استراتژیکی بنا نهاده شده است. نکته مهم این است که چنین استراتژی صحیح از آب درآمد و سند آنهم عمل ماست. می‌توانی از خود پرسی که چرا هیچ‌یک از احزاب کردی یا ترکی در عرصه خاورمیانه نماندند؟ این به چه چیزی بستگی دارد؟ این مسئله به تفکیک تضادها از همدیگر و نیز به مجزا نمودن امکانات راهبردی و هدایت آنها بستگی دارد. زندگی در اروپا به‌خوشی و آرامی سپری می‌شد و چنین فرصتی برایم مهیا گردید. اما پای به آنجا نگذاشتم. در حالی که احزاب ترکی و کردی دیگر به اروپا مهاجرت کردند. هر چند که یک وجب زمین در اختیار نداشتم اما استراتژی که انتخاب کرده بودم و بر اساس ارتباطات دوستانه‌ای که به برقراری آنها نیاز داشتم، ایجاب می‌کردند که در عرصه‌ی خاورمیانه هر چند که با دشواری و زحمت فراوانی همراه بودند، ماندگار شوم. اروپا منجمدکننده است و برایم جالب توجه نبود. این یک دیدگاه استراتژیکی است که از آن پیروی نمودیم. اما نتیجه آن؟ تمامی احزاب کلاسیک با شکست مواجه شدند و من پیروز میدان شدم. لازم است با افقی گسترده و بصورت ژرف استراتژی را مورد تحلیل قرار دهیم. همچنین لازم است که هر روزه تاکتیک را مورد بازنگری قرار دهیم تا به خدمت استراتژی درآید. در این مورد هم توانستیم کارهای مفیدی را انجام دهیم.

استراتژی که انتخاب کرده بودیم به پایه اساسی ما برای ایجاد ارتباط با اروپا مبدل گردید. حتی ارتباطمان با روسیه هم که در اولین فراخوانی که از طرف بلغارستان از آنان شد، صورت گرفت بر این اساس بود. با آنان هم ملاقات داشتیم. هنگام دیدار با روسیه ارتباط برقرار کردم بدون اینکه به پیروی از حزب کمونیست بپردازم. بدون اینکه به غرب متوسل شوم با قدرت و توانایی لازم به دیدار آنان رفتم. اما روح خود را به آنان وابسته نمودم. آنان را نیز همچون یخ سرد و بی‌احساس دیدم. بدون اینکه به کاریکاتوری از احزاب کمونیست تبدیل شویم و یا هویت خود را از دست بدهیم و در آنان ذوب شویم ارتباطاتی را بر پایه دوستی با آنان بنا نهادیم. زیرا احزاب کمونیست دارای چنین خطراتی هستند. ما با چنین خطراتی مواجه نگشتیم. کسانی که وابسته به غرب بودند در نهایت به غرب پناهنده شدند و کسانی که وابسته به شرق بودند در نهایت تسلیم و به شرقی‌ها پناهنده شدند. اما ما روابطمان را با شرق حفظ کردیم بدون اینکه تسلیم کمونیست بودن آن‌ها شویم. چون کمونیست بودن آنان از بسیاری جهات ایدئولوژیکی و سیاسی دچار بیماری شده بود. ما بیماری آنان را به وسیله‌ای برای دشمنی آن دولت‌ها تبدیل نمودیم. به این طریق بود که بلغارستان و روسیه ارتباط خود را با ما همچنان نگه می‌داشتند.

حال هم می‌توانیم ارتباطات خود را با آنان به شکل مستحکم‌تری ادامه دهیم. مخصوصاً که اکنون حزب کمونیست ترکیه در خارج از نقشه‌های آنان قرار دارد!

- پس یونان چه، چون کشوری غربی است؟

رهبر آپو: یونان دولتی غربی است. اما اختلافاتش با ترکیه در ناتو و تحت سلطه اقتدار آمریکا حل شدنی نیست. به خلق یونان اعتماد داشتم که بدون هیچ چشم‌داشتی به یکی از دوستان و نزدیکان ما تبدیل شوند. به خاطر وجود ترکیه دوستی ما عمیق‌تر شده و وسعت می‌یابد و این دوستی بر اساس حق بنیاد نهاده شده است. این نوع دوستی روا و مشروع است. فکر می‌کنم که داشتن چنین پیمان‌ها و ارتباطات دوستانه‌ای فایده و توانایی‌های بسیاری را برای ما به ارمغان آورده و به کل جامعه بشریت خدمت خواهد نمود. ارتباطمان با یونان بر اساس اصول بود. این در حالی است که آمریکا و ناتو تلاش‌های بسیاری را برای برهم زدن این دوستی نموده‌اند. اما چرا؟ چون راهکارهایی را که برای تضادهای موجود ارائه دادیم و نیز ارتباطاتی را که بر پایه آنها ایجاد نمودیم، کلاً در زمان و مکان خود به‌جا بوده‌اند.

- پس ارامنه؟

رهبر آپو: ارامنه دیدگاه‌های مخصوص به خود را دارند. از چندین خط فکری و ملی سطحی شروع می‌کنند. آنها از کردستان به نام ارمنستان یاد می‌کنند. اگرچه در زمان حال حتی یک روستای ارمنی در این مناطق نمانده است. با مد نظر قرار دادن چنین واقعیتی نیز خاطر نشان ساختیم که بگذارید ارمنستان باشد و کردستان نباشد. اما دیدگاه و نحوه برخوردشان با این مسئله باعث شده تا بر اساس یک دیدگاه تاریخی

فرسوده به حیات ادامه داده و اسیر چنین دیدگاه‌هایی شوند. ارامنه به ما اعتماد ندارند، بلکه به آمریکا اعتماد داشته و با بعضی از طرفین روسی ارتباط دارند و از طریق آمریکا با "آلپ ارسلان تورکش" رهبر فاشیست‌های ترکیه مذاکراتی را انجام دادند. این دیدگاه و سیاست ملی قدیمی ارمنستان بود که باعث امحای خلق ارمنی شد. چنین دیدگاه‌هایی هیچ پیروزی برای آنان در بر نداشته است. ما می‌خواستیم ارمنی‌ها را به یکی از دوستان اساسی خود تبدیل کنیم و بیشتر ارامنه نیز چنین نظری داشتند. اما کسانی که وابسته به استراتژی آمریکا هستند فکر می‌کنند که رهبر آنها وابسته به استراتژی اینچینی باشد. نقش خواسته‌شده از آنها را بازی می‌کنند. ارمنی‌ها سعی می‌کنند تا آمریکا و ترکیه را به سوی خود جلب نمایند. اما تا به حال موفق نشده‌اند. از طرفی نمی‌توان از اختلافات موجود بهره‌ای برد. اما مسئله مهم شناخت صحیح طرفین است. ما همچون طرف‌های درگیر در مسائل نیستیم که به نام ایجاد رابطه خود را تسلیم نماییم. ما از این لحاظ واقع‌بین هستیم و از خط استراتژیکی مشخصی پیروی می‌کنیم. ما معتقدیم که استراتژی PKK گام‌های مهمی را در جهتی صحیح برمی‌دارد. حتی دیپلماسی PKK به آرامی به پیش می‌رود و دارای تحولاتی کیفی است.

- شما با توجه به این توازن با مسائل برخورد می‌کنید. آیا متفقان آنها نیز با چنین دیدگاهی با شما برخورد می‌کنند؟ برای نمونه می‌توان از یونان نام برد.

رهبر آپو: به نظر یونانیان، ترک‌ها بزرگ‌ترین خطر را از نقطه‌نظر عملی تشکیل می‌دهند. یونانیان در نتیجه فشارها و ضربه‌های مداوم ترک‌ها صدها سال است که تجزیه و از هم جدا گشته‌اند. این ضربه‌ها بر روحیه و طرز فکر یونانیان تأثیرگذار بوده است. اما یونانیان نیز در مقابل آنها نتوانسته‌اند کاری انجام دهند تا از اثرات آنها جلوگیری به عمل آورند. حال که ما به انجام این وظیفه می‌پردازیم، برای آنان چیز مهمی است. رؤیای دیرین یونانی‌ها از طریق عملکردهای ما به واقعیت می‌پیوندد. خطرات ناشی از ترک‌ها برای آنها همچنان مایه ترس است، زیرا تاریخ را از آنها گرفته‌اند. خلق یونان خلقی دریانورد و هوشیارند و اهل فلسفه و معرفت می‌باشند و تمدن و علمی غنی را دارا هستند. اما خطر بسیار بزرگی نیز آنها را مورد تهدید قرار می‌دهد. به همین سبب می‌توانیم دوشادوش خلق یونان حرکت کنیم. این دیدگاه ارمنی‌ها را نیز شامل می‌شود. به همین دلیل می‌توان مشکلات و موانعی را که از طرف این کشورها برایمان به وجود می‌آید، برطرف نمود.

- پس ایران؟

رهبر آپو: در مورد ایران گام‌هایی را در جهت برقراری روابط دوستانه برخواهیم داشت. گام‌های بزرگ دیگری را نیز با خلق‌های عرب و در داخل عراق از طریق نیروهای عراقی برخواهیم داشت. همچنانکه معلوم است ما سوریه را به عنوان متفق استراتژیکی خود به حساب می‌آوریم و این دیدگاه ما عمیق‌تر و نیرومندتر می‌شود.

در روابطمان با اروپا نیز تا حدودی نرمش را از خود نشان می‌دهیم. می‌توانیم گام‌هایی سیاسی را با هم در یک راستا برداریم. اما طرف‌هایی که به یاری ترکیه می‌شتابند و با ما می‌جنگند مخصوصاً آمریکا و اسرائیل، ما را بسیار به خود مشغول می‌کنند. ترکیه در استراتژی آنها جایگاه مخصوصی را اشغال می‌کند. به همین دلیل این قدرت‌ها نمی‌خواهند ترکیه نابود شود. به همین خاطر می‌گویم: جنگ ما علیه ترکیه، در عین حال جنگی علیه اسرائیل و آمریکا است. جنگ کنونی در مراحل بعدی نیز همچنان ادامه خواهد داشت. هدف اصلی ما در استراتژی اتخاذ شده ترکیه و هم‌پیمانانش می‌باشد. شاید تا حدودی اختلاف نیز در بین این هم‌پیمانان بوجود بیاید. اگر بین سوریه-اسرائیل صلح برقرار شود، اختلافاتشان شدت بیشتری به خود می‌گیرد. اما اگر چنین صلحی برقرار شود امکانات بیشتری برای ما مهیا خواهد شد. اگر اسرائیل اختلافاتش با سوریه را مخصوصاً اختلافات نظامی را تا حدودی برطرف نماید، بعد از این دیگر به ترکیه احتیاج چندانی نخواهد داشت و در این شرایط سوریه بهتر می‌تواند در مقابل ترکیه تدبیر اتخاذ نماید. این از دیدگاه ما نیز وضعیت مطلوبی را به بار می‌آورد. این گفته، آمریکا را نیز شامل می‌شود. اگر موضع ترکیه در استراتژی اسرائیل جایگاه خود را از دست بدهد عملاً در استراتژی آمریکا جایگاه خود را از دست می‌دهد و به این شکل شاید ترکیه یکه و تنها در میدان باقی بماند و این ترس بزرگی را برای ترکیه به وجود می‌آورد. به همین خاطر ترکیه سعی دارد تا روابط خود با آمریکا و اسرائیل را همچون گذشته حفظ کند. اما ترکیه تغییر و تحولاتی که در نتیجه جوی مملو از صلح و آشتی را به وجود بیاورد را برای خود خطر بزرگی به حساب می‌آورد. به نظر من چنین خطراتی روزبه‌روز بیشتر می‌شوند. ما این قابلیت را از خود نشان داده‌ایم تا بر اساس وسعت و گستره استراتژی‌مان ارتباطاتی دوستانه با خلق‌های مناطق عرب‌نشین، قفقاز، روسیه، یونان و بلغارستان برقرار کنیم. با تمام این حوزه‌ها ارتباط برقرار نموده‌ایم و از سیاستی انعطاف‌پذیر با اروپایی‌ها پیروی می‌کنیم و توانسته‌ایم در نتیجه چنین سیاست‌هایی اروپا را به سمت خود جلب نماییم. اگر مذاکرات سوریه-اسرائیل به خوبی روند خود را ادامه دهد و صلح برقرار شود، از خصومت اسرائیل در مقابل ما می‌کاهد. آنگاه ترکیه در محاصره قرار می‌گیرد آن هم با حلقه PKK و محاصره استراتژیکی بتدریج به مراحل پایانی خود می‌رسد.

- آیا هیچ ارتباطی در بین شما و ایالات متحده آمریکا برقرار نشده است البته با انسیاتیو (ابتکار عمل) شما یا آمریکا؟

رهبر آپو: ملاقاتی غیر مستقیم وجود داشته است. بعضی از نامه‌های آمریکا از طریق کمیسیون‌های تلویزیونی به دستمان می‌رسد. بعضی از آنها از طرف موضع قدرت می‌آیند. عملاً ارتباطات غیرمستقیم‌اند. آمریکا با سیاست‌های کشتار دسته‌جمعی و قتل‌عام‌های ترکیه موافق نیست. آمریکا چاره‌یابی این مسئله را

خواستار است، اما به شرطی که این چاره‌یابی با استراتژی و هدف و مفهوم وی سازگار باشد. ترکیه هم همیشه دیدگاه‌های آمریکا را نمی‌پسندد و این اختلافات فی‌مابین را عمیق‌تر می‌کند.

- نکته‌ای را خاطر نشان می‌کنم شاید در چارچوب مباحثاتمان قرار داشته باشد. توجه شما را به این نکته معطوف می‌کنم از جنگ جهانی دوم به این سو، جهان از جنگ‌های محدود به جنگ‌های محدودتری (منطقه‌ای) روی آورده است. به اندازه‌ای که این جنگ‌ها بالغ بر ۱۲۰ جنگ محدود (منطقه‌ای) هستند. توجه کنید تمام این جنگ‌ها در مناطق آسیای مرکزی-آفریقا-کشورهای جهان سوم و عموماً در سرزمین‌هایی روی داده که به دریا راه ندارند، نه در کشورهای مجاور دریاها. حتی ضررهای جنگ اول و دوم جهانی متوجه کشورهای شد که دارای مرزهای خشکی با اطرافیان هستند نه کشورهای که دارای مرزهای آبی هستند. اما دولت‌های مجاور آب‌ها چیزی را از دست ندادند. ایالات متحده آمریکا چه چیزی را از دست داد؟ هیچ! متوجه هستید! این مسائل ما را به سوی پروژه برزنسکی سوق می‌دهد و بعداً به سوی مالتوس و در نهایت به تئوری امحا و نابودی خلق‌ها با استفاده از راهکار برپایی جنگ داخلی، ختم می‌شود. این مورد هم مرا وادار می‌کند تا دنباله بحث‌هایت را در مورد آمریکا پیگیری کنم. چه میزانی خواهان خاتمه یافتن این جنگ است، منظورم جنگ بین کردها و ترکیه است. به گمانم خواستار شعله‌ورتر شدن آتش جنگ است. دقیقاً همانند ساریوو، لبنان و سایر دول خاورمیانه.

رهبر آپو: با اطمینان کامل می‌توان گفت آمریکا نمی‌خواهد انقلاب کردها وسعت و دامنه بیشتری پیدا کند و با گذشت زمان از کنترل وی خارج شود. شعله‌ورتر شدن آتش انقلاب کردها به معنای ضربه‌زدن به پروژه‌های برزنسکی-کیسینجر است. من این موضوع را تحلیل کرده‌ام و نمی‌خواهم دوباره آن را تکرار کنم. ایالات متحده در نظر داشت تا ترکیه را مضطرب نماید تا به او وابسته گردد و ترکیه در حلقه وابستگی به او دور بزند. انقلابمان در ترکیه، ایران و عراق وسعت بیشتری پیدا می‌کند و سیاست‌های آنها نقش بر آب می‌شود. آنها این نکته را قبول ندارند چون حقیقتاً آنها را تهدید می‌کند. به همین دلیل ایالات متحده در صدد جلوگیری از مبارزاتمان است. مبارزه ما به مبارزات چچن و یا بوسنی شبیه نیست. پشتیبانی‌های بسیاری از ترکیه کردند تا بتوانند با جنگ ما را از بین ببرند. مقدار کمک‌های ارسالی آمریکا به ترکیه در جنگ علیه ما از مقدار کمک‌های ارسالی آمریکا به ناتو در جنگ با شوروی کمونیستی بیشتر است. اما آمریکا از این نکته هم مطلع است که ترکیه نمی‌تواند انقلاب ما را از بین ببرد و از گسترش آن جلوگیری کند. با گذشت زمان، دامنه انقلاب وسعت بیشتری می‌یابد. به همین دلیل هم فکر می‌کنم که آمریکا نمی‌خواهد جنگ گسترش پیدا کند. آمریکا خواهان آن است که مسئله کردها از راه‌های سیاسی چاره‌یابی شوند نه راهکارهای نظامی. اما PKK را هم قبول ندارد. اگر جنگ ادامه داشته باشد، ضررهای بسیاری متوجه آمریکا می‌شود. اگر ترکیه

با PKK مذاکرات خود را شروع کند و راهکار سیاسی را ارائه دهد، این شیوه نیز به آمریکا ضرر می‌رساند. به همین دلیل آمریکا شعار "بله برای مسئله کرد، نه برای PKK" را سر داده است و حتی فراتر از این شعار دیگری را نیز سر داده و آن "بله برای PKK، نه برای آپو" است و خواستند تا این سیاست را از طریق طالبانی پراکنیزه نمایند. اما در این کار موفق نبودند. PKK، کلید است. سیاست‌های آمریکا در قبال سیاست‌های PKK کارایی خود را از دست داده‌اند. واضح‌تر بگویم سیاست‌هایی را که آنها به نام "چکش تعادل" و از طریق بارزانی و طالبانی می‌خواستند به مرحله اجرا در آورند نفع چندانی برای آنان دربر نداشت، همچنان که سیاست‌های ترکیه از طریق ارتش و ژنرال‌ها نفع چندانی دربر ندارد. به همین دلیل آمریکا به امید ضعیف شدن ما و جنگ ما با سوریه است.

- امروز، از همان لحظات شروع بحث‌مان، هدفمان شناخت نحوه تأسیس حزب و حل اختلافات و شیوه مدیریت آن بود. به همین دلیل به لحظات اولیه برمی‌گردیم. حزب همچون گروهی دارای یک ایدئولوژی، شروع به فعالیت نمود و دو مسئله در آن برجسته بود: مسئله طبقاتی و ملی‌گرایی. در هر دو حالت نیز گرایشی چپ‌گرایانه دارد. اکنون در صفوف PKK اقشار متفاوتی وجود دارند. گریلاهایی از خانواده اربابان هم وجود دارد. همچنین از خرده‌بورژواها و طبقات ستمدیده جامعه هم در آن جای می‌گیرند. چگونه توانسته‌اید این همه تفاوت و اختلاف را در کنار هم سازش دهید؟ سیاست به نظر من و در کی که از آن دارم، عبارت از منافع و اداره کردن و مدیریت بر منافع است. در اینجا احتمال دارد که با گسترش دامنه حزب منافع نیز با هم برخورد داشته باشند.

رهبر آپو: این موضوع جزو مسائل استراتژیکی و تاکتیکی محسوب می‌شود. در مورد اربابان کرد باید گفت که این طبقه عملاً هیچ نوع ایدئولوژی را ندارند و اگر داشته باشند بسیار ابتدایی است. رهبران آنها بسیار ضعیف عمل می‌کنند و مورد قبول و اعتماد نیستند. این موضوع دیدگاه‌های استراتژیکی و سیاسی‌شان را هم شامل می‌شود. این قشر هیچ‌گونه خط‌مشی سیاسی را برای خود اتخاذ نکرده‌اند و خارج از نمایندگانی که می‌بایستی نمایندگی آنها را برای خود اساس می‌گرفتند، بیشتر نمایندگی نیروهای خارجی را بر عهده داشته‌اند و کاری انجام نداده‌اند. اراده‌ای مستقل را از خود نشان نداده‌اند. این دو مورد، علت‌های اصلی ناتوانی این قشر را تشکیل می‌دهند. شاید تا حدودی نیروهای عشایر را در پشت سر داشته باشند اما این نیروها نیز با گذشت زمان محدود و ضعیف می‌شوند. خلق کرد نیز از نظر کمیته‌ی، جمعیت بسیاری دارد و نیروی کار اجتماعی بزرگی را شامل می‌شود. ما خلئی را که رهبران عشایر (که اربابان کرد را نیز شامل می‌شود) به وجود آورده‌اند، پر نموده‌ایم. این قشر نیروی حاکم نبودند و مسائل پیش‌پاافتاده و بی‌ارزشی همچون خرابکاری و تفرقه و ایجاد چنددستگی را به صورت پیشه‌ی خویش در آورده بودند. ما نیز در مقابل آنان نیرویی با بنیاد مستحکم را بنا نهاده و خلئی را که به وجود آورده بودند، کشف کرده و پر نمودیم.

- از خلأ بحث می کنی، گویی بارزانی با میراث خانوادگی اش در میان نبوده است. انگار طالبانی - که مجموعه ای از ارتباطات پیچیده را با خود به همراه دارد- در میان نبوده است.

رهبر آپو: آنها نیز همین طور. به شیوه ای صحیح از اختلاف بین بارزانی و طالبانی سود جستیم. البته نفع آنان را هم دربر داشت.

- نفع آنها؟ چگونه؟

- چون اینها دو نیروی اساسی را تشکیل می دهند که بطور دایم با هم درگیرند. از لحاظ عینی هیچکدام از آنها نمی توانند نتیجه این درگیری ها را به نفع خود خاتمه دهند. در این بین، زیان و آسیب اساسی این درگیری ها متوجه خلق است. از این نظر خلق موضع گیری ما را برای منافع خود بهتر دید. نقش ما در این بین ارایه راه حل برای خلقی بود که در جنگ های بوجود آمده بین آنها (طالبانی و بارزانی) خُرد می گشت. آنان نمایندگان گذشته اند. حال ما راه حل را ارایه می دهیم. به همین دلیل با گذشت زمان بر خلق بیشتر مؤثر واقع شدیم. نیروهای دیگر (طالبانی و بارزانی) همیشه بدنبال قدرت های خارجی و منافع خود بوده اند. حتی دیپلماسی و سیاست آنها نیز اصولی نبود. علت اصلی آن هم از سست بنیادی و ناتوانی آنها سرچشمه می گیرد. ناتوانی هم باعث وابستگی می شود. اربابان و فئودال ها و بورژوازی کرد نمی توانند نمایندگی خلق کرد را به شیوه ای ماهوی بر عهده بگیرند. شاید بعضی افراد با آنان همراه شوند، اما رهبری واقعی عملاً بدست آنان میسر نمی شود، مگر آنان که نمایندگی واقعی طبقه کارگر را برعهده دارند. در این میان PKK با هوشیاری راه حل ها را ارایه داده و اقدامات خود را مشخص می کند. اختلافات مابینشان را درک کرده و استراتژی خود را مشخص نمودیم. رهبری خلق را برعهده گرفتیم و میانجیگری بین بارزانی و طالبانی را عهده دار شدیم. در دوره های گذشته مدام باهم درگیر بودند و تهاذر جنگ علیه ما اتفاق نظر داشتند و حال هم ما میانجی بین آنها هستیم.

- در حین گفتگوهایمان از شخصیت محمد و استالین بحث بسیاری کردی. محمد پسری از قریش بود. به عبارتی پسر یکی از قبایل بازرگان بود که پروژه اتحاد بازار و راه های بازرگانی و کاروانی را عهده دار بود. در تاریخ، رهبر و یا ایدئولوژی خارج از طبقات متوسط جامعه را به ندرت و بصورت استثنا می توان یافت. استالین پسر کفش دوزی بود که به پسر نظامی تبدیل شد که راه را بر بروکرات های نظامی می گشود تا مقدمات رهبری و فرماندهی وی را آماده کنند. تو خود نیز پسر خانواده ای زحمت کش و رنج دیده ای، شخصی از بروکرات های نظامی نیستی. چگونه رهبری خود را انجام دادی؟ راز آن در چیست؟ منظورم راز تو است نه راز حزب.

رهبر آپو: تا حدودی این موضوع را شفاف نمودیم. فکری آزاد را بنا نهادیم و سیاست و پرنسپ آنرا ساخته و آنرا به خلق رسانیدیم. در حقیقت ما دشمنانمان را به خلق شناساندیم و کاری کردیم تا خلق خود را بشناسد. موضوعی را که از همان دوران کودکی به آن مشغول بودم، شناخت همدیگر بود. دومین موضوعی که همیشه

مدنظر داشته‌ام این است که: مبارزه‌ای که متعلق به تو نیست نباید آنرا انجام دهی. مبارزات نباید در خدمت دشمن باشد، حیاتی بی‌محتوا نداشته باش. این تعریف کوتاه و خلاصه‌ی آن رازی است که تو در جستجویش هستی.

پایان روز ششم

روز هفتم

- تو در یک لحظه، در دو حالت بسر می‌بری.... احساسی عمیق آکنده از مستی و پیروزی درونی و دیگری احساسی عمیق آکنده از ترس.... تو همیشه بر لبه ایستاده‌ای.... چگونه در این وضعیت دوگانه زندگی می‌کنی؟ چگونه با خود کنار می‌آیی؟ «آپو» چگونه با «آپو» برخورد می‌کند؟ «آپو» بی وجود دارد که در مرکز هدف مراکز امپریالیستی قرار دارد و سراغش را می‌گیرند، بدنالش هستند، مردی است که مخفیانه در رفت و آمد است، «آپو» بی شفاف و واضح آنگونه که باور کردنش مشکل است. تو مرد سیاست هستی و مردان سیاست براحتمی دروغ می‌گویند. من گمان نمی‌کنم که این «آپو» که تا این حد صریح و آشکار است، دروغ بگوید. آیا سیاستمداری می‌تواند دروغ نگوید؟ آیا واقعاً انسانی عجیب نیستی؟ وحدت بین زندگی و پرنسیپ چیست؟ اما آیا هیچ احساس نمی‌کنی که موضوعات دیگری نیز در ارتباط با زندگی وجود دارند؟ برای نمونه زن. یعنی زن دیگری به غیر از آن زن مارگونه‌ای که به نظر تو تحمل کردنش غیر ممکن است. می‌خواهم بپرسم که آیا به نظر تو زن در بین دو گره در رفت و آمد است: گرهی که مادر را نمایندگی می‌کند و گرهی که همچون ماری زخمی است که نزدیک بود تو را نابود کند.

رهبر آپو: (با خنده) اگر این موضوع تو را به خود مشغول کرده است، باید بگویم که هزاران دختر وجود دارند که جزو زنانی نیستند که تو از آنها بحث می‌کنی. حال اگر این موضوع تو را به خود مشغول کرده است می‌توانی هر زنی را که می‌خواهی انتخاب کن و ببین که آیا می‌تواند در من تأثیرگذار باشند؟ هر زنی که اعتماد به نفس دارد نزد من بیاید و با من ملاقات کند. این فراخوانی من همچنان ادامه دارد. در این مورد نیز با تضاد و اختلاف بزرگی روبرو هستم. اگر زنی بتواند چالش‌ها و تضادهایش را با من حل کند و یا با تضادهایش دوشادوش من حرکت کند، او را تحسین خواهم نمود و به وی تبریک خواهم گفت. من این خط‌مشی‌ای را در ذهن هزاران دختر قرار می‌دهم.

- در درون حزب؟

رهبر آپو: نه. این خط‌مشی تنها حزب و جامعه کرد را شامل نمی‌شود بلکه ترکیه و اروپا را نیز دربر می‌گیرد. زنان به این نگرش من پی برده‌اند. بهمین دلیل بسیار به من نزدیک‌اند، هر چند که بارها این را تکرار کرده‌ام که من هرگز از هیچ‌کدام از آنان راضی نیستم.

- آیا تا بحال هیچ زنی نزد تو نیامده که قبل از رسیدن به تو تمام تضادها و چالش‌هایش را به کناری نهاده باشد؟

رهبر آپو: اگر راستش را بخواهی در مورد این موضوع بسیار شفاف و صریح هستم. ببخشید اما شاید کسان دیگر در این مورد بسیار دورو باشند. آیا عیبی بزرگتر از این وجود دارد که با زن به خود خاتمه دهی؟

- در مورد من این موضوع عیب و شرم نیست.

رهبر آپو: اما همان گونه که خود را نابود می‌کنید، با خود زن را نیز نابود می‌کنید. آنچه که برای من جای تأسف دارد این است که چنین مسئله‌ای روی دهد. برای اینکه در چنین دامی گرفتار نشوم، مبارزات سختی را انجام دادم و با خود جنگیدم. اگر به نحوه ارتباط خود با زنانان نظری بیفکنید، مشاهده می‌کنید که اینگونه ارتباطات مملو از روابط بردگی‌ساز و بیماری‌های دیگر است. این سوی عشقی بی‌بها، عشقی که با اهداف بزرگ زندگی هیچ ارتباطی ندارد. عشقی است که بر اساس غریزه و عقده و افسردگی بنیاد نهاده شده است. چنین مفاهیمی زندگی را تسخیر کرده‌اند. تمام عشق‌هایت نزد من پیشیزی ارزش ندارد و هرگز به دنبال آن ویلان و سرگردان نیستم. در این مورد هم در تئوری و هم در مبارزاتم به‌شکلی اصولی برخورد می‌کنم و اجازه نمی‌دهم که حتی یک میکروب از اینگونه بیماری‌ها به من سرایت کند. معلوم است با چنین شیوه‌ای خود را در میان تضادهای عمیقی قرار داده‌ام. اما در عین حال چگونه می‌توانم بر زن تأثیر گذار باشم؟ حال تو به من گوش فرا می‌دهی و افکارم بازتاب وسیعی دارند. و در این مورد امکانات فراوان و وسیعی در اختیار دارم. اما با این همه من می‌گویم که نمی‌توانم به یک مرد تبدیل شوم.

- این تضاد تازگی دارد و باید آن را توضیح دهید.

رهبر آپو: منظورم مردی بر اساس ذهنیت زن و مرد بودن است. این ذهنیت یعنی ذهنیت و شیوه‌ی برخورد من با مرد بودن، سوالات بزرگی را مطرح می‌کند. زنان می‌گویند چگونه مردانمان خط‌مشی مردسالاری را بر ما به اجرا درمی‌آورند اما این رهبر می‌گوید که من مرد نیستم.

حتی عشق و علاقه‌ای که ما آنرا درک کرده و بوسیله آن مجذوب وی شدیم، آن عشقی نیست که این رهبر آنرا درک نموده است. او زن را دوست ندارد و زن نیز وی را دوست ندارد. این موضوع آنانرا به وضعیتی دچار ساخته که برداشت‌ها و عواطف آن‌ها در تنگنا قرار گیرد. این برداشت و دیدگاه ما راه را بر روی افکاری نوین و عمیق تر می‌گشاید. این مورد جزو بازی‌های سیاسی من نیست بلکه دیدگاهی عینی و صحیح را شامل می‌شود. من تمام دختران را مخاطب قرار داده و به آنها می‌گویم که من در خور شما نیستم. من بیشتر مایه ترازدی شما هستم. بر اساس نگرشم به زیبایی، نمی‌توانم حتی یک‌روز با شما زندگی کنم. من از شما می‌ترسم. می‌ترسم که مبادا گرفتار دام بردگی و نقاط ضعف شما شوم. نکته دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه شما عاشق من نیستید. بلکه عاشق شهرت و آوازه من هستید. مرا همچون شهرت و آوازه‌ام می‌طلبید، نه همچون یک مرد. این حقارت بزرگی در حق

من است. دخترانی که خود را به من نزدیک می کنند، در اطراف شهرت و آوازه ام جمع می شوند. اما من یادآور می شوم که همان روستازاده‌ای هستم که مادرش به وی می گفت: هیچ کس حاضر نیست دخترش را به تو بدهد. معلوم است. من هم می گویم: هیچ کس مرا به این شیوه قبول ندارد و دخترش را به عقد من در نمی آورد.

البته کسانی نیز یافت می شوند که با حالتی سرشار از تعجب می گویند: رهبرم چرا چنین حرف‌هایی را می زنی؟ اما آنچه را که بازگو می کنم، حقیقت است. آنهايي که در اطرافم گرد هم می آیند، در اطراف شهرت و آوازه ام گرد می آیند. خود را به انسانی ناتوان و یا شخصی که زیبایی چندانی نداشته باشد، نزدیک ساخته و با وی ارتباط برقرار نمی کنند. بهمین دلیل است که می گویم پرهیز از تمام دختران را برای خود مبنا قرار می دهم.

- در این میان با تضاد جدیدی با لبه‌ای جدید و نیز با مبارزه‌ای بین رهبر آپو و عبدالله اوچالان مواجه هستیم. دو شخص در یک پیکر که با هم اختلاف دارند. کدام یک از آنها موفق می شود؟ چه کسی نتیجه مبارزه بین "آپو"ی رهبر و "آپو"ی انسان را تعیین می کند؟ آیا "آپو"ی رهبر به مخالف "آپو"ی انسان تبدیل شد؟

رهبر آپو: همچنان که معلوم است دو "آپو" وجود دارند. "آپو"ی که رهبر است و این یکی از حقایق است و دیگری "آپو"ی که انسانی ساده و زحمتکش و مبارز است و این نیز واقعیتی دیگر است. "آپو"ی انسان، "آپو"ی رهبر را بوجود آورد و تا به حال نیز به وی خدمت می کند. ارتباطم با "آپو"ی رهبر از نحوه ارتباطات شما نیرومندتر و توانمندتر است. به رفقایم می گفتم: شما تنها به یک کار مشغولید، در حالی که من دو نوع کار بزرگ را با هم انجام می دهم. شما رهبری را برای خود یافته‌اید، آن را نساخته‌اید، در حالی که من رهبری را با مبارزه‌ای بسیار دشوار بوجود آورده‌ام. آنچه را که ایجاد کرده‌ام از خود من تواناتر و نیرومندتر است و حال نیز مبارزه خویش را با وی ادامه می دهم. آن را از دو جنبه نظری و عملی بوجود آورده‌ام. اما با تمام اینها نیز چندان از وی راضی و خشنود نیستم.

- اگر من جای تو بودم، راهی را می یافتم برای تفکیک و مجزا نمودن خود و خود! چون این گونه مبارزه تا حدودی واقعیت‌ها را نمایان ساخته است. یکی از آنها موصع تندی را در برابر زن به ارمغان آورده به طوری که زن به موجودی بسیار آشفته و ترسناک تبدیل شده است. از طرفی دیگر این گونه مبارزه تو را از اختلاط با الطاف طبیعت که مادرمان است، بی بهره نموده است. "آپو"ی که بخاطر کردستان مبارزه می کند، برای اقتدار و دولت نمی جنگد بلکه بخاطر احقاق عدالت و برابری در طبیعت که آزادی‌مان با آن گره خورده است، مبارزه می کند و در طریق این مسیر اصرار می ورزد. این چه معنایی در بر دارد که "آپو" بخاطر جنبه رهبریش از حق طبیعی خود دست بردارد؟ طبیعی که از آن بحث می کنم همان برداشتی است که "رواقیون" از طبیعت دارند. به عبارتی دیگر همان (

نطفه نهفته در سرشت انسانی ما) نه ایدئولوژی و سیاست و قانون. تو که رمز موفقیت را یاد گرفته‌ای در مقابل رهبرت ناموفق عمل می‌کنی.

رهبر آپو: بدون شک. "آپو"ی انسان از "آپو"ی رهبر می‌هراسد، از او می‌ترسد. از این می‌ترسد که حقوق طبیعی‌اش را بیازماید. ترس از رفقا و خلق را پشت سر نهاده‌ام. اما نمی‌توانم ترس از "آپو"ی رهبر را از بین ببرم.

این تضادی ریشه‌ای و مهم است. من قصد ندارم که این تضاد را به شیوه‌ای کم ارزش مانند شما به کناری نهم. من خواهان آن هستم که درگیری و مبارزه بین این دو "آپو" تا به آخر تداوم داشته باشد. من از این نوع مبارزه لذت می‌برم. از خود می‌پرسم این مبارزه چیست؟ اما از این مبارزه هم عبرت می‌گیرم. این دیالکتیک زندگی مرا شامل می‌شود و مسایل دیگر را به کناری نهاده‌ام. می‌توانی با زن و فرزند و حزب و دولت زندگی کنی، اما این موارد برای من ارزش چندانی ندارند و این به اندازه‌ای برایم مهم است که فکر می‌کنم اگر به آنان توجه بسیاری معطوف کنم، دیوانه می‌شوم. بسیار خوب با تضادهایم کنار آمده‌ام و آنها را به نیرویی اساسی در زندگی خود مبدل نموده‌ام. باور نمی‌کنم که هیچ رهبری بجز من خود را به دو بخش تقسیم نموده و بطور دایم نیز به حرکت و تکاپو ادامه داده باشد. این یکی از اسرار مرا تشکیل می‌دهد. هیچ کسی چنین جسارتی را در خود نمی‌بیند که به انجام چنین عملی دست بزند و تا بحال تنها من این جرأت و جسارت را از خود نشان داده‌ام. این عظمتی را که بوجود می‌آورم بر اساس این تضاد شکل گرفته است. اگر بر اساس چنین مفهومی به زندگی ادامه دهی، انسانی بزرگ خواهی شد. امتحان کن. چرا فرد ضعیف بی‌چاره می‌ماند؟ چون از همان ابتدا خود را تسلیم همه‌چیز می‌کند. در آغوش مادرش بزرگ شده باشد، این نوعی تسلیم شدن است. عشق سریع و کم ارزش زن نیز نوعی دیگر از تسلیمیت است. عشق به پول هم نوعی تسلیم شدن است. در کل آنچه را که تو حقش را نداری، برداری و یا در کنار آن قرار گیری، نوعی از تسلیم شدن را نشان می‌دهد. خطاها و عملکردهای اشتباه نیز نوعی دیگر از تسلیم شدن را شامل می‌شود. آنچه را که با رنج و زحمت خود بدست نیآوری، تسلیم شدن است. می‌توانم صدها نمونه را برایت بازگو کنم و این‌ها همه تسلیمیت هستند. شخصیت شما بر پایه‌های تسلیم شدن بنیاد نهاده شده است و این نیز گویای ضعیف بودن شخصیت شماست. مبارزه من با مبارزه شما متفاوت است. من شخصی هستم که هرگز خود را تسلیم ننموده‌ام. مقاومت و پایداری من در مقابل دشمنان کاری بزرگ و بی‌سابقه نیست. مقاومت و پایداری روحی و وجدانیم در مقابل اینگونه تسلیمیت‌های زنجیروار، بزرگترین مقاومت است. این مقاومت نیز همراه با اندیشه و کوشش و کار است. به تصرف درآوردن سعی و کوشش دیگران و یا چاپیدن و به خدمت خویش درآوردن زیبایی‌های دیگران برای من کسر شأن است. روح من چنین عملی را نمی‌پسندد. اگر چیزی را بوجود نیاورم و آن را لمس ننمایم، آن را قبول نمی‌پذیرم.

- پس از رهبر آپو می‌پرسم، زن را در چه سطحی می‌بینی و آن را قبول داری؟

رهبر آپو: زن زنجیره‌ای از تسلیم شدن است. من مشاهده می‌کنم که زن مملو از تضاد است. من نمی‌خواهم که زن تسلیم شدن را بپذیرد. من می‌خواهم که زن نه خود را تسلیم کند و نه کسی تسلیم وی شود.

(به سمت رفیق مترجم رو برمی‌گرداند و خطاب به وی می‌گوید: حال لازم است که "نبیل" نه مرا فریب دهد و نه خود را. چون به این مورد بسیار علاقه نشان می‌دهد. این موضوع مدت زمان درازی است که خلق‌های خاومیانه را به خود مشغول کرده است. بگذار به من اجازه دهد تا این‌گونه امورات خود را اداره نمایم).

- تا به حال درک نکرده‌ام. آیا تو برای زن ارزش قایل می‌شوی یا این ارزش را از وی

می‌گیری؟

رهبر آپو: در واقع من ارزش بسیاری برای زن قایل هستم و به او احترام می‌گذارم. مبارزه و فعالیت برای زن اولین و اساسی‌ترین فعالیت انسان دوستانه مرا تشکیل می‌دهد. اگر چنین نمی‌بود این مسئله را با زنی چاره‌یابی می‌کردم.... شاید در این لحظه وی را نشناسم. من بخاطر اینکه زنان را دوست می‌دارم با معضلات آنان مشغول می‌شوم. مسئله زن، مسئله زندگی است. قصد ندارم که از این موضوع با عجله بگذرم. من مردان بسیاری را همانند خود نمی‌بینم. مردان هالیوود و کسانی که خود را بزرگ جلوی می‌دهند و هر روز با یکی از زنان ستاره‌ی سینمایی بسر می‌برند، بنظر من بسیار کوچک و حقیرند. موضوع دیگری وجود دارد و آن اینکه زن در طول تاریخ مفقود شده و از دست رفته است. تا زن مفقود شده باشد حیات و زندگی نیز مفقود شده تلقی می‌شود. زنانی که امروزه مانده‌اند مردگانی بیش نیستند. انسان نمی‌تواند با مرده‌ها زندگی کند. این جنبه‌ای از ترس مرا آشکار می‌سازد. بازگرداندن زن به زندگی مودی است که باید به آن مشغول بود و در واقع تنها با مبارزه میسر می‌شود.

- منظورت کدام مبارزه است؟

رهبر آپو: زنان حاضر و آماده وجود ندارند. زنان موجود هم یا همچون مارند یا مرده‌اند. مبارزه هم مبارزه آفریدن زن است. باید این واقعیت موجود را زیر و رو کنیم. باید بکوشیم تا زنی زیبا را بیافرینیم و با جسارت در راه زن مبارزه نمایم. این عیب و ننگ نیست. بلکه اگر زنی را به برده خود تبدیل کنی، مایه ننگ است؟ دیدگاه ما چنین است. بزرگترین و دشوارترین کار و فعالیت ایجاد شخصیت زن است. هنگامی که از من پرسیدی که: کدام مرد از همه تواناتر و نیرومندتر است؟ جواب می‌دهم: مرد توانمند و بزرگ کسی است که زن نیرومند و توانمندی را بوجود بیاورد. می‌خواهم مبارزاتمان در این خصوص با موفقیت به پیروزی برسد. گاهی اوقات در این مورد از خود سوالاتی می‌پرسم. بعضی از مادران دختران خود را پرورش داده و

بوجود می‌آورند و برخی از مردها هم صاحب و مالک چند زن هستند. اما زنانی را که من بوجود می‌آورم هزار بار از زنانی که آفریده شده‌اند، تواناتر و نیرومندترند. هیچ عیب و شرمی را در این مورد مشاهده نمی‌کنم که وقت خود را صرف زن نمایم. چون این کاری شرافتمندانه است و باید تداوم داشته باشد. مهم نیست که صد در صد همسر و یا زنی را برای خود بوجود بیاورم. ولی آفریدن زنی آزاد، موجب نیرومند شدن تو می‌شود. و این هزار بار از یک زن برده و ناآگاه شرافتمندانه‌تر است.

- آیا مادرت می‌تواند نمونه‌ای بریا این نوع زن باشد؟ مادرت زنی توانا و با قدرت بود. آیا زنی را که بدنبال آن هستی نمونه‌ای از مادرت نیست؟

رهبر آپو: (با عصبانیت) نه، نه! مادرم بجز دعوا چیز دیگری را نمی‌دانست. دعوای وی نیز بدون آگاهی و ترس بود.

- شاید موضع‌گیری تو در برابر زن با مسایل کلی تری در ارتباط باشد. به عبارتی دیگر با درد و آزاری که خلق تان با آن دست‌به‌گریبان است، مرتبط باشد. اگر خصوصیات خلقی معمولی را داشتی، آیا بدنبال چنین زنی می‌گشتی؟ یا زنان دیگری می‌بایستی نمونه تو را عملی کنند؟ زن در طول تاریخ همچون رودخانه‌ای است که نشان از آرامی دارد. در حالیکه مرد صعود و حرکت است.

رهبر آپو: آیا این تحقیق است یا سوال؟

- هم تحقیق است و هم سوال.

رهبر آپو: در مورد من باید بگویم که کاملاً برعکس این نظریه است. زن بزرگترین نمونه عدم استقرار و آرامش است. اگر زن رادر چارچوب و قالبی قرار دهی این عمل به معنای آن است که تو هر چیزی را از دست داده‌ای. این مسئله بسیار ساده‌ای است. هر کسی می‌خواهد زنان را از دیدگاه خود و مطابق میل و لذت و رفتارش، بسنجد. تمام مردان به این صورتند و من این‌را می‌دانم. از راه زنان، جوش و هیجان و روحیه حیات خاموش کرده و خود را همچون یخ، سرد و بی‌روح می‌کند. تمام وظایفی را که احساس می‌کند مظهر مردانگی و جسارت به حساب می‌آیند، انجام می‌دهد. بنظر من این کارها به تمامی خودفریبی است. چنین دیدگاه‌هایی بردگی‌ساز و دیکتاتورمنشانه است و من برضد آنها هستم و بهمین دلیل است که زن را بطور وسیعی مورد مطالعه قرار می‌دهم. هنگامی که مسئله زن را بررسی می‌کنم درعین حال مسایل مربوط به مرد را نیز بررسی می‌کنم. مردی که طبقات و جنگ و درگیری و حتی امپریالیسم را هم بوجود می‌آورد. ۹۹٪ امپراتوران و حاکمان مرد بوده‌اند. این مردان هستند که طالبان جنگند. این همه مسایل با موضوع زن در ارتباطند. اگر قصد داشتی که از بار سنگین این مسایل بکاهی باید مسئله زن و طرز تفکر محدود مردانگی را از بین ببری. من می‌خواهم که این موضوع را در درون حزب چاره‌یابی کنم و به‌خوبی از عهده آن برآمده‌ام و ثابت کرده‌ام که زن نیرومندترین سلاح است. بهمین دلیل است که توانسته امروزه این سلاح را برداشته و به

مبارزه و پیکار بر علیه مفهوم مرد، برخاسته است و توانایی ارایه راه حل را برای مشکلات مرد از خود نشان داده است. ما اکنون توانسته ایم مسئله و موضوع زن را چاره یابی نماییم، اما هنوز با مسئله و موضوع مرد دست به گریبانیم. در این مورد نیز تضادهای عظیمی بوجود آمده اند. در این مورد، تضادها و چالش ها در حال سرایت کردن به دیگران هستند. اگر آزادی و یکسانی را می طلبی، مسائل این مرد را در ارتباط با زن می توانی چاره یابی کنی. مرد، همچون بازبچه ای در دستان زن قرار دارد. مردی که در وجود همه ی مردها وجود دارد. این مورد یکی از مسایل اساسی سوسیالیسم را تشکیل می دهد. من این نکته را بر سوسیالیسمی که درک نموده ام، اضافه کردم. سوسیالیسم تا کنون، زمان خود را به این موضوع اختصاص نداده است. بنظر من این موضوع یکی از موضوعات اساسی و ماهوی می باشد. لازم است موضوع و مسئله زنان مورد ارزیابی قرار گیرد چرا که مسئله ای پیچیده است و باید همیشه در اذهانمان جای داشته باشد. دوست دارم که در این مورد خط مشی خود را نشان داده و توضیح دهم. اگر زنی تحت کنترل من در آید، هراندازه هم مرا دوست داشته باشد، هنگامی که بگویم این زن از آن من است، این جمله راه را بر زیان و خسران های بزرگی می گشاید. چون اگر من این را گفته باشم، دیگران نیز به پیروی از من این را تکرار می کنند و می گویند: من نیز زن خود را دارم. این درحالی است که همه برای این آماده نیستند. به همین دلیل برابری در بین آنان وجود ندارد و آزاد نیستند. همچنین نمی توانند بر غرایز خود حاکم باشند و به این طریق در اندک زمانی خود را فراموش کرده و از یاد می برند. بدون اینکه هیچ اثری از روح و اندیشه هایشان باقی مانده باشد. شاید این سوال برای تو مطرح شود: "آپو" چگونه خود را در این وضعیت شیوه نگه می دارد؟ اگر بخواهی مبارزه بزرگ و عظیمی را با این مجموعه از مردها هدایت و اداره نمایی، بایستی با چنین دیدگاهی با مسایل برخورد کنی. در این خصوص قصد ندارم که از محمد و استالین مثال بزنم.

- محمد، سیزده زن عقدی داشت.

رهبر آپو: می دانم. من عقد این تعداد از زنان را کاری درست و مهم ارزیابی می کنم. هستند کسانی که می گویند: چرا محمد به این تعداد زن عقد کرده است؟ من می گویم که کار خوبی را انجام داده است. حتی اگر چندین زن دیگر را نیز به عقد خود درمی آورد، کار اشتباهی نبود. چون می توان او را به عنوان یکی از عاشقان بزرگ قلمداد نمود. با زنان همانند کودکان رفیق و یار بود، شخصیتی دموکرات بود. من این موارد را قبول دارم. اما نکته ای وجود دارد که نمی خواهم آن را بیان کنم، نمی خواهم سوء تفاهم شود.

- آن نکته چیست؟

رهبر آپو: گفتم که دوست ندارم آن را بیان کنم.

- پس حکایت استالین چیست؟

رهبر آپو: برداشت استالین از مرد بودن، این شخص را بسوی نابودی و غرق شدن سوق داد. خط مشی فکری وی علت اصلی خودکشی و انتحار چندین زن را تشکیل می‌داد. لازم بود که در این گونه موارد نتایجی را بدست می‌آورد.

- استالین یکی از زنان خود را که یهودی بود، کشت.

رهبر آپو: مسایل مربوط به زن با کشتن و از بین بردن حل نمی‌شوند. چرا «کثیره» را نکشتم؟ اگر او را از بین می‌بردم اشتباه فاحشی را مرتکب می‌شدم.

- چرا به این اندازه از ارتکاب به اشتباه می‌ترسی؟ اشتباه یکی از واقعیت‌ها و یکی از حق‌های ما انسان‌هاست.

رهبر آپو: اگر به وجود خدا اعتقاد داری، لازم است که ناتوانی و اشتباه را قبول نکنی.

- آیا به دنبال "آپو"ی خدا هستی، آیا لازم است به خدا مبدل شوی؟

رهبر آپو: نه. من انسانی هستم که به خدا اعتقاد دارم.

- عقیده من "دروزی"^{۴۷} است. به نظر یک دروزی بهشت یعنی رسیدن انسان به منزلت دیدن خداوند. به این نیز بسنده نمی‌کند بلکه باید به خدا نزدیک شد و با وی یکی شوی و بیامیزی.

رهبر آپو: من نیز دارای چنین اعتقادی هستم.

- دوباره به موضوع زن برمی‌گردیم. اما این بار زن در بین خانواده. موضوع و مسئله خانواده را چگونه ارزیابی می‌کنی، آیا همچون "فردریک انگلس" آن را می‌سنجی، که نهادی است که از سرمایه و بازار و مالکیت حاصل شده است؟ خانواده‌ای را که تو بدنبال آن می‌گردی، یا در آرزوی آن هستی یا منکر آن می‌شوی و رد می‌کنی، به چه شکلی است؟ "انگلس" از آن به عنوان اولین هسته دولت یاد می‌کرد. اسلام نیز دیدگاه مخصوص به خود را در مورد خانواده دارد. هندوها هم همین‌طور. تو چگونه با انتقاد از گذشته و پایه‌ریزی دوباره آن در آینده، با خانواده برخورد می‌کنی؟

رهبر آپو: روابط و مناسبات خانوادگی در طول تاریخ تحولات بسیاری را به خود دیده است. در دورانی از تاریخ، مردی متعلق به چندین زن بوده است و یا زنی بیشتر از یک شوهر را می‌توانست اختیار کند. تک‌همسری نیز وجود داشته است. این شیوه ازدواج در زمان حال بیشتر مرسوم است. نحوه رابطه و تغییر شکل آن مطابق اقتضای مرحله مهم است. اما نباید آنچه را که لازم بنظر می‌آید مقدس شمرد. تغییر و تحولات یکی از ملزومات اساسی تاریخ می‌باشند. در زمان حال، خانواده از طرف دو قطب اداره می‌شود؛

^{۴۷} عقیده‌ای که در لبنان رواج دارد، فرقه‌ای اسلامی که در میان کردهای آسیمله شده‌ی لبنانی رواج دارد. ولید جبلاط نماینده‌ی آنان در پارلمان لبنان است

که در عین حال مسئول آنان محسوب می‌گردد.

یکی مرد و دیگری زن. همچنان که "انگلس" یادآور شده است، شرکت کوچکی است. در واقع این نهاد چنان بنا شده است که هر کدام از این قطب‌ها نماینده‌ی شکلی از روابط هستند. سرمایه مشخصی را دارد. هر دو با هم آن‌را تشکیل می‌دهند تا به این طریق به حیات خود ادامه دهند. شاید از نظر امکانات مادی، مرد توانمندتر باشد. شاید امکانات نیرومند دیگری نیز در اختیار داشته باشد. زن نیز پا به پایش غرایز وی را سیراب می‌کند. خانواده یکی از شرکت‌های سرمایه‌داری است. به این خاطر بوجود آمده تا هر دو سرمایه را اندوخته و به این شکل دوام یابد. اما این کمپانی نیز روز به روز ورشکستگی و نابودی خود را اعلام می‌کند. فکر می‌کنم که اکنون در اروپا یک سوم مردان کمپانی‌های خود را منحل می‌کنند. این کمپانی با گذشت زمان فرومی‌پاشد. در این بین موضوع دیگری نیز مطرح است. اگر عشق و محبت در میان نباشد و از بین برود، عقد و ازدواج با زن تنها به وسیله‌ای برای نابودی عفت و کرامت انسان تبدیل می‌شود. این موارد دیدگاه‌های ما را نسبت به خانواده روشن می‌نماید. من از اینگونه ازدواج‌ها در هراسم. من خود را در دام ازدواجی که عشق و علاقه در آن جایی نداشته باشد، گرفتار نمی‌سازم. اگر عشق و محبت نابود شود زندگی نیز با آن از بین می‌رود. شاید این دیدگاهم حالتی رمانتیکی داشته باشد. اما من شدیداً بر آن اصرار می‌ورزم. اگر چه من به ۴۸ سالگی خود قدم نهاده‌ام اما هنوز قلب یک جوان و سر یک پیر فرزانه را دارم. من همچون رییس یک دولت و یا یک کارمند ناظر، با این مسایل برخورد نمی‌کنم و قصد ندارم به تحقیر آنان پرداخته و به شکلی سطحی و سبک آن را حل نمایم. راضی نیستم تا خود را با اخلاق و پرنسیپ‌هایم نسنجم. اما من حاضر نیستم که عشق را نیز از دست بدهم. هنگامی که عقد و ازدواج، عشق را نابود می‌کند، به نوعی بی‌عفتی تبدیل می‌شود. در واقع مبارزه‌ای را که انجام می‌دهیم برای آفریدن زن آزاد است. **با مبارزه به آزادی دست می‌یابیم. با دست یافتن به آزادی، به زیبایی می‌رسیم. با آفریدن زیبایی، عشق نیز بوجود می‌آید.** این شعار من است و در مبارزاتم برای زن آن را عملی می‌سازم. من ازدواجی را که بر بعضی از پایه‌های اصولی بنیاد شده باشد، رد نمی‌کنم. من این موضوع را درک می‌کنم که مبارزه و جنگ با میهن دوستی و جامعه و سیاست در ارتباطند و بدون این مفاهیم به آزادی دست نمی‌یابیم و بدون آزادی نیز زندگی نمی‌تواند ادامه داشته باشد. **انسان برده، زیبا نیست و نازیبا و زشت نیز عاشق نیست.** زندگی بدون عشق را نمی‌توان زندگی به حساب آورد. بهمین دلیل است که می‌گویم: مبارزه ما مبارزه در راه عشق است.

- حال معنا و مفهوم آن‌را درک کردم. در ابتدای بحثمان، موضوع تا حدود بسیاری شفاف نبود. چرا ما را به آشننگی دچار می‌کنی؟

رهبر آپو: من از انقلابمان، به انقلاب عشق یاد می‌کنم. موضوعی آشفته وجود ندارد. تو عجله می‌کنی.

- به عبارتی دیگر موضوع مورد بحث، نحوه ایجاد ارتباط خود به خود بین زن و مرد است. ارتباطی خود به خود همزیستی آزاد یا ضدیتی آزاد. این دیدگاه و نحوه ارتباط با شریعت اسلام در تضاد است. چون اسلام به نحوی دیگر روابط بین زن و مرد را می‌سنجد. رهبر آپو: نمی‌خواهم این موضوع را به بحث بگذارم. زندگانی محمد جدای از دیدگاه‌ها و خط‌فکری تحریف شده اسلام کنونی است. در شریعت از چهار زن بحث می‌شود، در حالی که محمد سیزده زن را به عقد خود در آورده بود. همچنان که معلوم است با خواست و اختیار خودشان به ازدواج تن داده‌اند، نه با زور و فشار و بدون میل آنها. این نکته مهمی است. اما شریعت بعدها ظهور کرد. توضیح این مورد تا اینجا کافی است.

- تو در مقابل خود و حزب ایستاده‌ای و با خود به مبارزه پرداختی. اما پیشینه تاریخی طولانی مدتی در کردستان با چندین علت بزرگ و اصلی تاریخی و اجتماعی وجود دارد. چگونه به مقابله با برداشت و خط‌مشی‌های خانواده، عشق و مفاهیم زن و مرد می‌پردازی؟ رهبر آپو: فروپاشی جامعه کرد، فروپاشی و نابودی کل بشریت است. بهمین دلیل می‌گویم جلوگیری از فروپاشی جامعه کرد و نگاه داشتن آن به معنای موفقیت و دمیدن مجدد روح زندگی به جامعه انسانی است. هنگامی که شخصیت خود و حزب و خلق را بنیاد می‌نهم، برای جلوگیری از نابودی انسانیت در جامعه ما است تا این انسان بتواند دوباره بیاخیزد. در این خصوص گفته‌ای دارم و آن این است که: مزوپوتامیا مهد انسانیت است اما حال به گورستان انسانیت تبدیل شده است. باید دوباره آن را به مهد انسانیتی نوین تبدیل کرد. افکار مهمی را در این خصوص در سر می‌پرورانم. در اینجا و این مکان اولین نشانه‌های تمدن انسانی ظهور یافتند. اما در همان مکان نیز این دستاوردهای انسانی مدفون شده و به گور سپرده شدند. حال اگر بتوانیم رستاخیزی را در این مکان بدست بیاوریم، گامی مهم و بارز برای انسانیت خواهد بود. در این مکان بنیاد جامعه و تمدن، حق و حقوق، سیاست و روابط اجتماعی و حتی روابط نظامی بوجود آمده‌اند. در همین مکان نیز بین رفتند. اگر دوباره آنها را احیا کنیم، دستاورد مهمی برای انسانیت به ارمغان خواهیم آورد. هنر و ادیان نیز از این منطقه به سایر مناطق جهان پخش شده، نشو نما کرده و به ملک انسانیت تبدیل شده‌اند. اما هنگامی که انسانیت در قالب استعمار و تمدن غرب به این مناطق بازگشت، رنگ و ریشه‌ی آن را از بیخ خشکانند. سرچشمه پیدایش خود را خشکانندند. می‌توان دوباره به احیای این سرچشمه پرداخت تا فوران کند.

- تو ما را به سوی مسایل بزرگی سوق می‌دهی و آن هم مسئله ملت است. ملت کرد. رهبر آپو: از جوانب تاریخی آن بحث نمودیم. تاریخمان، تاریخ شکست است. در اوایل پیدایش انسانیت، دشت‌ها و کوه‌ها به هم رسیدند. رشته کوه‌های زاگرس و دشت‌های مزوپوتامیا به همدیگر رسیدند و اینگونه انسان کرد به کشاورزی پرداخت. این زندگی را پسندیده و روستاها و شهرها و پس از آن دولت را تأسیس نمود. بعد از این مرحله تاریخ ورق خورد و پسروی کرد و چرخ روزگار به سمت عقب چرخیدن

آغاز کرد. این واقعیت، خلق را ناچار نمود که دوباره به آغوش کوهستان‌ها پناه ببرد. پس از اینکه تاریخ بر وی ظلم روا داشت و در حق وی سنگدلی نمود، تنها کاری را که در کوه‌ها انجام می‌داد، حفاظت از خود بود. چهار و یا پنج هزار سال است که در این کوه‌ها از خود محافظت می‌کند. این تاریخ خلقم است.

- در اینجا تاریخ را از دیدگاه تاریخ‌نگاری بررسی نمی‌کنیم. بلکه از دیدگاه سیاسی به آن می‌نگریم. من فکر می‌کنم که فشارهای وارده تاریخی چنان عکس‌العملی در کردها بوجود آورده که بیشتر به تاریخ خود پایبند باشند. خلق‌های سرکوب شده نسبت به خلق‌های دیگر بیشتر پایبند گذشته بوده و بسته‌تر از سایر هستند. هدفم از بحث در مورد مسایل تایخی، بازخوانی بخشی از تاریخ کرد است.

رهبر آپو: می‌توانیم به صورتی همه‌جانبه این مسایل را مورد ارزیابی قرار دهیم. کردها به مثابه یک اجتماع پیشرفت‌چندانی نکرده‌اند. آنها در ابتدای راه انسانیت قرار دارند. اما به پایان آن نرسیده‌اند. فارس‌ها، یونانیان، روم و ساسانی‌ها، مسلمانان، ترک و عثمانی‌ها آمده و حال نوبت آمریکاست. در کل این مراحل، کردها همچون کرد و به شیوه‌ای ابتدایی باقی مانده و زندگی بسر برده‌اند. جامعه کرد مراحل برده‌داری یا بورژوازی را نگذرانده است. بلکه از کمونیسم ابتدایی به فئودالیسم گام نهاده و در این مرحله مانده است. این خصوصیت از برخی جهات مثبت می‌باشد، جامعه‌ای این‌گونه ساده و ابتدایی از جامعه‌ای که در مراحل برده‌داری و سرمایه‌داری غرق شده باشد، توانمندتر و نیرومندتر است. بهمین دلیل است که من براحتی خلق را به قیام برمی‌انگیزم. تأثیرات مراحل برده‌داری و سرمایه‌داری بر روی این خلق بسیار اندک می‌باشد و این نیز به آسانی راه را بر سوسیالیسم می‌گشاید.

- به نظر می‌رسد که خلق کرد، سنت‌های مراحل برده‌داری و سرمایه‌داری را اندوخته نکرده و کهن‌ترین انسان‌های بر روی زمین هستند. آیا برای این مورد، از افسانه‌ای ایزیدی اقتباس می‌کنی که می‌گوید اولین انسان در روی زمین کسی است که از یکی از قطره‌های عرق پیشانی اولین کشاورز آفریده شده که همان آدام پدرمان می‌باشد. به‌خاطر وجود چنین افسانه‌ای است که بر کشاورز بودن جامعه کرد اصرار می‌ورزند. به‌عبارتی دیگر نشان را مرحله فئودالیسم دارد که مؤثرترین و طولانی‌ترین مرحله از مراحل آرامش و ثبات در زندگانی انسان کرد را تشکیل می‌دهد. افسانه از عرق پیشانی چوپان بحثی به میان نمی‌آورد بلکه از عرق پیشانی کشاورز می‌گوید.

رهبر آپو: تاریخ چنین می‌گوید و دیدگاه من نیز به آن نزدیک است. دیدگاه من با این نظریه فاصله چندانی ندارد. برخی می‌گویند که افکار تو نزدیک به زردشت است. این جمله را کسی به من گفت که تحقیقاتی را در مورد زردشت انجام داده است. به این دلیل می‌گویم لازم نیست تمام مراحل جامعه کرد را مورد بررسی قرار داد. حقیقت این است که خلق کرد شیوه زندگانی ابتدایی و طبیعی خود را حفظ نموده

است. در واقع چنان میراثی را در خویش انباشته نکرده است که در آن غرق شود. به همین علت می تواند به انسان نوینی تبدیل شود. اگر خواستی که انسان جدیدی بیافرینی به کردستان برو. انسان کرد برای این امر حاضر است. این در حالیست که پروسه آفریدن انسان جدید در اروپا بسیار دشوار است. برای انسانی که زیر یوغ بردگی قرار داشته باشد، نیز چنین است. پروسه آفریدن انسان جدید، کار دشواری است. به همین دلیل من خاک میهنم را همچون ماده خامی برای ایجاد انسان جدید می بینم. از بوجود نیامدن امپراتوری در این جامعه به بدی یاد نمی کنم، بلکه بر عکس جنبه های مثبت و بزرگی را در این مورد مشاهده می کنم. موضوع مهم این است که آیا این انسان کرد می تواند نمایندگی انسان جدید و جامعه نوینی را بر عهده بگیرد؟ من بسیار به خود می اندیشم. می توانی بررسی که چرا اینگونه سرزنده و مصر به خود می نگری؟ برای اینکه جامعه ای نوین بوجود بیاید. نه تنها برای کردها، بلکه برای انسانیت. به همین علت بر من واجب است که در برابر خود و تاریخ خلقم حساس باشم.

- جامعه ی کرد از برده داری و بورژوازی و از تاریخ دولت هم آزاد بوده است. این جامعه که از چنین رژیم و مراحل خلاصی یافته است، تسلیم درگیری ها و اختلافات بر سر به کنترل درآوردن آن شده است. به دارازی تاریخ خود خیالاتی داشته است. خیال نیز بدنیال افسانه می گردد و در این حالت افسانه رنگی ادبی به خود می گیرد. به نظر تو چگونه است از ادبیات کردی حرف بزنیم؟

رهبر آپو: اگر خلقی این همه مبارزه کرده باشد، بدون اینکه خصوصیات خلق های دیگر را کسب کند و یا بدون اینکه از مراحل که خلق های دیگر آن را سپری نموده اند، گذر کرده باشد، این خلق تنها با خیال خود می تواند به حیات خود ادامه دهد. در اینجا نکته حساسی وجود دارد. خلقی وجود دارد که آزاد نیست اما خود را آزاد قلمداد می کند. این یک نوع خیال است.

- چرا به این وضعیت دچار شده است؟

رهبر آپو: آنچه را که بازگو نمودم بخشی از حقایق را تشکیل می دهد. خلق کرد در هیچ کدام از مراحل خود را ننگنجانده است. از این ها هم گذشته باز این خلق، خلقی خیال پرور است. دارای نوعی آزادی طبیعی است. اما علی رغم این آزادی نیز اشغال گردیده و همیشه در حال جنگ به سر برده است، اما پیروز نشده است. به این سبب نیز این خلق دچار چنان بردگی است که از درک آن عاجز است. سطح تضاد و چالش های اطراف خود را درک نمی کند. البته ما تلاش می کنیم تا به اندازه درک وی از واقعیت ها آنها را مطلع و آگاه نماییم تا آزادی مصنوعی و ساختگی وی را به آزادی واقعی تبدیل نماییم. این مورد کلاً با خیال و اتوپیا شروع میشود. اگر از مورد دیگری بحث نمایم می توانم بگویم که زندگی من عبارت از خیالی بزرگ است. اینکه گفتم که "آپو" انسانی آکنده از اتوپیاها ی عظیم است، واقعیت است. این دیدگاه مهمی

است. این هم واقعیت است. در اصل، من نماینده‌ی واقعیت زندگی نیستم، بلکه خیال و رمان زندگی را نمایندگی می‌کنم. بهمین دلیل چندان داستان نمی‌خوانم، زیرا زندگانی من خود رمان است.

- چرا آن را نوشته‌ای؟

رهبر آپو: حال تو می‌خواهی آن را بنویسی. این هیجان و جوش و خروش و جوانی و ترس و مبارزه و عشقی را که در آن بسر می‌برم، به رشته تحریر درمی‌آوری. این گونه از احساسات در اشخاص دیگر بندرت یافت می‌شود. در ایام گذشته خواندن کتاب و بازخوانی آن‌ها را دوست داشتم. اما اکنون زندگی و حیات جای آنرا پر نموده است. به مورد دیگری اشاره کردم، موردی که در سطح PKK انجام داده‌ام. این دیدگاه نه تنها در سطح ترکیه نه، بلکه به اروپا نیز سرایت کرده است. میلیون‌ها نمونه دیگر وجود دارند که هر کدام از آنها سطری از این داستان را اشغال کرده است و این نیز واقعیت دارد. ما زندگی را به رمانی تبدیل نمودیم و این جالب است. زندگی نابود شده منفعت پرستانه را به نوعی زندگی رمان گونه تبدیل ساخته‌ایم. به همین دلیل همه از این زندگی سرمست می‌شوند. اگر این گونه نمی‌بود من نمی‌توانستم رهبری را هدایت کنم. بهمین دلیل من مبارزاتم را بنیاد ادبیات و رمان می‌پندارم. با اطمینان خاطر باید گفت که بنیاد ادبیات و هنر تا حدودی عبارت از یک انقلاب است. انقلاب ما به نوعی انقلاب ادبیات است. در بین صفوف ما کسی را نمی‌یابی که پیوندی خیالی برای خود نداشته باشد. هیچ کدام از روابط ما چیزهای حقیقی را دربر نمی‌گیرد. بلکه همه روابط خیال‌اند. به نظر ما حقیقت شکست و نابودی را نشان می‌دهد. چرا باید بدنبال حقیقت بود؟ نابودی و شکست حقیقت و رفتارهای خشونت آمیزش، کردها را وادار می‌کند تا به ایجاد خیالات بپردازد. دروازه خیالاتمان را بر روی کارهایی که انجام داده‌ایم، گشوده‌ایم. اتوپیاها شخصی نه، بلکه اتوپیاها جمعی، خیالات دسته جمعی، اتوپیایی همگانی را یافته‌ام تا به اتوپیای شخصی هر کسی تبدیل شود. آن انسان و شخصیت نابود شده به سطحی رسیده است که در آن اتوپیای عظیم، خود را باز می‌یابد و خود را جزئی از اتوپیای جمعی احساس می‌کند. تمام خیالات و افکار گذشته، از بین رفته‌اند. عشق‌های کوچک و محدود رخت بر بسته‌اند و جای خویش را به عشق و محبت‌های عظیم داده‌اند. روابط کهنه و فرسوده گذشته همچون روابط دوستانه و خانوادگی و عشیره‌ای زمانشان بسر آمده و از میان رفته‌اند. تحولات بسوی روابط زنده و جاوید گام برمی‌دارند. این هم ادبیاتی عظیم و هنری عظیم است. از این نیز فراتر، آواز و موسیقی است. هیچ فرقی بین آواز و ترانه و شیوه مبارزاتی من وجود ندارد. همیشه این را گفته‌ام که ادامه مبارزه و فعالیت بدون آواز امکان‌پذیر نیست.

- علی‌رغم اینکه به آواز و ترانه اعتقاد دارم... آواز و ترانه صدای اعماقمان است، اما من با صداهای خیالم تنها می‌مانم، با صداهای خیالم. "آپو" هنوز بخشی از خیال است. آن افسانه‌ای است که غرب برای "آپو"ی تروریست آماده کرده است. از نگاهی دیگر

جستجوی خلقی است که تصمیم به گرفتن حق تعیین سرنوشت خود و "آپو" کرده است. به این شکل "آپو" همچون اتویبایی ظهور کرده است که در میان خدا و شیطان در رفت و آمد است. "آپو" تا به حال کسی رانکشته و این را خودش بیان نموده است. "آپو" هیچ فشنگی به سمت کسی شلیک نکرده است و این را نیز از تو شنیدیم. "آپو" حتی کودکی است، کودکی دوست‌داشتنی و ترسناک. می‌توانی برایمان توضیح دهی که مخالفان تو چه تصویری از تو در نظر دارند؟ در مقابل تو هم دوست و هم دشمن قرار دارد. می‌توانیم با دشمن شروع کنیم. باید بدانی که تو یکی از شخصیت‌هایی هستی که نظم نوین جهانی را مشوش می‌کنی.

رهبر آپو: بدون شک، دشمنانم از من در هراسند و اتویبایی آنها بر ترس و هراس بنیاد شده است. این مورد حتی دوران کودکیم را نیز دربر می‌گیرد. به هر کجا پا می‌نهادم، می‌گفتند: شیطان وارد شد. اما علی‌رغم این‌ها حتی دشمنانم نیز مرا بسیار دوست داشتند. این بسیار عجیب است. من نه با مانورهای سیاسی بلکه با شیوه‌های زندگی خود را محبوب کرده‌ام. این در حالی است که رفقای PKK ای، بخاطر شیوه‌های کاربردی خودشان موجبات دوری خلق را از خود فراهم می‌کنند و در نهایت به مخالفت با من می‌پردازند. علی‌رغم اینها هم، شخصیت من به اندازه‌ای مؤثر است که من در طرفی می‌مانم و PKK در طرفی دیگر. من بخاطر PKK در این سطح قرار نگرفته‌ام بلکه این بخاطر توانایی و تأثیر شخصی من است. بسیاری کسانی که نمی‌خواهند نام PKK را بشنوند در حالی که به من می‌گویند تو زندگانی ما هستی. این اروپایی‌ها را نیز شامل می‌شود. کسانی که مرا یکی از تروریست‌های بزرگ قلمداد می‌کنند، از این حد فراتر نمی‌روند. آلمان در سیاست‌های خود منفعت طلبانه عمل می‌کند و تمام کارهایش را می‌سنجد تا پیش‌ری را بیهوده مصرف نکند. اما آنچه که اکنون در آلمان روی می‌دهد، عجیب است. آنها ادعا می‌کنند که دولت خود را سانتیمتر به سانتیمتر و با گذشت چندین سال بنا نهاده‌اند و می‌گویند چگونه این انسان جامعه ما را به لرزه درمی‌آورد؟ تمام این موارد را در رسانه‌های آنها خوانده و شنیده‌ام. می‌گویند که در مبارزه علیه ما نیز به پیروزی رسیده است و به خاطر اوضاع بوجود آمده تأسف می‌خورند. می‌گویند علل اساسی بروز چنین رویدادی چیست؟ مسبب چیست؟ می‌گویند "آپو" است. عکسی از چهره مرا در مقیاس بزرگی در صفحه اول روزنامه‌ها به چاپ رسانده‌اند و نوشته‌اند که: این شخصی است که بر علیه دولت ما اعلام جنگ نموده است.

واقعیت این است که ما هیچ جنگی را علیه آنان اعلام ننموده‌ایم. آنها از این موضوع خبر ندارند از طرفی دیگر بسیاری از آلمانی‌ها مرا می‌ستایند چون نمی‌توانند از من دست بردارند. این شامل آمریکا و ترکیه هم می‌شود. حدود ۹۰٪ از دشمنانم در داخل ترکیه از من تقلید می‌کنند. "تانسو چیلر" آن زن بورژوا هنگامی که وارد چالش‌هایم شد، روانی شد و کنترل خود را از دست داد. به این طریق دشمنانم قصد دارند تا با استفاده از تضادهای من موقعیت خویش را بنیاد نهند. در این مورد نیز به حدی رسیدم تا به دشمنانم نیز

زندگی ببخشم. نه دشمنان و نه دوستان ما نمی‌توانند از شخصیت من فراتر روند و یا باید با فراموش کردن من خود را دوباره بسازند. چنین مفهومی هر روز گسترش بیشتری می‌یابد. همچنان که مشاهده می‌کنی شخصیت من باوقار و سنگین و باهت است. اما مبارزه بزرگ من مبارزه‌ای است که در باطن خود برافروخته و آن را هدایت می‌کنم و در این راه کمک کسی را نمی‌پذیرم و تا بحال نیز به این مبارزه ادامه می‌دهم، تا هنگامی که این اتوپیای من به اتوپیای انسانی تبدیل می‌شود و تا زمانی که زندگی پر از عشق و زیبایی می‌شود، این مبارزه ادامه خواهد داشت. این مبارزه من نیز به پیروزی خواهد انجامید. اگر شخصی چون من توانسته به تنهایی و بدون قدرت و همیاری به این مرحله از زندگی دست یابد، چرا خلق نمی‌تواند به پیروزی خود دست یابد؟ چه مانعی بر سر راه خلق وجود دارد که مانع پیروزی وی می‌شود؟ معیار من چنین است. بار دیگر می‌گویم که شخصی ناتوان چون من که نمی‌توانست روی پای خود بایستد و به خود متکی باشد، توانست چیزهای فراوانی را بیافریند. پس چرا این خلق که دارای نیرو و توان کافی می‌باشد نتواند چنین کارهایی را انجام دهد؟ من به این مورد اعتقاد دارم که انسانیت می‌تواند بار دیگر بر اساس چندین مبنای واقعی، خویش را بسازد.

- این گفتار، گفتار انسانی خداپرست و فیلسوف است. اما مؤمن و فیلسوفی مبارز. انگار مبارزه و خداپرستی و فلسفه برای این انسان در یک سطح قرار دارند و ما هم نمی‌توانیم با افکار و دیدگاه گذشته وی را مورد سنجش قرار دهیم. آیا رویدادهای روزمره هیچ‌گونه مانعی بر سر راهت بوجود نمی‌آورند که باعث شوند نتوانی به زندگی و خداپرستی و فلسفه ادامه دهی؟ یکی از این مسایل رویدادها این است که تو در سطح جهانی تحت تعقیبی و بدنبال تو می‌گردند. در این میان تو نیز مطیع جغرافیا و محکوم به حرکت هستی. چگونه این جغرافیا را پشت سر می‌نهی؟ برای نمونه هنگامی که تو می‌خواهی به بلغارستان بروی، چگونه می‌توانی این مسافرت را انجام دهی؟

رهبر آپو: هیچ مانع جدی‌ای در این مورد وجود ندارد. اما مانند من در این کویر جغرافیایی، از من نیست. علت‌های بسیاری وجود دارد که باعث می‌شوند من چنین برخورد نمایم. می‌توانم بگویم هنگامی که شرایط تغییر می‌یابند می‌توانیم در سایه چنین شرایط جغرافیایی، زندگی کنیم. آنچه را که تو از آن به "غل و زنجیر جغرافیا" نام می‌بری، اگر بخواهی می‌توانم طی ۲۴ ساعت، راه چاره‌ای برای آن بیابم.

- جغرافیا تابع چندین مورد اساسی فراتر از خویش است. همچون مواردی که در خاطر اتمان مانده‌اند. شخص‌ها بخشی از این موارد را تشکیل می‌دهند. شخصیت "آپو" محرک خیال است. اما آنچه که محرک خیال "آپو" است، از شخصیت‌های تاریخی سرچشمه می‌گیرد که محمد نیز یکی از آنهاست.

رهبر آپو: دقیقاً همان گونه است که می‌گویید. "آپو" به اتویای انسان‌های دیگر تبدیل شده است. آن شخصیتی که محرک اتویایش است، کیست؟ پاسخ می‌دهم. من از همان ابتدا چنین فکر نکرده‌ام که در این زندگی بسر ببرم. از طرفی همچون فیلسوفی فکر می‌کنم و از طرفی دیگر همچون روستایی ساده‌ای، زندگی ساده‌ای دارم. گاهی اوقات همچون فرمانده نظامی بزرگی ظاهر می‌شوم و گاهی چنان ظاهر می‌شوم که انگار چیزی از جنگ نمی‌دانم. می‌توانی مرا همچون شخصی که دارای خیال‌های بزرگی است در نظر بگیری و از طرف دیگر می‌توانی مرا همچون انسان کوری در نظر بگیری. این گویای چیزی است و آن اینکه من صاحب زندگی شخصی و خصوصی نیستم. نمی‌دانم که مردام یا زنده. بنظر من خط فاصل زندگی و مرگ بسیار ظریف و باریک است. من بر روی لبه زندگی و مرگ در حرکت هستم. نمی‌توانم خود را همچون شخصیتی به حساب آورم و یا خود را با هیچ شخصیتی مورد مقایسه قرار دهم و این را کوچک شمردن خویش حساب کرده و انجام نمی‌دهم. از کسانی که از من تقلید می‌کنند، نفرت می‌کنم و این را هم قبول نمی‌کنم که از شخصی دیگر تقلید کنم. از اطرافیان این انتظار را دارم که مرا راست و درست و به تمام معنا بشناسند و بفهمند و بیرون از محدوده مبارزه‌شان قرار نگیرند. تا جامعه‌ای را بنیاد نهیم که بتواند طعم میوه و ثمره کار و فعالیتش را بچشد، اما به شرطی که همه با هم در پی‌ریزی آن مشارکت داشته باشند بدون اینکه به ظلم و ستم پناه برند و ابزار فشار و خشونت را در برابر یکدیگر بکار گیرند. لازم است مرا اینگونه بشناسند. اما بدون اینکه خود را بجای کسی دیگر قلمداد کنم، من چنین کاری را در شأن خود نمی‌بینم. آنچه را که لازم بود، بیان کرده‌ام. این مورد نیز به من اطمینان خاطر می‌بخشد و سبب می‌شود تا مواعی را که بر سر راهم قرار می‌گیرند به کنار نهم و راه چاره‌ای برای آنها بیابم. من می‌خواهم چیز نوینی را بسازم و عملاً آن را درست می‌کنم، گویی فرمانی الهی است و هرگز نمی‌توانم از آن بگریزم.

- فرامین خداوندی سبب می‌شوند تا از جستجوی تو بدنبال اسرار خدایی جويا شويم.
نه آن خدایی که در ادیان از آن بحث به میان می‌آید، بلکه آن خدایی که در باطن تو نهفته است.

رهبر آپو: من از همان ابتدای خلقتم تا کنون از خدا دور نبوده و هر کسی را که مشاهده می‌کنم برای خود خدایی دارد. هر کسی خدایی دارد. برخی خدای یگانه را می‌پرستند. اما گروه‌هایی نیز وجود دارند که هر کدام از آنها خدای مختص به خود را دارند. انسان قدرت خود را از خدا گرفته و با ایمان خود رابه این مرحله رسانده است. دین همیشه حامل فلسفه و علم می‌باشد، اما جنبه بارز آنرا اتویا و مسایل روحی تشکیل می‌دهند. فلسفه نیز به اندازه کافی دین و علم را شامل می‌شود. دین نمی‌تواند از علم جدا باشد و علم نیز نمی‌تواند از دین منفک باشد. فلسفه می‌خواهد که هر دو را با هم هدایت و راهنمایی کند. در واقع این موضوعات از همدیگر مجزا نیستند. هنگامی که جنبه علمی بارزتر و نیرومندتر باشد، جنبه دینی آن ضعیف‌تر

می‌گردد. اما نمی‌توان منکر جنبه‌های دینی شد. در این میان فلسفه برای نزدیک ساختن واتحاد آنها با هم نقش خود را ایفا می‌کند. در این بخش از بحثمان لازم نیست تا بدنبال ریشه‌های تاریخی علم و فلسفه و دین باشیم. امروزه نتایجی که بدست آورده‌ایم چنین است: انسان نمی‌تواند خارج از دین زندگی کند. سرشت انسان با ادیان شروع شده و با آن نیز حرکت می‌کند. اما چندین آیین جداگانه وجود دارند. مسئله مهم این است که با وجود تمام این ادیان با علم همراه باشی. انسان برای ادامه حیات خود به علم نیاز دارد. علم و دین موجب ایجاد تضاد می‌شوند و کار کردن بر روی آنها موجبات شکوفایی و توسعه را فراهم می‌آورد. آنچه را که امروزه بدست آورده‌ایم و من کلاً آنرا بدست آورده‌ام این است که: دیدگاه من در برابر تمام آنها نسبت به ایام کودکم بسیار پیچیده‌تر است.

- چگونه؟

رهبر آپو: در دوران کودکم، دیدگاهم نسبت به مسایل با جسارت و ترس همراه بود. اما حال، جسارت و ترس را از همدیگر مجزا نمی‌بینم. افق دیدگاهم وسیع‌تر شده است. جسارت و ترس هر دو موجود هستند مهم آن است که مشکلات کوچکی که در ابتدای شکل‌گیری انسانیت بوجود آمده‌اند، هم‌اکنون خود را تحمیل می‌کنند. اگر علم ستاره‌شناسی را مورد بررسی قرار دهیم و به افق خیره شویم، مرزی را در آن مشاهده نمی‌کنی و مشخص نیست که آیا مرزی وجود دارد یا نه. مشخص نیست که آیا فاصله و زمان حقیقت دارند یا نه. اگر به بحث اتم و انرژی‌ای که در آن نهفته است و طبیعت این انرژی و آنچه را که بعد از آن روی می‌دهد و ارتباط آن با مفهوم زمان، وارد شویم و حتی اگر حرارت را مورد مطالعه قرار دهیم؛ آیا می‌توان تمام فاصله‌های موجود در آن را تشخیص داد؟ می‌بینی که عقل از حرکت باز می‌ایستد. اگر بگویی که چیزی نیست، تعادل اعصاب را از دست می‌دهی و گیج و دیوانه می‌شوی. اما بعضی از مسایل وجود دارند که عقل انسان توانایی بررسی آن‌ها را ندارد. آنچه را که عقل می‌داند مشتق از خروار است. مسایلی را که در مورد آن اطلاعی ندارد بی‌حد و مرزند. می‌توانیم مورد دیگری را بیان نماییم. سیستم‌های پیدایش و شکل‌گیری انسان نامعلومند و نمی‌توان آنها را دقیق دانست. شاید چندین سیستم دیگر در میان باشند. ما بر روی زمین زندگی می‌کنیم و فراتر از حدود آن را نمی‌شناسیم. در این مرکز، هر کدام از ما سعی دارد تا ایمانش را نیرومند سازد و از انسان بودن خود دور نشود. در نهایت باید بیندیشیم: خدا آفریننده زمین و آسمان و همه چیز است. این مسایل به کلی در دین اسلام و در خدای یگانه جمع شده‌اند و من به این تفکر اعتقاد دارم.

محمد به شیوه‌ای رسا و زیبا و دلنشین آن را بیان نموده است. انسان نمی‌تواند منکر این موارد باشد. انکار این موارد دیدگاهی پوچ و سطحی است. درک محمد از مسایل، درکی جهانی و عظیم بود و با سرشت پیدایش انسان و طبیعت همخوانی داشت. به همین دلیل اگر انسان با شک و گمان به این موارد نزدیک شده

و بگویند آیا این درست است یا خیر؟ سبب دوری انسان از اصل موضوع می‌شود. چنین سوالی نیز درست نیست که آیا علم آن را ثابت نموده است یا خیر؟ طرح این سوال نیز ما را از موضوع اساسی دور می‌سازد. درست همانند اینکه بگوییم: آیا خدا وجود دارد یا نه؟ کسی که این پرسش را مطرح می‌کند از وی می‌پرسیم که علمی که این پرسش را مطرح کرده کدام است؟ نتایج بدست آمده از علم تا چه اندازه‌ای درست هستند؟

به همین دلیل است که می‌گوییم پیچیده و آشفته بودن این گونه سوالات سبب پیچیدگی و آشفتگی جواب می‌شوند. لازم است به دیدگاه‌ها و اعتقادات هر شخصی احترام گذاشته و وجود دیدگاه‌های متفاوت نباید به سبب اختلاف و درگیری تبدیل شوند. بلکه باید انسان نیروی خود را از وجود اعتقادات و باورهای مختلف بگیرد و این دیدگاه هم صحیح‌ترین و دموکراتیک‌ترین دیدگاه را شامل می‌شود، به شرطی که انسان اعتقادات خود را به نحوی منفی بکار نگیرد.

- من می‌گویم که علم جواب است. به عبارتی دیگر گذشته است و سوال هم، آینده است. سوال بدنبال موارد کشف‌نشده‌ای است که در آینده کشف خواهند شد. به همین دلیل باید بدنبال جواب پرسش‌های مطرح شده باشیم تا به بخشی از گذشته تبدیل نشویم. پرسش در مورد خدا، پرسش ماست از پرسشی که آینده است. آیا هنوز فرصت داری سوال کنی؟

رهبر آپو: همه این موارد با هم گره خورده‌اند. در همان حال با پرسش‌هایی همچون خدا کیست، چگونه است و تو بدنبال کدامین خدایی؟ نمی‌توان هیچ نتیجه‌ای بدست آورد.

- در مورد خدای "آپو" نه خدای من (برگردیم). من به نبود جواب احتیاج دارم تا در سوال بمانم، به عبارتی دیگر در آینده بمانم. فرصت دارید تا بپرسید؟

رهبر آپو: خدا همان نیرویی است که انسان نیروی خود را از وی کسب می‌کند. خلق‌های بسیاری در طول مراحل مختلف تاریخی وجود داشته‌اند که خدای مخصوص به خود را داشته‌اند. ۳۶۰ بت در مکه وجود داشتند و هر کدام از این بت‌ها خدای طایفه و قبیله‌ای بود. هنگامی که محمد ظهور کرد، بت‌ها را شکست و گفت: خدا یگانه است و در آسمان و زمین در همه جا حاضر و ناظر است. این برخورد با خدا جامعه را به سوی اتحاد و قدرت سوق داد. این خدا، خدای تمام جوامع انسانی است و خدای دولتی است که تأسیس شد. جامعه و دولت قدرت یافته، با نیروی یکتاپرستی خود به سوی آینده به حرکت درآمدند و تا به حال نیز بوجود خود ادامه داده‌اند. این خدای محمد و تمام آیین‌های آسمانی است. تنها خدای بزرگ و یکتاست که من به آن اعتقاد دارم. اما در کنار آن هم چندین اعتقاد و خدای دیگر خلق‌ها نیز وجود دارد.

- چگونه با این اعتقادات رفتار می‌کنی؟

رهبر آپو: باید به آنان احترام گذاشت. نباید در کار آنها مداخله کرد.

- چنین موضوعی اعتقاداتی را شامل می‌شود که به مرحله دین ارتقا یافته‌اند. پس دین‌های رسمی همچون یهودی و مسیحیت چه؟

رهبر آپو: باید تمام ادیانی را که عیسی و موسی مژده آن‌ها را داده بودند، محترم شمرد.

- پس اختلاف و درگیر تاریخی بین خدایان، که محصول برداشت و دیدگاه آنان از مسایل بود؟ تفوق یگانگی خدا بر چند خدایی بود؟

رهبر آپو: اراده خدای محمد بر اراده بت‌های کعبه پیروز شد. هنگامی که آتش جنگ بر سر آن افروخته می‌شد، محمد به خدای خود پناه می‌برد تا مخالفانش رانابود کند. به عبارتی دیگر محمد نیرو و توانایش را از خدای خود می‌گرفت و با این نیرو، به جنگ می‌پرداخت. هرچه محمد به خدای خود نزدیک تر می‌شد، جنگ بر علیه تاریکی و ستم اطرافیان را شدت بیشتری می‌بخشید. اجازه بدهید تا به موضوع کمونیسم هم اشاره‌ای داشته باشم. کمونیسم هم خدای خود را دارد و این خدا شکلی علمی به خود گرفته است. با این تفاوت که علم را به سطح خدایی ارتقا می‌دهد. هنگامی که دیدگاه‌ها و برداشت‌های خود را در مورد عدالت، یکسانی و آزادی اظهار می‌کند، به قالب دین درآمده و رنگ متون دینی را به خود می‌گیرد.

- یعنی انسانیت باید در هر زمانی بدنبال جستجوی خدای خود باشد. آیا انسانیت می‌تواند خدای خود را وحدت بخشد؟

رهبر آپو: بدون شک، لازم است که انسانیت این عمل را انجام دهد. این ضرورتی است که سرشت بشریت آن را تحمیل می‌کند. اما اگر با طعنه پیرسی که خدای بشریت و هر دو جهان کیست؟، این سوالات انسان را منحرف کرده و مضحک می‌کند. اگر این نکته را روشن نمی‌نمودم، این گفته "آلبرت انیشتین" را درک نمی‌کردم که می‌گفت: عقل انسان می‌تواند بسیاری از مسایل عجیب را درک کند، اما از این مورد هم مهمتر این است که مسایل عظیمی وجود دارند که با امکانات انسانی و ساختار عقلی خود نمی‌تواند به آن پی ببرد.

- مادامی که موسیقی ما را به دنیای دین و خدا و اسرار رهنمون می‌شود، آیا به موسیقی گوش فرا می‌دهی؟

رهبر آپو: زندگی به نظر من ترانه است.

- این مبارزه ابدی است... مبارزه‌ای است با خود انسان... مبارزه‌ای است بر علیه شکست‌های کوچک و بزرگ... آنکه به فکر مبارزه تو باشد، باید ذهنیت گذشته خود را تغییر داده و با ذهنیتی تازه تر برای سوال‌های آینده، وارد میدان شود.

پایان